

پاسخ به نقد دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران به مدیریت آقای عباس سلیمی نمین
در باره کتاب گروگانگیری و جانشینان انقلاب
محمد جعفری، لندن، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۷

فهرست مطالب

بخش اول: نکات مقدماتی.....	۳
بخش دوم: بررسی تفصیلی نقد.....	۵
۱. موضوع خانم ابتکار.....	۵
۲. تاریخ روزنامه انقلاب اسلامی و نسبت آن با مجاهدین خلق.....	۷
۳. گروگانگیری و ربط آن به کودتای ۲۸ مرداد.....	۸
۴. معرفی روزنامه انقلاب اسلامی.....	۹
۵. اقدامات بنی صدر در وزارت خارجه.....	۱۰
۶. به نمایندگی از بنی صدر در سفارت.....	۱۰
۷. رویکرد بنی صدر در حل مسأله گروگانگیری.....	۱۰
۸. بنی صدر و سقوط دولت موقت.....	۱۱
۹. دانشجویان و اسناد سفارت.....	۱۳
۱۰. اسناد سفارت در باره بنی صدر.....	۱۶
۱۱. جریان سعادت و کمیته انقلاب مستقر در سفارت.....	۱۹
۱۲. آقای بهشتی و تز دیکتاتوری صلحا.....	۲۰
۱۳. حقوق انسان نزد آقای خمینی.....	۲۰
۱۴- روابط خارجی و انزوا.....	۲۰
۱۵. قرارداد الجزایر.....	۲۱
۱۶. سلطه پذیر کیست؟.....	۲۲
۱۷. گروگانگیری و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران.....	۲۴
۱۸. دولت و سند افتخار؟.....	۲۵

بنام آنکه هستی نام از او یافت

دوستان عزیز پژوهشگر مسائل تاریخ معاصر ایران،

دوستان و علاقمندان به سرنوشت خود و میهن عزیزمان ایران و آنچه بر آن رفته است،

و همه خوانندگانی که به نحوی کتاب "گروگان گیری و جانشینان انقلاب" را مطالعه فرموده اند؛

با سلام و آرزوی سلامتی و موفقیت

به عرض می‌رساند که چندی پیش دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران که موسسه ای حکومتی است^۱ به نقد کتاب "گروگان گیری و جانشینان انقلاب" اثر این جانب که در بهمن ماه ۱۳۸۶ از سوی انتشارات برزاوند در آلمان منتشر شده است همت گماشته است. این توجه به نوبه خود در خور تقدیر است. بی تردید پدیده انقلاب ۵۷ ملت ایران و به ویژه تحولات سالهای اولیه آن که به بازسازی استبداد انجامید آنقدر حیاتی است که هرچه در این باره بیان شود جای سپاس دارد. هرچند در همین جا، به عنوان یک امر کلی، نباید از نظر دور داشت که مؤسسات حکومتی ای که برای مطالعه تاریخ معاصر در کشورهای همچون ایران امروز که در آنها آزادی بیان مخالفان پاسداری نمی‌شود، تاسیس شده اند، وظیفه اشان غالباً تدوین تاریخ باب طبع و ذائقه منبع ارتزاق آنهاست و از این رو در تحلیل نقد آنان نمی‌توان از این کارکردها صرف نظر کرد. افزون بر این، در کارهای این چنینی از سوی مؤسسات دولتی تاریخ نویسی، بر اثر نداشتن اهداف آزادیخواهانه و حقیقت جویانه، متأسفانه انواع تحریف های آگاهانه و یا غیر آگاهانه به هدف توجیه سازی برای عمل حاکمان و قدرتمداران موجود، حقیقت را فدای مصلحت کردن، نیمی از راست را گفتن ونیمی دیگر را نگفتن یا حذف کردن و به ویژه کم حوصلگی و بی دقتی رخ می دهد. به هر حال، اینجانب به احترام خوانندگان کتاب گروگانگیری بر خود فرض دانستم که بر مبنای نقد دفتر مطالعات تاریخ ایران نکات توضیحی و روشنگر دیگری را حضور شما و ناقد و یا ناقدین محترم برسانم تا هم به وظیفه دینی و اخلاقی خود در جستجوی حقیقت عمل کرده باشم و هم امیدوارم در سایه این نقدها موضوعی به این سرنوشت سازی تا حد امکان روشنایی لازم را بیابد.

^۱ مدیر این موسسه آقای عباس سلیمی نمین است که عضو قدیمی دفتر سیاسی سپاه در اوایل دهه ۷۰ و سپس سردبیر هفته نامه کیهان هوایی بوده است. وی هر ساله در نمایشگاه کتاب فرانکفورت یک جای مخصوص دارد و آثار این موسسه را به صورت جزوه و سی دی می‌فروشد. یکی از وظایف اصلی این دفتر تهیه بولتن در باره کتاب های دگر اندیشان است. بنابر پایگاه اینترنتی موسسه تاکنون ۸۵ بولتن نقد و بررسی کتب تاریخی تهیه و منتشر کرده است. این بولتن ها برای مراکز مهم و شخصیت های سیاسی داخل رژیم ارسال می شود. در پایگاه اینترنتی این موسسه و در بخش مربوط به نحوه فعالیت این موسسه چنین آمده است: "دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران" فعالیت خود را از آبان ماه سال ۸۰ آغاز کرد. انگیزه اصلی تاسیس این دفتر، تحقیق و پژوهش در زمینه تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی از آغاز نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی تا زمان حاضر بوده است" رک: http://www.cscih.ir/index.php?action=show_news_list&news_type=74 (قابل دسترسی در تاریخ ۲۱ فروردین)

بخش اول: نکات مقدماتی

آنچه را که ناقد و یا ناقدین محترم، به عنوان نقد آورده اند، اینجانب به باور خودم با صداقت تمام و به تفصیل و روشنی، در فصول مختلف کتاب آورده ام و خوانندگان را به مطالعه متن کتاب ارجاع می‌دهم. با این وجود لازم می‌بینم که قبل از ورود به اصل نقد چند نکته قابل ذکر را عرض کنم:

۱. کوشش من در تمام کتب منتشره و از جمله کتاب "گروگان‌گیری و جانشینان انقلاب" بر این بوده و هست که تا جای ممکن آنچه بر مام میهن رفته است و من به نحوی در آن شرکت داشته، شاهد و ناظر بوده، و یا توانسته ام به طرق مختلف به تحقیق در مورد آنها بپردازم را برای نسل حاضر و نسلهای آینده کشور بمنظور تجربه شخصی و تحقیقی گزارش کنم و در این رابطه هیچگاه مدعی وحی منزل نبوده‌ام که این است و جز این نیست با این وجود این نکته را همیشه درم نظر داشته و دارم که حقیقت را به مسلخ مصلحت خود و یا دیگران نگشتم. قضاوت درستی و نادرستی آن نیز بعهده ملت ایران، خوانندگان محترم، نسلهای آینده کشور و همه انسانهای بیطرف است و نه من. این قلم هرگز مدعی نیست توانسته است هر آنچه واقعیت بوده است را عیناً گزارش کند زیرا چنین چیزی کار یک نفر نیست، اما خدا را شاهد می‌گیرم که در این کار به قصد قربت عمل کرده است و هدفی جز خدمت به وطن و دغدغه‌ای جز پاسداری از حقوق ملی در سر نداشته و ندارد.

۲. اگر هدف از نقد کتاب گروگانگیری دستیابی به حقیقت برای خود و خوانندگان نقد بود، لازم می‌بود که به هسته مرکزی کتاب که در فصول ششم، هفتم و هشتم آمده است توجه می‌کردند نه جزئیات و حواشی و این که فلانی در مورد فلانی حرف دیگری زده است. بهتر بود ناقد یا ناقدان محترم به محور اصلی کتاب توجه می‌کردند؛ یعنی به نتیجه نهائی عمل گروگانگیری و چگونگی حل و فصل آن. اکنون نیز به این دفتر محترم توصیه می‌کنم که بدون هر گونه نگرشی بدین موضوع اساسی بپردازید و از خدا یاری طلبید تا حقیقت آنگونه که اتفاق افتاده است خودش را نشان دهد.

۳. ناقد و یا ناقدین محترم برای نشان دادن درستی کار خود ابتداء، از هر فصلی از کتاب قسمتی را که به موضوع اصلی ارتباط چندانی ندارد نقل کرده و سپس ساختمان نقد خود را بر آن بنا کرده است و این برای من قابل تحسین است که ناقد یا ناقدان محترم بیشتر به موضوع حاشیه‌ای پرداخته و نه به اصل کتاب و این نوع نقد نشانگر این است که ناقد و یا ناقدین محترم در اصل مطلب که چه خسارت جبران‌ناپذیر عظیم از ناحیه گروگان‌گیری به کشور وارد آمده است با نویسنده هم عقیده است.

ناقد و یا ناقدین محترم، با توجه به زاویه دید خود بعضی از اتهامات را به نویسنده وارد کرده است که حتی از زاویه شخصی خود آنان نیز نادرست بنظر می‌آید. از جمله اینکه نویسنده با آقای خمینی و یا...ضدیت دارد. زندگی من از دوران جوانی تا به امروز بر همه کسانی که بخواهند بدانند روشن است و همه اش هم الان روی کاغذ نوشته شده است. سرنوشت من مانند زندگی آن دسته از کسان نیست که بعد از پیروزی انقلاب ره صد ساله را یکشنبه طی کردند و به خدمت قدرت و میوه چینی انقلاب همت گماشتند. تاریخ فعالیت‌های سیاسی من در قبل از انقلاب و روش زندگیم گواه بر این است که تا بر من مسجل نشده بود که چسان آقای خمینی حقیقت را به مسلخ مصلحت کشاند و اسلام عدالت گستر و آزادی بخش را که به ملت ایران وعده داده بود، به دین بیان قدرت و استبداد تبدیل نکرده بود، یکی از حامیان وی بودم. و خدای را شاکرم که ذره‌ای کینه و عداوت در دلم نسبت به هیچ کسی راه نیافته است و تمام کوشش‌م تا جایی که امکان دارد و دارم، روشن کردن رویدادها و مسائل است. البته فکر می‌کنم شما خود از چگونگی حقایق مطلع هستید اما چون ممکن است برخی از مسائل بدلیل گذشت زمان و یا... از یاد ها رفته باشد، شما را به فهرست مختصری، از بخش بسیار کوچکی از عملکرد آقای خمینی که در صفحه ۳۸۹-۳۹۳، کتاب "تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، آمده است حواله می‌دهم و امید می‌رود که با مطالعه آن شما هم در مورد آقای خمینی و اعمالش با من هم عقیده شوید. (پیوست شماره ۱)

۴. کوشش کردم تا ریز و درشت مسائل در رابطه با گروگان گیری و نتایج آن را تا جای ممکن عنوان کنم و در جاهائی که شک و شبهه و سئوالی برایم مطرح شده است، بصورت سئوال مطرح کرده ام تا کسانی که از آن اطلاعی دارند و یا خود کسانی که مورد سئوال قرار گرفته اند اگر در قید حیات هستند، خود بدانها پاسخ گویند اما ناقد و یا ناقدین محترم طرح آن سئوالها را دال بر موافقت من از مطالب عنوان شده گرفته اند.

۵. در بعضی از موارد که ناقد و یا ناقدین محترم مطلبی را از کتاب نقل کرده اند، به قول معروف به نقل "لای" آن بسنده کرده و از ذکر "الای" آن در گذشته اند که اینگونه نقل قولها، خود یکنوع تحریف به حساب می آید. انسان وقتی می گوید لا اله ("خدا نیست") کافر است تنها هنگامی که به دنبال آن می گوید "الان الله" است که مسلمان می شود.

۶. از ناقد و یا ناقدین محترم تقاضا دارم، تمام فراهائی را که در مورد درستی عمل دانشجویان از ابتداء تا انتها آورده اند، خود یکبار دیگر آن ها را مرور نمایند. آنوقت شاید خود بتوانند اذعان کنند که دانشجویان پیرو خط امام با تشکیل دولت در دولت، بجای آقای خمینی، شورای انقلاب، قوه قضائیه و دولت عمل کرده اند و در کل کشور پنداری تنها این عده قلیل دانشجویی ۲۰ تا حد اکثر ۲۵ ساله بوده اند که عارف به سیاست جهان و بین المللی و ایران بوده و دولت موقت، دولت شورای انقلاب، ریاست جمهوری که بیش از ۷۵ در صد ملت ایران به وی رأی داده اند و حتی آقای خمینی، عقل و درایتشان بجائی نمی رسیده و فقط اینها از سازمانهای جاسوسی و سیا و اینتلجنس سرویس و... و اعضای احتمالی آنان در ایران خبر داشته و یا بدانها می رسیده است. واقعاً چنین دانشجویان جوان و عالم به همه امور تا به حال در کجای دنیا دیده شده اند؟ از این همه آدم فوق العاده که هنوز هم اکثریت آنها زنده اند و فعال سیاسی چرا برای توسعه و رشد ایران دیگر هنری بر نمی خیزد؟

وقتی عملی انجام می شود، قاعده آنست که نگاه می کنند در اثر انجام آن، چه دستاوردی نصیب عامل و یا عاملین آن و کسانی که از طرف آنها عمل کرده اند شده است. دستاورد آمریکائیان و غرب، انزوای سیاسی، تحریم اقتصادی، تحمیل جنگ ۸ ساله و قرارداد وثوق الدوله، دیکته شده یکطرفه الجزایر به ایران است که من در فصول مختلف کتاب بویژه در فصل ۷ و ۸ آن را توضیح داده ام. حال شما بفرمائید نصیب ایران و عاملین آن چه بوده است؟

بخش دوم: بررسی تفصیلی نقد

کل نقد ارسال شده برای مسئولان نظام شامل ۷۲ صفحه است که تقریباً ۴۶ صفحه آن مطالب بر گرفته از بخشهای مختلف کتاب است و ۲۵ صفحه بقیه در نقد مطالب کتاب آمده است. پاسخ اینجانب نیز بر اساس مطالب نقد به ترتیب زیر می آید:

۱. موضوع خانم ابتکار

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران (از این بعد و به اختصار «دمتتا»)، نقد خود را از همان مقدمه کتاب "گروگان گیری و جان‌شینیان انقلاب" آغاز کرده است. آنها نخست یک بخش از سخن مرا این گونه نقل می کنند: «نظر به اینکه متأسفانه هنوز هیچکدام از گروگان‌گیرهای اصلی نه تنها حاضر نشده‌اند مسئله گروگان‌گیری و تبعات آن را صادقانه، همانطوری که واقع شده است، برای نسل حاضر و نسلهای آینده توضیح دهند... این امر مرا بر آن داشت که به تألیف و تحریر کتاب حاضر دست بزنم بدین امید که نسل حاضر و نسلهای آینده دریابند که با دست خودیها، چه بلانی بر سر کشور آمده است و چگونه خودیها عامل اجرای منویات آمریکا شده‌اند... محمد جعفری لندن ۴ تیر ۸۶ (۲۵ جون ۲۰۰۷)»

دمتتا در این باره چنین نقد می کند: "چنین ادعایی در حالی صورت می‌گیرد که خانم معصومه ابتکار در سال ۲۰۰۰ میلادی روایت خود را از تسخیر سفارت آمریکا تحت عنوان «تیک‌آور این تهران» توسط انتشارات «تالون بوکز» در کانادا به چاپ رساند و ترجمه فارسی این کتاب نیز در سال ۱۳۷۹ در تهران توسط انتشارات اطلاعات به زیور طبع آراسته شد. خانم ابتکار که از فعالین جمع دانشجویان تسخیر کننده سفارت بود، به نام مری یا همان مریم شناخته می‌شد و چون مسلط به زبان انگلیسی بود اشراف کاملی بر امور داخلی و بین‌المللی این رخداد داشت، اما ظاهراً از آنجا که این کتاب پاسخگوی تمایلات و انگیزه‌های سیاسی آقای جعفری نبوده، کاملاً نادیده گرفته شده است."

باید عرض کنم من در این تحقیق نه تنها کتاب خانم معصومه ابتکار را در نظر داشته‌ام و با دقت مطالعه کرده‌ام بلکه به سایر مطالب عنوان شده از جانب رهبران آشکار گروگان گیر نظیر آقایان موسوی خونی‌نیا، عباس عبدی، ابراهیم اصغرزاده، محسن میردامادی و... توجه ورزیده‌ام و دقیقاً چون دیدم همه آنان در مورد گروگان گیری و عواقب خفت بار و زیانباری که برای ملت ایران در پی داشته و همچنان دارد لب از لب نگشوده و پیوسته در

^۲ در اینجا باید نکته ای را خاطر نشان سازم: دمتتا مطابق رویه خاصی که در محافل قدرت همیشه رایج است، یعنی به اقتضای هر جا یک جور سخن گفتن، دو نسخه از نقد کتاب تهیه و منتشر کرده است. یکی نسخه ای که عمومی است و هم اکنون روی پایگاه اینترنتی آنها نیز منتشر شده است و دیگری نسخه ای که با طول و تفصیل بیشتری برای افراد مشخص و به ویژه مسئولان حکومتی فرستاده است. مبنای پاسخ من همین نسخه دوم است که نسخه اصلی است و فرض این است که در این نسخه هر چه لازم بوده است گفته شود آمده است. برای مثال، در نسخه اینترنتی دفتر این بخش مربوط به نقد مقدمه که الان مورد نقد من است حذف شده است. از آنجا که ناقد همیشه تلاش دارد بهترین نقدش را ارائه کند تعجب آور است که چرا از دید مدیران دفتر این بخش از نقد که در همان صفحه آغازین کلامشان با تاکید ویژه ای گنجانده شده است برای افکار عمومی لزومی ندارد و فقط باید مسئولان امر از آن با خبر شوند. رک: نسخه اینترنتی نقد که در تاریخ ۲۱ فروردین مشاهده می شود: http://www.cscih.ir/index.php?action=show_news&news_id=104

نوشتارها یا مصاحبه‌ها یا خاطراتشان به مسائل حاشیه‌ای که فقط به درد توجیه اعمال خود فرد می‌خورد پرداخته‌اند، لازم دیدم نکاتی را که خود از نزدیک شاهد بوده‌ام یا تحقیقاً به آن رسیده‌ام تألیف کنم.

تا آنجا که من مطالعه کرده‌ام هیچکدام از گروگان‌گیرها به موضوعات سرنوشت ساز زیر توجه نکرده‌اند: موضوعاتی از قبیل بلوکه کردن دارائی‌های کشور، تحریم اقتصادی و نظامی، انزوای کامل سیاسی ایران، تعللهای عمدی در آزادی گروگانها، معامله بر سر آزادی گروگانها با ریگانیان و جمهوریخواهان آمریکا، چگونگی حکمیت و پذیرفتن آن یا نقض استقلال قوه قضائیه، صرفنظر کردن از حق اصل دفاع از مصونیت دولتهای خارجی یا نقض استقلال بانک مرکزی ایران در برابر آمریکا، امضای قرارداد یکطرفه الجزایر که بنا بر گفته رئیس هیئت داوران ایرانی آقای دکتر سید محمود کاشانی نوع جدیدی از قرار داد "کاپیتولاسیون" است و امضاء کننده آن نیز خود معترف بوده که در آینده خواهند گفت که نوعی از قرار داد وثوق الدوله را امضاء کرده است، خسارتهای عظیم اقتصادی و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، کنارگذاشتن عمدی کارشناسان حقوقی و اقتصادی و بانکی از این جریان چراکه ملی بودند و مشکلات و مصایب بسیار دیگری که گروگان‌گیری کارکنان سفارت آمریکا برای ملت و انقلاب تاریخی اش با خود به‌مراه آورد.

دیگر زعمای جمهوری اسلامی نیز هر وقت در طول ۲۸ سال گذشته صحبتی از مسئله گروگان‌گیری به میان آمده از کنار آن گذشته و به رجز خوانی و شعار دادن‌هایی مانند تعبیر آقای بهزاد نبوی که "به زیرکشیدن جناح خاصی از قدرت" تصریح می‌کند یا این حرف واقعاً خنده‌آور که "بیانیه الجزایر از نظر سیاسی یک مجموعه افتخار آفرین برای جمهوری اسلامی است" ویا "ما پوزه آمریکا را در رابطه با گروگان‌گیری به خاک مالیدیم." و نظائر آن و به تعبیر آقای سید محمد خاتمی، کاری که برای خنثی کردن توطئه "وحشتناک آمریکا در مراکز بالای تصمیم‌گیری و اجرایی جمهوری" لازم بود ویا شعار آقای رجائی که "ما موفق شدیم به یاری خدا و همت هموطنان، بزرگترین مسئله تاریخی را حل کنیم." یا این ادعا "ما با گروگان‌گیری به بزرگترین دست آوردهای سیاسی در تاریخ اجتماعی بشر دسترسی پیدا کردیم و موفق شدیم بزرگترین قدرتهای طاغوتی را به زانو در آوریم." از این نوع ریطوریکای مبتذل ما در این سال‌ها زیاد شنیده‌ایم-چیزی که بر خلاف انتظاری که آدم از عنوانی چون دفتر مطالعات تاریخ ایران در ذهنش تداعی می‌شود در همین نقد به شدت چشم‌گیر است- و لذا به شدت مانع رو شدن و روشن شدن اصل موضوع شده است. شاید هم قصد نویسنده یا نویسندگان نقد چیزی جز همین نبوده است.

اینک اجازه می‌خواهم به بررسی دقیق‌تر موضوع در نسبت با کتاب خانم ابتکار بنشینیم:

الف. این ادعای ناقد یا ناقدین محترم که "چون خانم ابتکار که از فعالین جمع دانشجویان تسخیر کننده سفارت بود، به نام مری یا همان مریم شناخته می‌شد و چون مسلط به زبان انگلیسی بود اشراف کاملی بر امور داخلی و بین‌المللی این رخداد داشت." مدعای با مزه‌ای است و بدین می‌ماند که بگوئیم تمام مردم انگلیس و آمریکا و حتی هند و سنگاپور و... از کوچک و بزرگ و سایر کسانی که در این دنیا مسلط به زبان انگلیسی هستند، کارشناس و متخصص سیاست داخلی و روابط بین‌المللی‌اند. گویی از دید نویسندگان نقد هر کسی که مسلط به زبان انگلیسی بود، برای امور داخلی و بین‌المللی نیاز به تحصیل و تجربه مسائل خارجی و داخلی ندارد و اتوماتیک با دانستن زبان انگلیسی کارشناس و متخصص است. هرچند در همان دوران کودتای خرداد ۶۰ می‌شد چنین چیزی را از ذهنیت خام روحانیان و نیروهای چماقدار خواند ولی شنیدن این حرف از کسانی که حالا پس از ۳۰ سال تجربه روزمره سیاست و مدیرمسئولی چندین نشریه انتظار دیگری از آنها می‌رود حقیقتاً جای شگفتی دارد. حیداً به این نوع استدلال‌گری‌ها!

ب. در این جا توضیح مختصری در باره وضعیت خانم ابتکار تا اشغال سفارت آمریکا و تخصص و اشراف کاملی که نویسندگان نقد مدعی‌اند او بر امور داخلی و بین‌المللی داشته است، بعضی از ناگفته‌ها را آشکار می‌کند:

- نیلوفر ابتکار در زمان اشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری کارکنان سفارت ۲۱ ساله و دانشجویی سال دوم شیمی در دانشگاه پلی تکنیک (امیرکبیر فعلی) بود.
- نیلوفر تا سن سه سالگی در تهران بوده و سپس چون پدرش برای ادامه تحصیل در دوره دکتری به آمریکا سفر می کند به اتفاق خانواده به آمریکا رفته و در ایالت پنسیلوانیا زندگی می کند و مدت شش سال ابتدائی را در مدرسه "هایلند پارک" شهر لوئیس تاون ایالت پنسیلوانیا به تحصیل می پردازد.
- وی نامش در آمریکا "مری- یا همان مریم- ابتکار" بود.
- پس از بازگشت به تهران در مدرسه بین المللی تهران که با زبان انگلیسی تدریس می شد به ادامه تحصیل پرداخته و پس از گرفتن دیپلم در دانشگاه پلی تکنیک در رشته شیمی تحصیل دانشگاهی خود را شروع می کند. وی به هنگام گروگان گیری ۲۱ ساله و دانشجویی سال دوم شیمی بود.
- تا زمان گروگانگیری او " نیلوفر ابتکار" نامیده می شد.
- بعد از پیروزی انقلاب و گروگان گیری نام وی به "معصومه ابتکار" نامی که هم اکنون نیز بدان نامیده می شود، تغییر پیدا کرد.

ملاحظه می کنید که خانم ابتکار در هر دوره ای از زندگی خویش متناسب با اوضاع و احوال زمان تغییرات لازم را داشته است. فکر نکنید که خانم ابتکار در این دگرذیسی هم در نام و هم در روش، تنها است در جمهوری اسلامی از این قماش دگرذیسی ها فراوان یافت میشود و ما یک نمونه این قبیل دگرذیسی ها را در ۵ خرداد ۱۳۶۰، که در آن آقای "عین الله صادقی نیارکی" به "حسین صادقی نیارکی" تبدیل شده بود و به دلیل توطئه ای که مرتکب شده بود، ما آنرا با اسناد و مدارک تحت گزارشی با عنوان "بنام سرقت اسناد و مکتبی" در روزنامه انقلاب اسلامی فاش کردیم، چنان این مسئله بر آقای خمینی گران آمد که یک روز بعد از انتشار آن، در سخنرانی ۶ خرداد ۱۳۶۰ خود، غیر مستقیم ما را مورد حمله قرار داد و گفت: "... تا گفته می شود مکتبی آقایان مسخره می کنند، مکتبی یعنی اسلامی آنکه مکتبی را مسخره می کند اگر متعمد باشد مرتد فطری است و زنش بر او حرام است، مالش باید به ورثه اش داده شود، خودش هم باید مقتول باشد..." توضیح کامل آن را در کتاب "تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰" ص ۳۹۷-۴۰۱ و ۵۶۶-۵۷۱ مطالعه بفرمائید (پیوست شماره ۲).

۲. تاریخ روزنامه انقلاب اسلامی و نسبت آن با مجاهدین خلق

در نقد دمتمتا هم در مورد زندگینامه خود اینجانب، محمدجعفری، هم در باره واقعیت های مربوط به تاریخ تکوین و تداوم و توقیف روزنامه انقلاب اسلامی و هم در باره رابطه روزنامه با سازمان مجاهدین خلق اطلاعات غلطی آمده است که اگر نگوییم با قصد تحریف عمدی صورت گرفته است باید بگوییم سهوی است که به علت خسارتی که بر حافظه ملی مردم ممکن است وارد آورد در زبان دین گناه آمیز تلقی می شود. در ص اول نقد، چنین آمده است:

"...جعفری که یکی از عناصر فعال روزنامه انقلاب اسلامی بود در دوران ریاست جمهوری آقای بنی صدر و انتصاب آقای نوبری به ریاست کل بانک مرکزی، جایگزین ایشان به عنوان سردبیر این روزنامه شد. بعد از پیوند مجاهدین خلق با جریان روزنامه انقلاب اسلامی و شورش مسلحانه در ۳۰ خرداد ۶۰ و مخفی شدن بنی صدر، جعفری دستگیر و برای مدتی زندانی گردید."

در این فراز چندین اشتباه عمداً و یا سهواً رخ داده است که در مورد مطالبی به این سادگی و روشنی از مرکزی به نام مرکز تدوین تاریخ معاصر ایران چنین خطایی بعید است. بنا را بر سهو می گذارم و برای روشن شدن ذهن خوانندگان محترم، نکات توضیحی را به شرح زیر می آورم:

۱-۲. مجاهدین خلق هیچگاه با روزنامه انقلاب اسلامی پیوندی نداشته اند و برعکس علیه روزنامه و به ویژه خود من، در تمام دوره فعالیت روزنامه، به ویژه در دوره دستگیری سعادت‌ی که روزنامه ستونی باز کرده بود با عنوان " آیا سعادت‌ی جاسوس است؟" موضع منفی و گاه خصومت آمیز داشتند.

۲-۲. اگر مجاهدین با روزنامه پیوند داشتند، حتماً این مسئله از دید بازجویان و دادستان انقلاب مرکز آقای لاجوردی، قضات دادگاههای انقلاب، مخفی نمی ماند و هنگامی که من در سال ۱۳۶۰، باز جویی و محاکمه شدم، بر من یقین است و حتماً شما هم خوب می دانید که اگر این یک نکته در مورد من وجود می داشت، اعدام من قطعی بود. رابطه به شدت انتقادی اینجانب با مجاهدین چه در اروپا قبل از پیروزی انقلاب و چه بعد از پیروزی انقلاب، چنان روشن بود که بسیاری از سردمداران روحانی و غیر روحانی حاکم این واقعیت را می دانستند و البته اغلب این کسان هنوز زنده اند و می توانید هنوز هم از آنها استفسار کنید.

۳-۲. برای مزید اطلاع شما، روزنامه انقلاب اسلامی روز ۱۷ خرداد ۱۳۶۰ و بعد از انتشار پانصد و پنجاه و هفتمین شماره خود توقیف شد. در آخرین ساعت ۲/۵ بعد از ظهر، خبر صدای جمهوری اسلامی ایران در این روز اعلام شد که روزنامه های انقلاب اسلامی، میزان، خبرنامه جبهه ملی و... تا اطلاع ثانوی به دستور دادستانی انقلاب اسلامی مرکز تعطیل اعلام می شوند. بنابر این این روزنامه در روز ۱۷ خرداد ۱۳۶۰، یعنی دو هفته پیش از اجرای آخرین پرده کودتا و عزل آقای بنی صدر، به تصویب شورای عالی قضائی یعنی آقای بهشتی، (رک: عبور از بحران از هاشمی رفسنجانی، یادداشت ۱۷ خرداد) و بفرمان آقای لاجوردی، دادستان انقلاب مرکز و دستیار حزب جمهوری اسلامی و بدون هیچگونه اخطار و یا اطلاع قبلی، تعطیل گردید.

۴-۲. اینجانب محمد جعفری مدیر مسئول روزنامه، ساعت حدود ۵ صبح روز ۲۱ خرداد ۱۳۶۰، پس از دیدار با ریاست جمهوری به هنگام خروج از پادگان محل اقامت آقای بنی صدر در شهر کرمانشاه بوسیله سپاه پاسداران دستگیر و بازداشت شدم و پس از گذراندن ۵ سال و اندی از زندان آزاد گشتم. بنابر این در روز ۳۰ خرداد، نه روزنامه انقلاب اسلامی ای در کار بود و من هم که مدیر مسئول آن بودم و از ۱۰ روز قبل از آن در زندان به سر می بردم. (برای اطلاع تفصیلی تر نگاه کنید به کتاب " اوین گاهنامه پنجسال و اندی" و اسناد پرونده اینجانب در دادستانی انقلاب و یا جراید روز کشور)

۵-۲. اگر در آن روز ۳۰ خرداد و به قول شما من و روزنامه انقلاب اسلامی در آن شورش مسلحانه وجود خارجی می داشتیم، شما فکر می کنید من هنوز زنده بودم؟ و کسی چه می داند که این هم از الطاف خفیه الهی بود که زمانی که هنوز به ظاهر هیچ اتفاقی نیفتاده بود و آقای بنی صدر هم هنوز رئیس جمهور قانونی کشور به زعم شما بود، من دستگیر شدم که اگر بعد از جریان ۲۵ و یا ۳۰ خرداد ۶۰ دستگیر شده بودم، سرنوشتم به گونه دیگری رقم می خورد. اطلاعات بیشتر را توصیه می کنم در کتاب "تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰، ص ۴۲۵-۴۲۸، ملاحظه فرمائید. (پیوست شماره ۳)

۳. گروگانگیری و ربط آن به کودتای ۲۸ مرداد

ناقد یا ناقدین محترم در ابتدای نقد که از ص ۴۷ شروع می شود آورده اند: "بعد از گذشت نزدیک به سه دهه از اشغال سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان، هر زمان سخن از این اقدام به میان می آید بلافاصله رسانه های غربی مسئله نقض ضوابط و مقررات بین المللی را مطرح می سازند. گاه این وجه حرکت اعتراضی دانشجویان به گونه ای پررنگ می شود که بر سایر ابعاد این ماجرا سایه می اندازد؛ براساس تبیین وسائل ارتباط جمعی اروپا و آمریکا، گویی عده ای دانشجو نه از روی فکر و اندیشه و پایبندی به عرق ملی، بلکه صرفاً از سر ماجراجویی به چنین اقدامی دست زدند و هیچ واقعیتهایی قبل و بعد از این رخداد حکایت از قانون شکنی هایی به مراتب وسیع تر و گسترده تر نمی کند؛ در حالی که اگر حساسیت دانشجویان را به عنوان بخشی از اقصای ملت ایران در قبال سرنوشت کشور خویش در تسخیر سفارت آمریکا غیرقانونی بخوانیم، قانون شکنی های واشنگتن را به عنوان يك دولت، بویژه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، چه می توانیم بنامیم؟"

در پاسخ باید چند نکته را عرض کنم:

۱. این جانب دقیقاً نظر به اینکه کسی به توضیح همه جانبه این رخداد با توجه به پی آمدهای جبران ناپذیر آن- که در بالا فهرست اجمالی آن آمد- دست کم در داخل کشور نپرداخته بود، دست به تحقیق زدم.

۲. کودتای ۲۸ مرداد را دولت وقت آمریکا با قانون شکنی خود انجام داد و حکومت ملی دکتر محمد مصدق را سرنگون کرد. در این باره شکی نیست. حال بر شماست که بفرمائید آیا تعداد قلیلی دانشجوی که یک در صد دانشجویان کل کشور را در بر نمی گرفت، دولت ایران بودند که قصد داشتند در مقابل قانون شکنی آمریکا، دست به قانون شکنی متقابل بزنند؟ ثانیاً آمریکا با قانون شکنی خود حکومتی ملی و مردمی را سرنگون کرد، دانشجویان با قانون شکنی خود کدام حکومت را سرنگون کردند؟ آیا با بیان بی بیانی اعتراف نمی کنید که نتیجه عمل بی قانونی دانشجویان در خدمت قدرت پرستان و انحصارگران قرار گرفت و در نهایت در خدمت کودتای دیگری علیه اولین منتخب اکثریت ملت ایران قرار داده شد. ثالثاً آیا این عمل دانشجویان به غیر از خسارت عظیم و جبران ناپذیری که برای ملت ایران و سوده‌های کلان که برای آمریکا و غرب در بر داشت که در تاریخ روابط بین الملل کمتر نمونه دارد، چیز دیگری بود؟ اگر آری، بفرمائید فواید بیشمار آن برای ملت ایران و یا به تعبیر روحانیان حاکم امت اسلامی کدامها است؟

۳. اگر به زعم شما این عمل فقط به وسیله تعدادی دانشجو (۴۰۰-۵۰۰ نفر)، انجام شد و تداوم یافت، نباید بگوئید چگونه ممکن بود این تعداد دانشجو بدون داشتن امکانات مالی و لجستیکی و به ویژه نیروهای مسلح (سپاه پاسداران و کمیته ها و سازمان مسلح مجاهدین انقلاب اسلامی) مدت ۴۴۴ روز گروگانهای خود را در "خانه های امنی" که در نقاط مختلف قرار داشت در اختیار داشته باشند؟

۴. از همه مهمتر چه کسی مدعی است آقای خمینی و روحانیت حاکم موافق مرحوم دکتر محمد مصدق و خط استقلال و آزادی ایران بودند؟ بنا بر روایت آیت الله آقای مهدی حائری، در دوران مصدق و ۲۸ مرداد، او در خط آیت الله بهبهانی بوده است. آقای خمینی چنان کینه و عداوتی نسبت به مصدق و بسیاری از میلیون واقعی به دل داشت که آن حد و اندازه نمی شناسد و تا جایی به مصدق تاخت که او را به عنوان کسی که از او سیلی خورده، آدم کش و غیر مسلم معرفی می کرد. (پیوست شماره ۱).

۵. کجای کتاب گفته شده است که آمریکا به ایران خیانت نکرده است و یا نمی کند؟ لطفاً نویسندگان نقد توضیح بفرمائید این دانشجویان تسخیر گر و روحانیت حاکم و سپس دفتر تحکیم وحدت (البته تا همین دو دهه پیش) چگونه از مصدق و حکومت وی نام می بردند؟ البته گاهی برای سوء استفاده نام برده شده است مانند آنچه الان در موضوع خوفناک هسته ای به کار می رود. اما همه کسانی که در قدرت با روحانیت شریکند خود می دانند که خصومت نسبت به مصدق تاچه حد بوده است. مگر این آقای حسن آیت و روحانیت حاکم نبودند که دست به تحریف درس تاریخ دبیرستان های کشور در رابطه با مصدق و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ زدند؟ برای مزید اطلاع شما به فصل سوم کتاب تازه منتشر شده "تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰"، رجوع کنید که بحث مشروعی را در رابطه با شکنندگان جبهه داخلی و فراهم آوردن زمین داخلی کودتای ۲۸ مرداد، مطرح کرده است (پیوست شماره ۴).

۴. معرفی روزنامه انقلاب اسلامی

ناقد یا ناقدین محترم زحمت نگاه کردن حتی به یک شماره از روزنامه انقلاب اسلامی به خود نداده اند وقتی می نویسند:

"البته آنچه موجب شده است که آقای جعفری به عنوان سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی نتواند موضع روشن و دقیقی در برابر تحولات سیاسی سالهای ۵۷ تا ۶۰ داشته باشد... (ص ۴۹ نقد)"

توضیح اینکه من هیچگاه سر دبیر روزنامه نبودم. سردبیر روزنامه آقای سید جمال الدین موسوی بود. بعد از انتخاب آقای بنی صدر به ریاست جمهوری، مدیریت روزنامه به اینجانب واگذار شد و رسماً از طرف وزارت ارشاد به عنوان مدیر مسئول روزنامه حکم رسمی به من داده شد و در هر شماره روزنامه صفحه آخر در شناسنامه روزنامه چنین آمده است:

صاحب امتیاز: سید ابوالحسن بنی صدر

مدیر مسئول: محمد جعفری

سردبیر: سید جمال الدین موسوی

البته این اشتباه بزرگی نیست و چیزی را بالا و پایین نمیکند و از آن می توان به سادگی گذشت. اما برای یک موسسه ای که با بودجه عمومی و امکانات ملی تأسیس شده است تا "تاریخ ایران را مطالعه و تدوین" کند چیز بدی است و دست کم گویای در پی حقیقت نبودن و نرفتن است. این نشانگر همان عیب بزرگی است که خاص تاریخ نویسی قدرت فرموده است. یعنی عجله دارند زیرا از آنها از بالا خواسته می شود هرچه زودتر پاسخی فراهم سازند.

۵. اقدامات بنی صدر در وزارت خارجه

در مورد آقای بنی صدر در زمانی که برای حل مسئله گروگان گیری مسئولیت وزارت امور خارجه را پذیرفت، و اقدامات مختلف سیاسی، دیپلماسی، تبلیغاتی و... که برای حل این معضل توأم با حفظ حقوق کشور پیش گرفت، از آنجا که من در فصل سوم کتاب "گروگان گیری و..." به تفصیل از آن ها سخن گفته ام در اینجا نیازی به تکرار آن نمی بینم و فکر می کنم که شما هم در ضمیر باطن خود اگر نه همه بلکه کلیات و اساس آن را قبول دارید.

۶. به نمایندگی از بنی صدر در سفارت

همانگونه که در کتاب و اسناد آن توضیح داده شده است دانشجویان در چند مورد خلاف قرار گذاشته شده عمل کردند و در مقام چرائی آن گفتند که ما از تصمیم شما خبردار نشده بودیم. برای گرفتن بهانه خبردار نشدن از اموری که تصمیم به اجراء آن گرفته می شد و اطلاع سریع از نظر یکدیگر، به این علت آقای بنی صدر مرا به عنوان نماینده خود انتخاب کرد و من به سفارت رفتم و سه روز در اطاق روابط عمومی آن ها ماندم و آنچه بنا بود در این سه روز بفهمم، فهمیدم و آمدم و به صراحت به آقای بنی صدر گفتم که این بچه ها تصمیم گیرنده نیستند و کسانی که در پشت آنها را هدایت می کنند و احیاناً می چرخانند تا اجازه نداده اند این معضل حل نخواهد شد و رفتن من به آنجا، بی فایده و وقت تلف کردن است و دیگر هم پس از این سه روز به آنجا نرفتم. درست پس از این گزارش من به آقای بنی صدر بود که وی مجدداً برای به سر عقل آوردن آنها و این که با منافع ملی بازی نکنند یادداشتی برایشان فرستاد که عین آن در کتاب منعکس است.

۷. رویکرد بنی صدر در حل مسأله گروگانگیری

پرسیدنی است که وقتی در خانه ای آتشی در می گیرد و کم کم می رود تا همه چیز را بسوزاند، آیا انسان عاقل اول به سراغ خاموش کردن آتش می رود و یا اینکه می گذارد آتش به همه جا سرایت بکند و بسوزاند و به خاکستر تبدیل کند و آنگاه او در پی یافتن دلیل و علت چرائی آتش گرفتن و محکوم کردن این و آن راه بیفتد؟

از دید من عقل سلیم حکم می کند که اول انسان آتش را خاموش کند و سپس به جستجوی دلیل و چرائی آتش گرفتن بپردازد و این عملی بود که آقای بنی صدر و دوستانش به هنگام به وجود آمدن بحران گروگان گیری بدان دست

زندن. اما مخالفین و بنیادگراها و همه کسانی که قصد استقرار دیکتاتوری و قبضه کردن قدرت را در سر داشتند، روش دوم را برگزیدند و آنچه ناپیستی بشود، شد و متأسفانه هنوز هم در خواب غفلت آرمیده اند.

طبعاً امروز نیز معتقدم اگر چند هفته و یا حتی چند ماهی بعد از اشغال سفارت و به گروگان گرفتن کارکنان سفارت، که چندین نوبت راه حل‌های متضمن حقوق کشور پیدا شد، گذاشته بودند که بحران حل شود، این عمل نکات مثبتی برای ایران در پی داشت ولی افسوس و صد افسوس که نگذاشتند و بر سر کشور آنچه ناپیستی بیاید آمد و درست به این علت است که انسان عاقل و وطن دوست به این فکر فرو می رود که اولاً چه دست‌های داخلی و خارجی در کار بود که این بحران به موقع حل نشود و ثانیاً این عمل با شکلی که پیدا کرد و نتیجه ای که بیار آورد فقط دست پخت تعدادی دانشجو بود؟ و من اتفاقاً از روی همین دغدغه های عقلی و برای یافتن پاسخ به این چرانی ها و چرانی های دیگر دست به تحقیق بردم.

بر خلاف نوشته ناقد یا ناقدین محترم، هیچگاه و در هیچ زمانی آقای بنی صدر دانشجویان پیرو خط امام را در بست تأیید نکرد بلکه کوشش کرد که نکات منفی گروگانگیری را به نکات مثبتی تبدیل کند. نویسندگان نقد بدون توجه به رویکرد حق مدارانه و اصولی بنی صدر که مبتنی بر آموزه صلح قرآنی است این گونه قضاوت می کنند: "برای نمونه، آقای بنی صدر در کسوت ریاست جمهوری نیز در مصاحبه با لوموند از این جوانان به بزرگی یاد می کند و به تعبیری از اقدام آنان تجلیل می نماید: «بنی صدر همچنین خاطر نشان کرد که او سعی خواهد کرد راحل مصالحه آمیزی را به دانشجویان مبارزی که گروگان‌ها را در اختیار دارند بقبولاند، او گفت: «ما هرگز علیه این میهن پرستان جوان که صداقت و احساسات انقلابی شان تردید ناپذیر است به اعمال خشونت متوسل نخواهیم شد. در صورت اختلاف نظر، من برای متقاعد کردن آنها به قبول نظرم به سفارت آمریکا خواهم رفت.» (بیست و پنج سال در ایران چه گذشت، داود علی بابایی، انتشارات امید فردا، جلد دوم، چاپ اول، سال ۸۳، ص ۷۸) (ص ۵۳ نقد)"

بنا به گزارش منبع فوق، این مصاحبه آقای بنی صدر مال تاریخ ۲۳ بهمن ۱۳۵۸ روزنامه اطلاعات است که آقای بنی صدر قاعدتاً بایستی حد اقل دو روز قبل از آن -یعنی ۶-۷ روز بعد از تنفیذ حکم ریاست جمهوری- بوسیله آقای خمینی- با روزنامه "لوموند"، انجام داده باشد. به نظر شما این عاقلانه و مدبرانه است که در آن شرایط بحرانی رئیس جمهوری که تازه انتخاب شده، در رابطه با بحران ایجاد شده بیاید و در مقابل دوربین خارجی ها بگوید ما با قدرت تمام در مقابل این دانشجویان خواهیم ایستاد و اینان قانون شکنی کرده و چه و چه کرده اند و هم اینها و هم آقای خمینی و روحانیت را سکه یک پول کند یا اینکه خیر، او به عنوان رئیس جمهور تازه عاقلانه است در این شرایط با لحنی صلح آمیز کارش را شروع کند، به این ترتیب که کرد و گفت ما با اینان به اعمال خشونت متوسل نخواهیم شد و این جوانان میهن پرست و انقلابی هستند و کوشش می کنیم که راه حل مسالمت آمیزی پیدا کنیم. اگر شما بجای ایشان بودید کدام روش را اتخاذ می کردید؟

اما آقای بنی صدر درست سه روز بعد (۲۷ بهمن ۱۳۵۸)، در مصاحبه باخبرگزاری پارس گفت: "...من از ابتداء با گروگان گرفتن مخالف بودم که در سر مقاله روزنامه ی خودم هم این مطلب را منتشر کردم؛ و رفتن دانشجویان به سفارت، یک امری است و گروگان گرفتن امر دیگری است. این دو یک چیز نیست؛ ۲ تا معنی دارد" (همان سند ص ۸۲).

۸. بنی صدر و سقوط دولت موقت

این هم از شگفتی های روزگار است که کسانی که موجبات سقوط دولت موقت و مهندس بازرگان را فراهم کردند، و هنوز هم که هنوز است به دوستان و همکاران او اجازه برگزاری حتی یک مجلس سالگرد ساده را هم نمی دهند حال به طرفداری ایشان برخاسته اند. آیا ناقد یا ناقدین محترم اطلاع ندارند و نمی دانند که آقایان مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و دکتر شیبانی به دلیل اختلاف بر سر مقوله "استقلال" با جبهه ملی، از ۱۳۴۰ به بعد عضو جبهه ملی نبودند و در موقع اوج گیری انقلاب هم حاضر نشدند با آقایان دکتر سنجابی و شاپور بختیار و شهید داریوش فروهر که جبهه را احیاء کردند همگام شوند و بیانیه اعلام موجودیت جبهه را با آن ها امضاء کنند که حال می نویسند: "برای نمونه، آقای بنی صدر عضو جبهه ملی سوم بود و به عضویت شورای انقلاب درآمد. آقایان

مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و دکتر شیبانی هکذا؛ بنابراین تلاش آقای جعفری برای ارائه چهره‌ای صنف‌گرا از امام به هیچ‌وجه با واقعیت‌های تاریخی تطبیق ندارد. (نقد ص ۵۲) بعید است که از این داده‌های روشن تاریخی اطلاع نداشته باشند. اگر واقعا چنین دفتری از این واقعیات خیر ندارد راهی نیست جز این که سفارش اکید کنم به جراید آن دوران مراجعه کنند و با از افراد مطلعی از آن دوران که در قید حیات هستند، استفسار نمایند و اگر احیاناً کسی را در این زمینه نمی‌شناسند، اطلاع دهند تا افرادی برای گفت و گو معرفی کنم.

نویسندگان نقد آورده اند: "اگر جبهه ملی در برابر نص قرآن موضع نمی‌گرفت و به مصالح ملی و اعتقادات مردم پایبند می‌ماند همچنان برای پذیرش مسئولیت مورد رجوع قرار می‌گرفت؛ بنابراین در مقطع قبل از آبان ۵۸ که هنوز جبهه ملی علیه قانون اسلامی قصاص موضعی نگرفته بود هیچ محدودیتی برای به کارگیری اعضای آن وجود نداشت، اما در این ایام موضع‌گیری‌های شداد و غلاظ آقای بنی‌صدر علیه دولت موقت قابل تأمل است. (ص ۵۲ نقد)"

ادعای بدون مدرک و سند جز ببرد فحش دادن به چه درد دیگری می‌خورد؟ وقتی از موضع غلاظ و شداد بنی‌صدر نسبت به دولت موقت و مهندس بازرگان صحبت می‌کنید، بهتر نبوده و نیست که زحمت تحقیق به خود بدهید و حداقل چند تائی از آن مواضع غلاظ و شداد را هم برای خوانندگان خود ذکر کنید؟

۳- آیا شما واقعا به این حرف معتقدید یا از باب جدل می‌گویید که: "به اعتقاد اعضای دولت موقت آقای بنی‌صدر خصمانه‌ترین موضع‌گیری‌ها را علیه آقای بازرگان داشته است زیرا همان‌گونه که اشاره شد، به زعم خویش برنامه‌ریزی برای آینده را با موفقیت دولت موقت ناممکن می‌پنداشت. مهندس علی‌اکبر معین‌فر - عضو شورای انقلاب و رئیس سازمان برنامه و بودجه دولت موقت- در این زمینه می‌گوید: «در خود شورای انقلاب آقای بنی‌صدر به عنوان یک عامل ضد دولت در همه جا فعالیت می‌کرد، در هرکجا که به سخنرانی می‌پرداخت احساسات جوانان را نسبت به دولت موقت بیشتر تحریک می‌نمود و لذا دولت تثبیت نشده را تضعیف می‌کرد."

من به عنوان یک علاقه‌مند به تاریخ انقلاب هم از نهضتی‌ها و هم از شما کمال تشکر را دارم که برای اثبات مواضع خصمانه روزنامه انقلاب اسلامی و آقای بنی‌صدر نسبت به دولت موقت و مرحوم بازرگان چند نمونه عینی و مشخص عنوان کنید تا هم اینجانب و هم ملت ایران از کم و کیف آن‌ها مطلع بشوند و مسائل به این مهمی گنگ و مبهم باقی نماند. شاید شما و دیگرانی که چنین نظراتی ابراز می‌دارند، می‌دانید که موضع خصمانه و یا غیر خصمانه اعتقاد و مسائل قلبی مخفی نیست بلکه نمونه‌های عینی عملی دارد. لطف کرده آن‌ها را بیان کنید.

مهندس بازرگان خود در کتاب "انقلاب در دو حرکت" ۵ دسته و گروه را که چوب لای چرخش گذاشته اند معرفی کرده است:

صدا و سیمای جمهوری اسلامی

بعضی از محفل‌های روحانی مؤثر

بعضی از محفل‌های حزبی مؤثر

آقای خمینی

چپ‌های افراطی و مجاهدین

و من در فصل اول "کتاب گروگان‌گیری و..."، صص ۲۳-۳۶، آن را توضیح داده‌ام. یقیناً آقای مهندس بازرگان خود بهتر از دیگران می‌دانسته که چه کسانی چوب لای چرخش گذاشته‌اند. او آدمی نبود که در این چند سال آخر عمر از کسی هم ترس و وا همه‌ای داشته باشد. کتاب ایشان هم در سال ۱۳۶۳ چاپ شده است.

صفحات ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ نقد مربوط به دولت موقت و آقای بنی‌صدر است که من نیازی به توضیح آن نمی‌بینم زیرا آقای بنی‌صدر، خود در آثارشان مشروح بدانها پرداخته‌اند. تنها به یک نکته اکتفا می‌کنم و آن اینکه در این سخن‌شکی نیست آقای بنی‌صدر و دوستان و همکارانش مخالف برپاسازی ارگانها و نهادهای به اصطلاح انقلابی

بودند و برای این حرفشان دلیل داشتند زیرا در تاریخ انقلاب های بزرگ دیده بودند که چگونه این بنیادها تغییر ماهیت می دهند و به ستون پایه های استبداد بدل می شوند و امروز ملت ایران پس از تجربه است و همه به عیان مشاهده می کنیم که حافظ و نگهدارنده استبداد و لایت فقیه، همین ارگانهای جدیدالتأسیس انقلاب هستند. ارتش و یا دادگستری عمومی حافظ و لایت مطلقه نیستند بلکه این کارکرد سپاه و بسیج و دادگاه های انقلاب و... می باشد تا حدی که سپاه پاسداران که به منظور پاسداری از آرمانهای انقلاب پا گرفته بود، امروزه خود برای انقلابیون آرمانخواه اولی زندان و بازداشتگاه مخصوص ساخته است. حال آیا هر عاقلی تصدیق نمی کند که اگر آن روز به این پند منتخب ملت ایران توجه می شد، شاید انقلابی به این عظمت کارش به ویرانگری و استبداد نمی کشید. افسوس که در آن دوران این نگرانی و دغدغه خاطر را نه تنها روحانیت قدرتمدار درک نمی کرد بلکه کسانی چون آقای دکتر ابراهیم یزدی که علی القاعده می بایستی در پی نهضت برای آزادی های مردم باشند هم درک نمی کردند و بلکه خود تشکیل دهنده این ستون پایه های استبداد شدند.

۹. دانشجویان و اسناد سفارت

یکی از مهمترین فرازهای کتاب تسخیر از خانم ابتکار که ناقد ویا ناقدین محترم به منظور خدشه دار کردن محتوای کتاب "گروگان گیری و جانشینان انقلاب" بدانها استناد جسته اند، در زیر آورده می شود: "یکی از عواملی که موجب شد دانشجویان در سفارت حضور طولانی مدت پیدا کنند توفیق آنان در دستیابی به برخی اسناد بود که بعد از خراب شدن دستگاه خردکن، مأمورین سیا موفق به نابودی آنها نشده بودند. همچنین دانشجویان به سرعت دریافته اند که می توانند برخی اوراق رشته رشته شده را به هم بچسبانند. خانم ابتکار در این زمینه می نویسد: سپس در انتهای کریور، در فولادی قفل شده دیگری پیدا کردند. آنها بالاخره به قلب ساختمان مرکزی رسیده و به زودی درمی یافتند در پشت آن در، ستاد جاسوسی سازمان سیا قرار دارد. جایی که هنوز چند نفر در آنجا پنهان شده و به سرعت سرگرم نابودی هزاران سند بودند. اسنادی که دخالت آمریکایی ها را در امور ایران برملا می کرد. با وجود این که مأموران امنیتی در آن اتاق تا ساعت دو بعدازظهر مقاومت کرده و حجم زیادی از اسناد را از میان بردند، وقتی بالاخره دانشجویان موفق به ورود شدند فایل ها و گاو صندوق های دست نخورده به آنها اطمینان خاطر داد. ملت ایران هنوز به هزاران پرونده دست نخورده دسترسی داشت و به زودی مشخص شد بسیاری از این پرونده ها مدرک جرم هستند." (همان، ص ۸۹)... اسناد به دست آمده موجب شد تا دانشجویان در مقام استفاد از کارمندان سفارت برای گویا سازی آنها برآیند زیرا این اسناد توسط کسانی تهیه شده بود که اکنون عمدتاً در اختیار دانشجویان قرار داشتند: «تا پایان هفته، سیستم بایگانی نسبتاً منظمی ایجاد کرده بودیم که حاوی زندگی نامه و شرح وظایف هر یک از گروگانها بود. این پرونده ها را با اطلاعاتی که از سفارتخانه یا صحبت ها و مصاحبه های غیررسمی با گروگانها به دست می آوریم، روزآمد می کردیم. در حالی که برخی از آنها از دادن اطلاعات درباره سمت خود در سفارت اکراه داشتند، برخی دیگر مشتاقانه همکاری و مسایل را برای ما روشن می کردند.» (همان، ۱۱۷)

در فراز فوق یکی از علل طولانی شدن گروگان گیری و ماندن دانشجویان در سفارت و حل نشدن این معضل به زعم دانشجویان دسترسی پیدا کردن به مدارک جرم عنوان شده است. در این باره اما گفتنی است:

۱. در اینجا مشخص نشده است که اسناد جرمی که دانشجویان به آن دسترسی پیدا کرده اند، آیا اسناد جرم آمریکائیان است و یا اسناد جرم ایرانیان. اگر اسناد جرم ذکر شده، اسناد جرم آمریکائیان بوده است، در این صورت از ابتداء تا انتهای گروگان گیری در جایی مشاهده نشد که این اسناد جرم به دادگاهی ارائه و علیه آمریکائیان اقامه دعوا شده باشد. پس لاجرم می بایستی اسناد جرم ذکر شده، اسناد جرم خود ایرانیان باشد. اما در باره اینکه این اسناد جرم چگونه علیه خود ایرانیان بکار برده شده اند، سخنی به میان نیامده است. البته چون در حکومت جمهوری اسلامی همه چیز، به خصوص اگر پای مصالح واقعی مردم و میهن در میان باشد، در وهله

اول سری است، پس بایستی از آن‌ها در دادگاه‌های در بسته انقلاب استفاده شده و بسیاری کسان را هم در طول سال‌های پس از انقلاب به وسیله همین اسناد از موقعیت انداخته باشند.

در این رابطه یک مطلب مهم دیگر هم وجود دارد که چون در کتاب نیامده است مایلیم در این فرصت بیان کنم چرا که به نظرم چه بسا در کشف ابعاد تازه تری از موضوع گروگان‌گیری کمک کند. از دید من، اگر آقای سعید حجاریان که ارتشیان را در رابطه با اسناد سفارت مورد بازجویی قرار می‌داده است، لب بگشاید، شاید بعضی از مسائل روشن‌تر شود. آقای حجاریان در گفت و گویی با عمادالدین باقی در پاسخ به این سؤال که "پس شما هیچ وقت در کار بازجویی نبودید؟" پاسخ می‌دهد: "...بعد از اشغال لانه جاسوسی هم مسئولیت پرونده‌های نظامیانی که با سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا مرتبط بودند یا با بخش سفارت آمریکا همکاری داشتند، یا عناصری که از درون نیروهای مسلح با سازمان سیا مرتبط بودند بر عهده من بود." (گفت و گو با سعید حجاریان برای تاریخ، از عمادالدین باقی، چاپ سوم ۱۳۷۹، ص ۵۱)

و یا در رابطه با این پرسش که وی چه نقشی در جریان اشغال سفارت داشته اند او جواب می‌دهد:

"در این مورد کسی تشکیک و ابهامی نکرده! کسی روی اینها ابهام ندارد. آن مواردی را که مکشوف شده (!) و روی آن ان قلت گذاشته اند، بپرسید!"

باقی: "بالاخره اشغال سفارت هم کم کم دارد برای نسل جدید تبدیل به یک مسئله می‌شود."

"سعید حجاریان: حالا اگر این موضوع وقتی علم شد و در روزنامه‌ها ی راست علیه ما در این مورد چیزی نوشتند، آن وقت جواب می‌دهیم." (همان، ص ۵۶)

از فراز فوق معلوم می‌شود که آقای حجاریان در جریان اشغال سفارت و پرونده نظامیان نقش مهمی داشته است. بر ایشان است که حد اقل نقش خود را در این رابطه برای ملت ایران که صاحب اصلی حق مطلع شدن از آن هستند، توضیح دهند.

۲. هم از نویسندگان محترم نقد و هم از عاملان و گروگان‌گیرهای اصلی می‌پرسم، اسناد که در اختیار شما بود و می‌توانستید هر نوع استفاده‌ای که می‌خواستید از آن بکنید پس چرا مانع آزادی گروگان‌ها شدید و آنها را در اختیار نگه داشتید و این همه بلاى خانمان سوز بر سر ملت ایران آوردید؟ لاجرم طولانی شدن گروگان‌گیری و در اختیار داشتن آن‌ها بایستی دلایل دیگری داشته باشد. شما باید آن دلایل را بیان کنید. البته من تا جانی که توانسته‌ام در کتاب "گروگان‌گیری و..." دلایل به زعم خودم واقعی را که تا به امروز شما از بیان آن‌ها ساکت هستید توضیح داده‌ام.

۳. در دنباله همان فراز ذکر شده از خانم ابتکار، آگاهانه و یا نا آگاهانه، جان کلام گفته شده است وقتی تصریح می‌شود که "اسناد به دست آمده موجب شد تا دانشجویان در مقام استفاده از کارمندان سفارت برای گویا سازی آنها برآیند زیرا این اسناد توسط کسانی تهیه شده بود که اکنون عمدتاً در اختیار دانشجویان قرار داشتند. (ص ۵۵ نقد)، این یعنی اینکه:

- چون گروگان‌های آمریکائی در اختیار و در حقیقت زندانی آنان بوده اند، با مطرح ساختن اینکه شما آمریکائیان در کشور ما جاسوسی می‌کرده‌اید و جاسوس هستید و ما شما را به جرم جاسوسی محاکمه و زندانی و یا اعدام می‌کنیم، ترس و وحشت به جان آنان انداخته‌اند و از همان روشهایی که در زندانهای جمهوری اسلامی برای به خدمت گرفتن زندانیان بکار می‌برده‌اند و من در جلد دوم کتاب *اوبین، جامعه شناسی زندانی و زندانبان* این شیوه‌های ارباب زندانی را یک به یک بر شمرده‌ام. در مورد گروگانها نیز این روشهای غیر انسانی را به کار می‌برده‌اند و بدین طریق در واقع می‌کوشیدند گروگان‌ها را به خدمت خود در آوردند و امروز روشن می‌شود که چرا نمی‌گذاشتند که گروه تحقیق و یا گروه‌های دیگر با همه گروگان‌ها و یا بهتر بگویم زندانیان را ملاقات کنند.

- معمولاً در بین کارکنان سفارتخانه ها، مأموران اطلاعاتی نیز هستند و بنا به اطلاعاتی که توسط آقای قطب زاده و دیگران منتشر گردید، در بین ۵۲ گروگان امریکائی ۶-۷ نفر مأمور "سیا" وجود داشت. همه می دانیم که مأموران اطلاعاتی آموزش دیده و امتحان داده شده اند که در هر موقعیتی که پیش می آید، چگونه می شود تفرقه بیندازند و دست افراد سرشناس، وطن دوست، آزادیخواه و مستقل و دموکرات منش را بدست خودی ها از دخالت در امور کشور کوتاه کنند. اگر غیر از این بود، جای این سؤال باقی است که چگونه مأموران "سیا" و از جمله آقای تامس آهرن جاسوس حاضر شده اند، اسناد را برای شما گویا کنند؟
- خانم ابتکار در زمینه اسناد موجود در سفارت خود معترف است که «برنامه‌ای که در سفارت مورد استفاده قرار می‌گرفت اسناد را به «دست‌رسی رسمی محدود»، «محرمانه»، «سری»، «فقط برای رؤیت» و «فوق سری» تقسیم‌بندی می‌کرد. در چند ساعت نخست اشغال آمریکایی‌ها توانسته بودند بیشتر اسناد فوق سری و برخی از اسناد سری را نابود کنند. (ص ۵۵ نقد)، بنابر این اسناد باقی مانده، اسناد درجه دوم بوده که بدست گروگان گیرها افتاده است و آنچه در مورد ایرانیانی که با سفارت کم و زیاد رابطه ای داشته اند، به عنوان افشاگری انتشار پیدا کرد، غالباً بیوگرافی افراد، بعضی نظرات مأموران نسبت به فرد و یا افراد و یا احزاب و دستجات و یا استنباط مأموران از گفتگوهای خویش با افراد را در بر می گرفته است. سؤال این است که مگر در یک نظام عادلانه دادگستری کسی با اینگونه اسناد و استنباطات مأموران اطلاعاتی جاسوس می شود، آن هم بدون مراجعه به دادگاه صالحه؟
- اگر بتوان با اینگونه اسناد کسی را جاسوس اعلام کرد، باید گفت که غالب کارکنان سفارت خانه ها در کشور جاسوس هستند زیرا بخشی از اعمال سفارتخانه ها شناسایی افراد سرشناس، گروه ها و احزاب، گروه های فشار، سیاسیون موافق و مخالف، روحیات و روش و منش آنها و... است.
- حتماً می دانید که در کشورهای غربی و آمریکا، بالاترین گناه نزد ملت و دولت آنها، فاش کردن اطلاعات سری و فوق سری آنان است، مگر اینکه زمان انتشار آنها فرا رسیده باشد که در این حالت هم دولت خود از کنال رسمی منتشر می کند. مأموران اطلاعاتی که اسناد جدی کشورشان را در هر شرایطی افشا بکنند، اگر به کشور خویش برگردند، آن ها را از حیث انتفاع می اندازند. به این علت است که مأموران اطلاعاتی که اطلاعات کشور خود را افشاء می کنند، دیگر به کشور خویش بر نمی گردند. بر این اساس، اگر اسناد فاش شده و گویا شده بوسیله مأموران "سیا" برای گروگان گیرهای خود، اسناد حساس و اساسی برای آمریکا می بود، وقتی آنها به آمریکا باز گشتند، مورد استقبال رئیس جمهور و ملتشان واقع نمی شدند و همه نوع امکانات برایشان فراهم نمی کردند.
- آمریکایی ها نیک می دانستند که از طریق این اسناد و آب نبات چوبی و قاقالی دادن به دانشجویان که مانع آزادی به موقع آنان شدند، چه منافع عظیمی برای کشور خود به ارمغان آوردند.
- موافق آنچه در بالا گفته شد، آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب "پیروزی و انقلاب" که در سال ۱۳۸۳ آن را منتشر کرده است اعتراف می کند که اولاً با هماهنگی دادستان انقلاب و دانشجویان آقای امیر انتظام به ایران فرا خوانده شد و ثانیاً اسناد منتشره نشان دهنده جاسوسی امر انتظام نبوده است. وی در ص ۳۹۹ می نویسد: "شاید یکی از پر سرو صداترین افشاگریهای دانشجویان، انتشار اسناد مربوط به جاسوسی عباس امیر انتظام بود که بر مبنای آن دانشجویان او را به جاسوسی برای سازمان سیا، سازمان امنیت آمریکا CIA، متهم کردند و با هماهنگی دادستان انقلاب وی را که سفیر ایران در استکهلم بود و در تاریخ ۲۹ آذر ۱۳۵۸ به ایران فراخوانده شده بود دستگیر و رهسپار زندان کردند... در این مورد بخصوص نظر برخی از ما این بود که اسناد فاش شده تا آن زمان، نشان دهنده جاسوسی امیر انتظام نبود و در این زمینه حرفهای آقای بازرگان را که ایشان را جاسوس نمی دانست، تأیید می کردیم. البته نمی خواستیم بگوئیم که دانشجویان دروغ می گویند، بلکه معتقد بودیم اسنادی که آنها افشا کرده اند، نشان دهنده جاسوسی نیست". این حرف را امروز بعد از ۲۳ سال کسی می زند که در آن زمان بر کرسی

صدارت مجلس نشسته و کل قوه مقننه را در اختیار داشت و عضو مؤسس در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود که آقای بهشتی دبیرکل حزب همزمان ریاست قوه قضائیه را در اختیار خود داشت و همان قوه به استناد همین اسناد به عنوان جاسوس آقای امیر انتظام را به حبس ابد غیر قابل تغییر محکوم کرد.

۱۰. اسناد سفارت در باره بنی صدر

ناقد ویا ناقدین محترم می خواهند چنان وانمود کنند که دلیل مخالفت آقای بنی صدر با عمل دانشجویان به علت پیدا شدن چند سند از ایشان در سفارت آمریکا و ترس از افشا شدن آن به وسیله دانشجویان بوده است. برای روشن شدن ذهن ناقد ویا ناقدین محترم و تمام کسانی که نقد دمتتا را مطالعه کرده اند در زیر مایلم به کم و کیف اسناد سفارت در باره آقای بنی صدر بپردازم. اما ابتدا به مطالب کتاب خانم ابتکار که مورد توجه نویسندگان هم است باید ارجاع دهم. وی می نویسد: «در فروردین ماه ۱۳۵۹ آنها به اسنادی دست یافتند که دلایل تلاش آقای بنی صدر برای خارج ساختن دانشجویان از سفارت و تحویل اسناد به دولت را مشخص می ساخت. «در اوایل فروردین فرایند بازسازی اسناد بیشتری را بر ملا ساخت. نخستین سند، گزارش ملاقات رادزفورد با SD LURE در تاریخ ۲۹ آگوست در خانه وی بود. در این ملاقات بنی صدر ضمن ابراز نگرانی های خود، شورای ۱۵ نفره انقلاب را به دلیل ناکارآمدی مورد انتقاد قرار داده و همچنین مخالفت هایی را با امام ابراز داشته بود. سند دوم شرح ملاقات رادزفورد با تامس آهرن بود. چهارمین سند شرح ملاقات وی با بنی صدر بشمار می رفت. سند پنجم، ارزیابی رادزفورد/ کاسین درباره ملاقات های او و خلاصه ای از نقاط ضعف و قوت وی بود: «او که جاه طلب و سیاستمداری زیرک است، ظاهراً با احتیاط و با توجه به روزی که (امام) خمینی از صحنه خارج شود نقش خود را بازی می کند... او که توطئه گری کهنه کار است می تواند در آینده در صورتی که حس کند انقلاب از اهدافش دور می شود یا برای وی منفععی وجود دارد، علیه انقلاب توطئه کند... می داند که باید با اطرافیان خود رفتار محتاطانه ای داشته باشد... این تردید احتمالاً باعث خواهد شد همه پل ها را پشت سر خود خراب نکند...» وقتی مجموعه کامل اسناد SD LURE تکمیل شد، آنها را به تامس آهرن نشان دادیم تا درباره آن نظر دهد. آهرن تائید کرد که یکی از برنامه های دولت آمریکا به ویژه سازمان سیا، تماس با شخصیت های ذی نفوذ در جنبش انقلابی بود. وقتی امام خمینی در پاریس حضور داشتند، به یکی از افسران بازنشسته سازمان سیا دستور داده شد به فرانسه برود و با بنی صدر دیدار کند. وی خود را نماینده یک شرکت آمریکایی معرفی و ابراز تمایل کرده بود تا با او درباره چشم انداز های روابط اقتصادی با غرب صحبت کند. بنی صدر نیز موافقت کرده بود. آهرن افزود وقتی بنی صدر به ایران آمد «ستاد سازمان سیا» تمایل داشت موضوع را دنبال کند و مسئولیت این پروژه به من سپرده شد. هدف نهایی ما استخدام بنی صدر بود، ولی برای رسیدن به این هدف مراحل مختلفی باید طی می شد. در مرحله نخست، وی مستقیماً از قضیه آگاه نبود. او تنها به عنوان یک مشاور مالی که درباره مسایل سیاسی نیز توصیه هایی دارد، خدمت می کرد. در مراحل بعد درباره مسائل مهم تر و حساس تر مورد مشورت قرار گرفته و توصیه هایی به او می شد. آهرن به ما گفت که بنی صدر موافقت کرده در ازای دستمزد ۱۰۰۰ دلار در ماه به عنوان مشاور خدمت کند. ولی هیچ وقت پولی دریافت نکرد.» (تسخیر، صص ۴-۱۵۲)

و اما چند توضیح در این باره:

۱. تامس آهرن کیست؟ بنا به گفته گروگان گیرها وی مقام اطلاعاتی و رئیس ایستگاه سیا در تهران، جاسوس سازمان "سیا" است.

۲. بعد از کودتا علیه ریاست جمهوری منتخب ملت ایران در خرداد ۱۳۶۰، دانشجویان پیرو خط امام، جزوه ای تحت نام "اسناد لانه جاسوسی شماره (۹)" بعنوان سند علیه آقای بنی صدر منتشر کردند. در این جزوه دانشجویان به حساب خود ۱۲ سند در رابطه با آقای بنی صدر آورده اند. در مقدمه جزوه ذکر کرده اند:

" الف- اسناد اول تا هفتم این مجموعه در حدود دیماه ۱۳۵۸ بدست آمد، یعنی قبل از انتخابات ریاست جمهوری. در آن زمان این مسئله مسکوت ماند تا اینکه در اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ اسناد شماره ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ از میان اسناد

رشته شده بدست آمد و البته با توجه به شواهد موجود در همین اسناد، اسناد دیگری نیز باید در همین رابطه وجود داشته باشد، که هنوز آن ها را بدست نیاوردیم. با بدست آمدن این اسناد و با توجه به عملکردها و سخنان آقای بنی صدر، لازم بود که امام امت در جریان امر قرار بگیرند. این اسناد به اطلاع ایشان رسید و ایشان فرمودند که اسناد فعلاً محفوظ بماند و همچنان مطابق امر امام عمل شد. بعد از اینکه مسئله عدم کفایت سیاسی آقای بنی صدر در مجلس مطرح شد، طی تماسی که با امام امت گرفته شد دیگر از جانب ایشان اصراری برای حفظ اسناد در میان نبود و اسناد برای طرح در مجلس در اختیار آقای موسوی خوئینیها قرار گرفت. لیکن متأسفانه به علت کمی وقت، اسناد مورد بحث آنچنانکه باید و شاید مطرح نشد. لذا همانطور که در مجلس قول داده شده، ما این اسناد را برای امت قهرمان در اختیار روزنامه ها قرار می دهیم و در آینده طی جزوه مستقلی جداگانه آنرا به انتشار خواهیم رساند،... " (ص ۳۱ و ۳ جزوه)

۳. سندی که به عنوان سند ۱۲ در جزوه آورده اند، سؤال و پرسش از تامل آهن، رئیس ایستگاه سیا در تهران، جاسوس سازمان "سیا" است که در زمان پرسش و پاسخ، گروگان و زندانی گروگان گیرها، به عنوان جاسوس بوده است. توضیح بیشتر کمی بعد خواهد آمد.

۴. سندهای ۱۰ تا ۱۰ دانشجویان جز چند حرف معمولی مثل این که کسی با دیدن کسی چیزی به ذهنش برسد هیچ چیز دیگری برای گفتن در بر ندارد. کسانی که مایل باشند می توانند بدانها مراجعه کنند.

۵- تاریخ سند شماره ۸، ۸ شهریور ۱۳۵۸، است. در نکته هشتم این سند آمده است: "۸- او همچنین خاطر نشان کرد که دارد روزنامه انقلاب اسلامی را انتشار می دهد. او ادعا می کند که روزانه صد هزار نسخه به چاپ میرساند."

در مورد روزنامه آقای بنی صدر، در سند شماره ۱۱ که تاریخ آن ۱۸ شهریور است، چنین آمده است: " (۳): تجربه سالیان دراز بر این نکته تأکید دارد که ناشرین روزنامه ها به خودخواهی متمایلند و اغلب غیر قابل اعتماد هستند. تصمیم او که یک روزنامه راه بیاندازد شاید حاکی از این باشد که ل-۱ تنها به آینده سیاسی خودش علاقه مند است و قصد ندارد با ما در خطهایی که ما در نظر داریم همکاری کند." (ص ۴۴ جزوه)

در سند شماره ۱۱ که تاریخ آن ۱۸ شهریور ۱۳۵۸ است، در مورد آقای بنی صدر آمده: " (۲): اگر چه او احتمالاً در حال حاضر هیچ مشکل مالی ندارد، اما باید در نظر داشته باشد که ممکن است با یک تذکر کوتاه به خارج تبعید شود و در آن زمان می تواند از کمک مالی ما استفاده نماید." (ص ۴۳ جزوه)

در تاریخ ۱۶ شهریور ۵۸ که مأمور سیا با آقای بنی صدر تماس می گیرد، یعنی در زمانی که آقای بنی صدر در داخل روز به روز بر محبوبیت اش افزوده می شود او از کجا می دانست که ایشان به خارج تبعید می شود؟ و چرا نگفت که مثلاً علیه آقای خمینی عمل می شود و یا دیگر زعمای جمهوری اسلامی به خارج تبعید می شوند و این «پیش بینی» فقط برای آقای بنی صدر تحقق خواهد یافت؟ اما این سند، یک سند افتخار است. زیرا مجموع نکات مثبت و منفی که مأمور سیا در باره آقای بنی صدر بر شمرده است، گویای استواری او بر اصول استقلال و آزادی هستند. اما از همه طرفه تر این که گفتگو با تامل آهن، سر جاسوس امریکائی در تهران، به دنبال سند شماره ۱۱ آورده شده است بی توجه به این که خود سند شماره ۱۱ از آغاز تا پایان تکذیب قولی است که «گروگانگیران» بعد از کودتای خرداد ۶۰ و تحت عنوان "پرسش از تامل آهن" به او نسبت داده اند:

۶. سند شماره ۱۲ چنانکه از متن آن برمی آید "پرسش از تامل آهن" است:

"شنبه ۸ دی / ۵۸ - جلسه هشتم

موضوع: پرسش از تامل آهن

.....در آخرین جلسه بنی صدر موافقت نمود که به عنوان مشاور اقتصادی قابل اطمینان این کمپانی فعالیت نماید و پیشنهاد حقوق ماهیانه ۱۰۰۰ دلار را نیز پذیرفت."

این مطلب با آنچه که خانم ابتکار گفته است که "آهرن به ما گفت بنی صدر موافقت کرده در ازای دستمزد ۱۰۰۰ دلار در ماه به عنوان مشاور خدمت کند ولی هیچ وقت پولی دریافت نکرد." یکی است. اما بند ۱ سند شماره ۱۱ (اگر احساس کند رژیم از اهداف انقلابی خود دور می شود ... بر ضد آن بر می خیزد) و بند ۲ (در حال حاضر هیچ مشکل مالی ندارد اما ممکن ... به خارج تبعید شود و در آن زمان می تواند از کمک مالی ما استفاده کند - که البته این ترجمه نادرست است و ترجمه برابر متن این است که؛ «در آن زمان می باید از حمایت مالی استفاده کند» و هر ایرانی می داند چرا تقلب در ترجمه شده است) از جمله ملاحظات مثبتی است که حتی از دید جزوه نویسان در مورد بنی صدر ذکر شده است (ص ۴۳ جزوه) برای مثال بند ۱ که می گوید: «... در حال حاضر واقعا به ما احتیاجی ندارد» و بند ۳ که می گوید «... قصد ندارد با ما در خط هائی که ما در نظر داریم همکاری کند» و بند ۴ که بیان می کند؛ «هرچند اظهارات شخص مورد نظر علیه شرکتهای امریکائی که در امور داخلی ایران دخالت می کنند ممکن است نشانه این باشد که او نمی خواهد سر و کاری با حکومت امریکا داشته باشد». اما هم ملاحظات دیگر (یعنی آنچه در ص ۴۴ جزوه آمده است) و نیز خود این توصیه مأمور سیا برای برقراری تماس با او دو تا سه ماه بعد که بیانگر شکست خود او است، تکذیب بی خدشه این قول نسبت داده شده به تامس آهرن است که "آقای بنی صدر موافقت کرد با گرفتن ماهی ۱۰۰۰ دلار مشاور شرکت بشود". چگونه ممکن است مأموری که نزد آقای بنی صدر رفته است گزارش کند که نتوانسته است او را بخرد و تامس آهرن از قول او به بازجویان خود گفته باشد بنی صدر پذیرفت با دریافت ماهی ۱۰۰۰ دلار مشاور شرکت بشود؟ شرکتی که به قول مأمور سیا، آقای بنی صدر با اصل وجودش مخالفت کرده است!

در حقیقت این احتمال بسیار قوی است که گروگان گیرها این مطلب را از تامس آهرن که در دست آنها به عنوان جاسوس و رئیس ایستگاه سیا در تهران، زندانی بوده خواسته اند و گفتن چنین چیزی از او که جاسوسی حرفه ای بود، در اهدافش که خریدن بنی صدر بوده، شکست خورده است، نه تنها چیزی کم نمی کرد بلکه چون با تخریب اولین منتخب ملت ایران کمک می کرد با توجه به شناختی که او از رویکردهای ضد امپریالیستی بنی صدر داشت مطابق میلش هم بود.

به احتمال قوی این سند که جزو سندهای سفارت نیست و فقط یک پرسش و پاسخ بین دانشجویان خط امام و تامس آهرن در بازداشتگاه است، متعلق به زمانی است که زعمای جمهوری اسلامی تمام کوشش خود را بر حذف آقای بنی صدر بکار می بردند و این هم بعد از سخنرانی ایشان در روز عاشورا در تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۵۹ به بعد است و اگر تاریخ آن را بجای ۸ دی ۵۸، ۸ دی ۵۹ بگیریم، پازل حل می شود و اصل قضیه آفتابی می شود. جالب این است که در سند ذکر شده هم به هیچ وجه دانشجویان مشخص نکرده اند که در چه تاریخی با آهرن پرسش و پاسخ داشته اند.

این بود کم و کیف اسنادی که گروگان گیرها و در حقیقت روحانیت حاکم برای ملکوک کردن شخصیت آقای بنی صدر و مستحکم کردن پایه های اسبداد ولایت فقیه، بدست گروگان گیرها ساخته و پرداخته شده است.

و اما در رابطه با تماس تاجر جاسوس امریکائی و کم و کیف آن از خود آقای بنی صدر جریان را جویا شدم و ایشان چنین پاسخ دادند:

"حقیقت اینست که آقای خسرو قشقائی در پاریس به من مراجعه کرد و گفت، که کارتر می خواهد یک "مأمور عالی رتبه" را نزد آقای خمینی بفرستد. من موضوع را با آقای خمینی در میان گذاشتم و آقای خمینی با آمدن مقام امریکائی موافقت کرد. مأمور فوق در کاشان (حومه پاریس) نزد من آمد. بار اول، به خاطر حضور فراوان دوستان و همکاران در خانه آنجا را شلوغ توصیف کرد و رفت و گفت می روم و فردا می آیم. فردا آمد و دوباره همان وضعیت را مشاهده کرد. به او گفتم که به من گفته اند که شما از طرف کارتر پیامی برای آقای خمینی دارید. اگر این طور است، به نوفل لوشاتو بروید. او هم رفت و دیگر او را ندیدم تا اینکه در تهران و پس از برگشت از فرانسه، آقای خسرو قشقائی دوباره به من مراجعه کرد و گفت: آن «مأمور عالی رتبه» آن وقت در پاریس موقعیت را مناسب ندیده است و الان می خواهد برای دادن پیام به تهران بیاید. بار دیگر، من از آقای خمینی پرسیدم، موافق است یا خیر؟ و او با آمدنش موافقت کرد. اما آن شخص باز وقتی آمد، خود را نماینده یک شرکت

تجاری معرفی کرد و همچنانکه در سند شماره ۱۰ آمده است " ۱۰ نفر از اعضای خانواده و دوستانش (بنی صدر) در بخش عمده انشب حضور داشتند." (ص ۳۸ جزوه) و باز در همان جلسه از وی پرسیده شد " که او در دولت است یا در تجارت.." او گفت: " که در دومی است." یعنی در بخش تجارت است. من هم همانطوریکه او گفته است مخالفت خودم را با شرکتهای آمریکائی ابراز داشتم.

۷. اصلاً هیچ نیازی به تأیید گرفتن و پرسش و پاسخ با تامس آهرن نبوده است تا خانم ابتکار متخصص گروگانگیری بفهمد " که یکی از برنامه‌های دولت آمریکا به ویژه سازمان سیا، تماس با شخصیت‌های ذی‌نفوذ در جنبش انقلابی بود" هر کسی این را می‌داند که مهمترین وظایف مأموران اطلاعاتی نفوذ در بین شخصیت‌های ذی‌نفوذ در کشور است. سندها خود می‌گویند سعی آنها دست کم در مورد بنی صدر به شکست انجامید. حال اما باید دید سعی آنها در مورد چه کسانی قرین موفقیت بوده است؟

۱.۱ جریان سعادت و کمیته انقلاب مستقر در سفارت

خانم ابتکار در رابطه با دستگیری سعادت به وسیله کمیته مستقر در سفارت آمریکا به ریاست ماشاءالله قصاب نیز اطلاعات نادرستی داده است. در نقد، به نقل از کتاب خانم ابتکار آمده است:

"در اواسط دی ماه اطلاع یافتیم مجاهدین خلق- که بعدها مشخص شد در خدمت قدرت‌های خارجی هستند- به یکی از اسناد بسیار حساس سفارتخانه دست یافته‌اند. تحقیقات را آغاز و به زودی این گزارش تأیید و مشخص شد آنها سند را از طریق یکی از هواداران خود که در بین دانشجویان نفوذ کرده، به دست آورده‌اند. این دانشجو به سرعت شناسایی و اخراج شد. سند مورد اشاره حاوی اطلاعاتی درباره دیدارهای مخفیانه یکی از اعضای سازمان مجاهدین (منافقین) به نام سعادت با دیپلمات‌های شوروی بود که اطلاعات مربوط به آن را سفارت آمریکا از طریق نیروهای کمیته به دولت موقت ارائه داده بود." «(تسخیر، ص ۱۴۱)

حسب اسناد فراوانی که من در کتاب " گروگان گیری و.." ذکر کرده‌ام، آقای سعادت در اردیبهشت و یا اوایل خرداد ۱۳۵۸ به هنگام رد و بدل کردن اسناد دستگیری سرلشکر مقربی به جاسوس شوروی سابق دستگیر شد.

در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۵۸ روزنامه جمهوری اسلامی و اطلاعات گزارش آن را علنی کردند و چند روز قبل از آن نیز جزوه ای برگرفته از متن بازجویی آقای سعادت با دستخط خودش منتشر شده بود که نشان می‌داد جاسوس شوروی با سازمان مجاهدین همکاری می‌کرده است. اندکی بعد معلوم شد که آقای محمد رضا سعادت بوسیله ماشاءالله قصاب (کاشانی خواه) که مستقر در سفارت آمریکا بود، دستگیر شده است.

بعد از انحلال کمیته سفارت آمریکا معلوم شد که ماشاءالله قصاب با آیت الله خلخالی همکاری می‌کرده است و آقای خلخالی به صراحت اعلام کرد که "ماشاءالله قصاب چوب آمریکائی ها را می‌خورد و این هم به خاطر این است که ایشان بعد از انقلاب سرپرست کمیته مستقر در سفارت آمریکا بوده است و این آقای ماشاءالله قصاب ۳۰۰ نفر از سران رژیم را دستگیر و تحویل ما داده است."

به دلیل اهمیت فوق العاده این موضوع در درک زنجیره های ناپیدای مسأله گروگانگیری من در باره کمیته سفارت آمریکا و ماشاءالله قصاب و رابطه اش با آقای خلخالی، در کتاب " گروگان گیری و..."، از ص ۵۸ تا ص ۷۸ به طور مشروح توضیح اده ام و نیاز مجد د به تکرار آن نیست. اما جا دارد که در اینجا ابراز شگفتی کنم که چقدر اطلاعات مربوط به این موضوع مهم سوخته و اطلاعی که به دست خانم ابتکار و این دفتر رسیده، دیر و نادرست بوده است.

۱۲. آقای بهشتی و تز دیکتاتوری صلحا

بر عکس آنچه ناقد و یا ناقدین محترم در مورد " دیکتاتوری صلحا" و یا " دیکتاتوری ملی" آقای بهشتی گفته اند، من اول آن را از زبان دکتر ابراهیم یزدی آمده در کتاب " سقوط دولت بازرگان"، ص ۳۲۹ بیان کرده ام و سپس از قول آقای تقی رحمانی.

از اینها که بگذریم، می دانیم که وقتی درایت موجود است، روایت باطل است. عمل آقای دکتر بهشتی و سایر سردمداران جمهوری اسلامی الان نزد ماست و اظهر من الشمس است که به دیکتاتوری صلحا به قول خودشان باور داشتند. و اینجانب تازه در سال ۵۸ با اقوال و آرا و یا نوشته آقای بهشتی آشنا نشده ام، بلکه از سالهای ۱۳۴۸، به بعد کم و زیاد در آلمان با او در ارتباط بودم و به اعمال ایشان توجه داشته ام.

۱۳. حقوق انسان نزد آقای خمینی

نویسندگان نقد چون ظاهرا در باره آقای خمینی به مثابه یک معصوم و شاید بالاتر می نگرند نقدهای من نسبت به اعمال و رفتارهای آقای خمینی را تحمل نکرده و بر این تصورند که گویی من با وی پدر کشتگی دارم. نه، من هیچ خصومتی با آقای خمینی ندارم اما حقیقت و آزادی و استقلال و دین ام را بالاتر از هر شخصی می دانم و اتفاقا نقد من بر ایشان برخاسته از یک حس دینی و شرعی است و کوشیده ام تنها بر اساس موازین اخلاق و دین به رفتارها و گفتارهای ایشان بنگرم. ولی کاملا درست است اگر نویسندگان نقد فکر کنند که برای من آقای خمینی اسطوره نیست. وی نه تنها اسطوره نیست بلکه به خصوص اگر پای موازین دقیق دین آزادی در خصوص حرمت آبرو و جان و دارائی تک تک انسان ها (حقوق و آزادی های انسان) به میان آید حسابش با کرام الکتبیین است. به هر حال، در مورد تأکیدی که ناقدان محترم در باره رعایت حقوق انسان نزد آقای خمینی دارند ذکر چند نکته لازم است. نویسندگان نقد در این باره آورده اند "الیه تأکیدات امام بر رعایت حقوق افراد، حتی مجرمان، بسیار فراوان است که به دلیل اجتناب از طولانی شدن مطلب به آن نمی پردازیم (ص ۶۶ نقد)

گرچه در حرف زدن ممکن است بسیاری در مورد رعایت حقوق انسان داد سخن سر دهند اما عمل است که نشان می دهد چه کسانی حقوق انسان را رعایت می کنند به قول حکیم ادب فارسی دو صد گفته چو نیم کردار نیست! اگر از تمام مواردی که آقای خمینی ضد حقوق انسان عمل کرده است بگذریم همین یک مورد که در سال ۶۸، دستور قتل عام فله ای زندانیان را صادر کرد و در عرض چند شب، به روایت آقای منتظری، ۲۸۰۰ یا ۳۸۰۰ زندانی را قتل عام کردند در دینی که کشتن یک انسان بی گناه را معادل کشتن همه انسانها می داند تا صبح قیامت برای او کفایت می کند. مگر اینکه بفرمائید آن فرمان، فرمان آقای خمینی نبوده و بنام ایشان، فرمان جعل شده است.

۱۴- روابط خارجی و انزوا

بر همان قیاس شیوه انسان گرایی و حقوق مداری آقای خمینی بگیریید نحوه درک وی از روابط بین المللی را و با در نظر گرفتن آنچه واقع شده است خود بفرمائید از عبارات زیر مرادتان چیست: "توصیه های امام به مسئولان سیاست خارجی در مورد تقویت روابط با کشورها و تخطئه شعار برخی جریانات تندرو که «ما ارتباط با ملت ها را می خواهیم و نه با دولت ها» غیر قابل انکار است. امام در پاسخ به این شعار افراطیون گفته بودند ارتباط با ملت ها از کانال دولت ها می گذرد. به ویژه در مورد عراق، علی رغم تمامی ناسازگاری های رژیم بعثی با حضرت امام در طول اقامت ایشان در نجف اشرف و علی الخصوص در اواخر اقامت ایشان، آقای دعابی به عنوان سفیر ایران در بغداد تعیین شد، یعنی کسی که از جمله همراهان امام به شمار می آمد و به دلیل اداره رادیو روحانیت مبارز دارای روابط حسنه ای با دولت عراق بود؛ لذا بی تردید انتصاب چنین فردی به سفارت ایران در بغداد در عرف بین الملل حاکی از اهمیتی بود که ایران برای روابط سیاسی خود با همسایه غربی قائل بود. (ص ۶۷ نقد)،

موردی که در رابطه با عراق و سفیر شدن آقای دعائی ذکر شده است اولاً خلاف رفتار او با فرستاده صدام حسین است. آقای خمینی می پنداشت رژیم صدام ۶ ماه بیشتر دوام نمی آورد. بنا بر این، فرستادن آقای دعائی بخاطر برقرار کردن روابط حسنه با رژیم صدام نبود. ثانیاً در یکی دو ماهه اول بعد از پیروزی انقلاب هنوز او و روحانیان اطراف او قدرت را قبضه نکرده بودند. در آن روزها، آقای خمینی می خواست وانمود کند که بر قول و قرار و وعده هائی که در پاریس به ملت ایران داده است (که اهم آن ولایت جمهور مردم ایران بود نه ولایت فقیه) وفادار است. وقتی آقای خمینی سوار بر اسب قدرت شد، آن روی دیگر خود را نشان داد. دو نمونه زیر نشان دادن آن روی آن امام حکیم و صلح طلب است:

الف) کنفرانس بین المللی بررسی جنایات آمریکا در ایران در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۵۹ با شرکت ۱۰۰ هیئت به نمایندگی از سوی ملت و احزاب بیش از ۵۰ کشور در سالن کنفرانسهای هتل استقلال آغاز بکار کرد. در پایان کار کنفرانس جمع شرکت کننده در آن به دیدار رهبر انقلاب رفتند. آقای خمینی در سخنرانی خود برای هیئتهای شرکت کننده اظهار داشتند: "...یک ملتی که شهادت را می طلبند و دعا می خوانند برای شهادت، اینها از دخالت نظامی می ترسند؟ اینها از حصر اقتصادی می ترسند؟ همه عالم درهای ممالکشان را به ما ببندند همه و ما باشیم، این عده ای که، سی و چند میلیونی که در این ایران زندگی می کنیم یک دیواری دور ایران بکشند و ما را در ایران حبس بکنند، ما این را ترجیح می دهیم به اینکه در ها باز باشد و چپاولگران بریزند به مملکت ما. ما می خواهیم چه بکنیم که به این تمدنی که از توحش بدتر است، این تمدنی که حیوانات بیابان در رفتارشان از آنها بهتر است ما می خواهیم چه بکنیم به این تمدن برسیم." (کیهان ۱۷ خرداد، شماره ۱۱۰۱۴، ص ۱۴ و صحیفه نور، جلد ۱۲، ص ۱۳۸)

با این سخنان، تمام هیئتهای شرکت کننده مات و مبهوت مانده بودند.

ب) مورد دیگر سخنرانی آقای خمینی، در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۵۹، در جمع دانشجویان پیرو خط امام است. در این سخنرانی آقای خمینی از جمله بیان داشتند: "...آن چیزی که برای ما ارزش دارد اولاً اسلام است که در آن همه چیز هست. ما برای شکم مان قیام نکردیم که اگر شکم مان را یک وقت جلوی ما بگیرند ما بنشینیم سرجامان... ما الان چیزی برایمان واقع نشده، خوب، یک گوشه کشورمان یک جنگی واقع شده و آن هم دارند سرکوبش می کنند... حالا اینطور نیست که شما خیال نکنید که آمریکا اگر بخواهد یک چیزی بکند، یک گرگ دیگری ایستاده درست دارد نگاهش می کند، آن هم منظور مقابلش یک گرگ دیگری ایستاده... دیروز چندتا، دو سه تا جوان آمدند و یک تفنگی را که من خوب نمی شناسم تفنگ چه هست آوردند نشان دادند، گفتند این را ما خودمان درست کردیم، وقتی هم به ارتش نشان دادیم گفتند صحیح و خوب است و وسائل را فراهم می کنیم. این برای این است اگر چنانچه ما منزوی نبودیم هیچوقت به فکر این کار نمی افتادند. شما که حالا به خیال اینها منزوی هستید، شما الان در این فکر هستید که خودتان کارهای خودتان را انجام بدهید. منزوی نبودن یعنی متکل بودن به غیر، یعنی اسیر بودن... اینهایی که وقتی در اطرافشان ده پانزده تا نوکر هست، می افتند و تنبل می شوند و هیچ کاری از آن ها بر نمی آید، وقتی می بریشان حبس، خودش تو حبس کارهای خودش را می کند برای اینکه منزوی شده. ملتی که منزوی بشود می تواند ترقی کند، مترقی می شود. ملتی که منزوی نیست نمی تواند به ترقی راه خودش را برود. ملت غیر منزوی یعنی ملتی که اتکالش به دیگران هست، خوراکش را از دیگران می گیرد، اتومبیلش هم از دیگران می گیرد، برقش را هم از دیگران می گیرد. این ملت تا آخر باید اسیر باشد. تا منزوی نشوید نمی توانید مستقل بشوید. از انزوا چه ترسی داریم..." (کیهان، ۱۳ آبان ۱۳۵۹، شماره ۱۱۱۳۳، ص ۱۵ و صحیفه نور، جلد ۱۳، ص ۱۴۳-۱۴۷)

۱۵. قرارداد الجزایر

در صفحه ۷۰ نقد، ناقد یا ناقدین محترم آورده اند: "البته در این نقد قصد ورود به مبحث چگونگی حل و فصل مسئله گروگانها توسط مجلس و دولت آقای رجایی را نداریم و تاکنون مسئولان مربوطه و امضاء کنندگان قرارداد الجزایر نظرات خود را به صورت مبسوط در ارتباط با ایراداتی که افرادی چون آقای جعفری مطرح می سازند،

بیان داشته‌اند؛ لذا صرفاً به منظور اجتناب از طولانی‌تر شدن بیشتر این نقد از پرداختن به این فصل اجتناب می‌ورزیم."

باید بگویم که بر عکس گفته نویسندگان نقد، نه تنها در مورد چگونگی امضای قرار داد الجزایر و خسارت‌های عظیمی که از این ناحیه متوجه ملت ایران شده است و نقض استقلال قوه قضائیه و بانک مرکزی ایران و... کسی چیز مهمی تا به حال نگفته است بلکه هرگاه کسانی کوشش کردند که تا حدی حقیقت آشکار گردد به شدت از کوشش آنها جلوگیری به عمل آمده است. آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال ۱۳۶۳، خود بنام "بسوی سرنوشت" در یادداشت پنجمین ۲۲ آذر ۱۳۶۳، ص ۴۳۰-۴۳۱، می‌نویسد: "کمیسسیون ویژه برای پیگیری بیانیه الجزایر انتخاب گردید". اما هیچگاه نتیجه کار این کمیسسیون بر ملا نگردید و بر عکس وقتی قرار بود گزارش این کمیسسیون در مجلس قرائت شود، رئیس مجلس مانع قرائت آن گردید. علت جلوگیری از قرائت گزارش چه بود؟ یک تفسیر واقعی این است که بگویم از جایی می‌ترسیدند. آری، ترس از این بود که با سؤال و جواب نمایندگان ممکن است پرده‌ها بالا برود و قرار و مدار پنهانی روحانیت حاکم با جمهوریخواهان و ریگانیان بر ملا بشود.

در ص ۷۱ نقد آمده است: "آقای جعفری نیز نمی‌تواند به این واقعیت معترف نباشد که حتی اگر قوی‌ترین و ایده‌آل‌ترین توافقنامه‌ها نیز به امضاء می‌رسید آمریکائیا به سهولت عهد و پیمان می‌شکستند، همانگونه که به چهار شرطی که کارتر آن را پذیرفت و ریگان بر آن صحنه گذاشت پایبند نماندند."

در همین فراز کوچک چندین امر نادرست آمده است:

۱. آقای کارتر چندین بار به صراحت اعلام کرد، در صورتی که گروگان‌ها قیل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا آزاد شوند نه تنها هر چهار شرط را می‌پذیرد بلکه اسلحه‌ها و لوازم پدکی نظامی خریداری شده در زمان شاه که تمامی مبلغ آن پرداخت شده است را بلافاصله به ایران ارسال خواهد کرد. علاوه بر آن از طریق کورت والد‌هایم دبیر کل وقت سازمان ملل به آقای رجائی نخست وزیر هنگامی که به سازمان ملل رفت همین پیغام را داده بود و من در ص ۲۱۴-۲۲۱ آن‌ها را توضیح داده ام. لطفاً یک بار دیگر به متن مراجعه کنید.

۲. بعد از اینکه روحانیون با کمک دولت رجائی زیر بار قرار مدار پنهانی با ریگانیان و جمهوریخواهان رفتند و کارتر از آن به طور کلی خبردار شد البته بدون اینکه بدانند کم و کیف آن چیست، سعی کرد آن را برملا کند ولی دیر شده بود. او در همین شرایط بود که می‌گوید درسی به ایرانیان بدهم که هرگز فراموش نکنند (قریب به این مضمون). بعد از امضای قرارداد یکطرفه که خود آمریکائیان دیکته کرده بودند، ریگان علاوه بر اینهمه بد و بیراه که به ایرانیان نسبت داد، افزود وقتی من به رئیس جمهوری برسم چک سفید برای گروگان گیرها نمی‌فرستم و وقتی از محتوای قرارداد آگاه شد که چه قرار داد اسارت باری را به ایران تحمیل کرده اند دیگر حرفی نزد. نگاه کنید به ص ۲۳۲-۲۳۵ کتاب گروگان گیری.

۳. فکر کنم نویسندگان نقد برای پوشاندن قرار و مدار پنهانی روحانیت حاکم با ریگانیان و جمهوریخواهان این حرف را می‌زنند "که حتی اگر قوی‌ترین و ایده‌آل‌ترین توافقنامه‌ها نیز به امضاء می‌رسید آمریکائیا به سهولت عهد و پیمان می‌شکستند." و الا هر آدم عاقلی فوراً خواهد گفت طرف های ایرانی موظف بودند در رابطه با حقوق کشور تا جای ممکن قرارداد ایده آلی را منعقد کنند و نه اینکه زیر بار قرارداد دیکته شده یکطرفه بروند. این دیگر عذر بدتر از گناه است. این‌ها مسائل قابل مخفی کردن نیست. اینقدر هم که شما فکر می‌کنید دنیا بی حساب و کتاب نیست و اگر این چنین باوری در میان سردمداران جمهوری اسلامی است باید پاسخ دهند که چرا این همه قرارداد با این و آن کشور غربی منعقد می‌کنند؟ پس چرا این همه دم از قراردادهای بین المللی می‌زنند؟

۱۶. سلطه پذیر کیست؟

در پایان نقد در ص ۷۲ و ظاهراً در مقام افتخار به عمل گروگانگیری نوشته شده است: "ایرانیانی که در این کار شرکت داشتند هرگز این فرصت را نیافتند تا روایت خود را از این رخداد مهم در سطح جهان بازگو کنند. هیچ کس از آنها سئوالی نپرسید و جویای نظر آنها نشد. متأسفانه کم‌توجهی ما به حرکتی که ساختار سلطه آمریکا را دستکم

برای مدت مدیدی در منطقه در هم ریخت، ممکن است این احساس را ایجاد کرده باشد که چیزی برای گفتن نداریم، یا بدتر، همانند آقای جعفری روایت رسمی غرب را پذیرفته‌ایم."

برای روشن کردن ادعای پهلوانانه فوق ذکر چند نکته ضرورت دارد:

۱. آیا ناقد یا ناقدین محترم زحمت توجه دقیق به متن کتاب و بخش نمایه‌ها را به خود داده‌اند تا مشاهده کنند، برخلاف آنچه گفته‌اند که آقای جعفری روایت رسمی غرب را پذیرفته است، تمام اسناد و مدارک ذکر شده در کتاب گروگانگیری، به جز یک مورد، با تکیه بر گزارشها و اسنادی که در همان دوران گروگان‌گیری و یا بعد از آزادی گروگان‌ها، به وسیله دست‌اندرکاران و مسئولین وقت، مستقیم و یا غیر مستقیم و در داخل انتشار پیدا کرده است نه در غرب سلطه‌گر؟

۲. فرض غلط کردن ولی محال نیست. حال گیریم تمامی اسناد و روایاتی که من در کتاب خود ذکر کرده‌ام از منبع غربی باشد، بر شماست که نادرست و دروغ بودن آن‌ها را با استدلال و مدرک اثبات نمایید. عملی در انظار ملت ایران و جهانیان اتفاق افتاده و نتایجی بی‌ار آورده که تا امروز در جلو چشم ما قرار دارد. چگونه می‌توان گفت فقط قضاوت گروهی که خود بازیگر بوده‌اند درست است؟

۳. گروگان‌گیرها، دست‌اندرکاران، عاقدین قرارداد اسارت بار و ثوق الدوله ای الجزایر و روحانیت حاکم، هم در دوران گروگان‌گیری و هم بعد از آن و تا به امروز، تمامی دستگاه‌های روابط جمعی و غیر جمعی و رسانه‌ای را در اختیار و بل در انحصار داشته‌اند و دارند و آنچه خواسته‌اند گفته‌اند. حال واقعاً جالب است که ناقد یا ناقدین محترم می‌گویند: "ایرانیانی که در این کار شرکت داشتند هرگز این فرصت را نیافتند تا روایت خود را از این رخداد مهم در سطح جهان بازگو کنند!"

۴. هنوز هم دیر نشده است و همه نوع امکانات و فرصت در اختیار آنان و دفاتر تدوین تاریخ و دست‌اندرکاران و حامیان پشت پرده گروگان‌گیری و آمرین و عاملین فرار و مدار پنهانی با جمهوریخواهان و ریگانیان است، و می‌توان دست به کار شد و روایت خود از این رخداد مهم قرن بیستم را در سطح جهان بازگو کرد. خوشبختانه امکانات رسانه‌های پیشرفته دیجیتالی هم در خدمت همگان است و اگر روایت ناگفته‌ای باشد می‌توان آن را در کوتاهترین زمان انتقال داد.

بر خلاف آنچه که ناقد یا ناقدین محترم می‌گویند که "هیچ کس از آنها سئوالی نپرسید و جویای نظر آنها نشد" بارها و بارها از دانشجویان پیرو خط امام که سفارت آمریکا را اشغال کردند و مدت ۴۴۴ روز ۵۲ گروگان آمریکایی را در اختیار خود داشتند و مانع هر نوع راه‌حلی که حافظ حقوق ایران بود، شدند و در رابطه با قرارداد اسارت بار الجزایر دم فرو بستند و با سلام و صلوات گروگان‌ها و به زعم شما و آنها جاسوسان آمریکایی را تحویل دادند، سئوال و خواهش و تقاضا شده است که حد اقل، حال که آن حادثه خسارت عظیم و غیر قابل جبران خود را بر ملت ایران وارد کرده است، بی‌انید و برای ملت ایران روشن کنید چرا شما که بنا بگفته‌اید خود قرار بود بیش از چند روزی به عمل خود ادامه ندهید، این کار را آنقدر ادامه دادید که کار به اینجا بکشد؟ چه کسانی و چرا مانع حل و فصل سریع این موضوع شدند؟ چه کسانی شما را با نیروهای مسلح خود در نگهداری گروگان‌ها تشویق و تهییج کردند و بنام شما قرار و مدار پنهانی با جمهوریخواهان و ریگانیان بستند و باز بنام حل کردن مشکلی که شما با عمل خود آفریده بودید، زیر بار قرارداد دیکته شده الجزایر رفتند؟

با وجودی که هنوز در نوشته ناقد یا ناقدین محترم نکات متعددی وجود دارد که برای روشن شدن توضیح می‌طلبند، از توضیح آن‌ها در می‌گذرم و با آوردن دو مطلب اساسی زیر که مرکز توجه کتاب گروگانگیری بوده‌اند ولی به راحتی در نقد دم‌تتا مورد بی‌توجهی قرار گرفته است، توضیحات خود را به پایان می‌برم؛

۱. گروگانگیری و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران

۲. دولت و سند افتخار

۱۷. گروگانگیری و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران

زمانی که عراق به ایران حمله کرد تمام شرایط جهانی علیه ایران آماده بود. در بین تمام کشورهای روی زمین تنها کشور آلبانی در سازمان ملل از عمل گروگان گیری ایران حمایت کرد. بنا بر این، آن دسته از کسانی که می گویند آمریکا دشمن انقلاب اسلامی و در صدد از بین بردن آن بود، در صورتی که حق را به آن ها بدهیم و بپذیریم که آمریکا چنین قصد و نیتی داشت آیا بر ما نبود که تمام بهانه های لازم را از او سلب کنیم و بهانه ای بدستش ندهیم و یا اینکه بدست خودمان بهانه لازم را در اختیارش بگذاریم و خالق اجماع جهانی علیه خود باشیم؟

طبیعی است که در چنین حالتی عقل سلیم روش خود را بر ندادن بهانه و گرفتن بهانه از دست دشمن استوار می کند. آیا باید در عقل گردانندگان رژیم شک کنیم یا بگوییم نه آنها عقل داشتند اما عقلی فایده گرا که در این قضیه منافع خاصی را در تقابل با حقوق ملی در پشت پرده مد نظر داشتند؟

در چنین شرایطی لازم نبود که آمریکا خود طراح جنگ باشد، کافی بود که چراغ سبز به عراق داده شود و شوروی نیز جبهه مخالف نگیرد و این هر دو با بحران گروگان گیری حاصل شد و باعث خوشحالی صدام گردید.

رابطه مستقیم میان تحریک صدام برای شروع جنگ و گروگانگیری امر پوشیده ای نیست. الان که در دوران پس از صدام بسر می بریم در این باره تا بخواهی از خود آمریکایی ها سند منتشر شده است. بر هر کسی که منصفانه تاریخ پس از انقلاب را مطالعه کند و منابع مختلف را ببیند به راحتی روشن خواهد شد که ریشه اصلی حمله عراق به ایران در اشغال سفارت آمریکا و بحران گروگان گیری نهفته است و خسارت جنگ، خسارتی است که در اثر بحران گروگان گیری به کشور وارد شده است.

در آن زمان نظر همه سران کشور در مورد ارزیابی پدیده جنگ این بود که همه بالاتفاق جنگ عراق علیه ایران را جنگ آمریکا علیه ایران می دانستند و من در کتاب گروگان گیری در ص ۲۹۲-۲۹۵، نظرات همه را آورده ام. برای اطاله کلام از ذکر مجدد آن در می گذرم و تنها به دو داده از آقای هاشمی رفسنجانی که بعد از ۲۵ سال آن را آشکار کرده است، اکتفا می کنم: آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب خود بنام "یسوی سرنوشت" که کارنامه سال ۱۳۶۳ است چنین می گوید: "ابو خالد فرستاده ویژه یاسر عرفات آمد و نامه ای از عرفات آورده بود و جنگ تحمیلی را جنگ آمریکا علیه ایران دانسته بود (ص ۱۲۹ کتاب)

آقای هاشمی رفسنجانی در اینجا پاسخ خود به یاسر عرفات به تاریخ ۱۶/۳/۱۳۶۳، را می آورد:

"برادر گرامی جناب آقای یاسر عرفات ریاست سازمان آزادی بخش فلسطین

...اینکه فرموده اید برای شما روشن شده که حزب بعث و شخص صدام به نیابت از آمریکا جنگ را علیه انقلاب اسلامی ایران آغاز کرده است و ادامه می دهد، کشف و اظهار این مطلب مایه امید است ولی دیر فهمیدن یا دیر گفتن شما مایه تأسف. (همان سند، ص ۵۶۵)

مجدداً آقای هاشمی رفسنجانی در یادداشت جمعه ۱۱ آبان ۱۳۶۳، می نویسد: "در منزل بودم... در این روز شبکه تلویزیونی ABC ایالات متحده، برنامه خود را موسوم به "نایت لاین" را به موضوع اشغال سفارت آمریکا در تهران به دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اختصاص داده بود. در این برنامه آقای سعید رجائی خراسانی نماینده دائم ایران در سازمان ملل، حسین شیخ الاسلام معاون سیاسی وزارت امور خارجه، جودی پاول سخنگوی کاخ سفید در دوره کارتر، ابو الحسن بنی صدر رئیس جمهور مخلوع ایران و دو تن از گروگانها بنامهای مورهندکندی و باری روزن شرکت داشتند. مهمترین موضع حاصل از این برنامه، اظهارات سخنگوی کاخ سفید در دوره کارتر و اعتراف به نقش آمریکا در وقوع جنگ تحمیلی بود. جودی پاول در پاسخ به اظهارات شیخ الاسلام که خود از دانشجویان تسخیر کننده سفارت آمریکا بود، اعلام داشت:

" نتیجه مشهود و آشکار گروگان گیری، جنگ ایران و عراق می باشد و بدون گروگان گیری، این جنگ به وقوع نمی پیوست." وی در باره سخنان شیخ الاسلام در باره اهمیت تسخیر لانه جاسوسی گفت: " وقتی ایشان از افتخار

آنچه انجام داده اند، به خود می‌بالند، بهتر است کمی مکث کنند و فهرست تلفات را مطالعه بفرمائید که دهها هزار از هموطنان ایشان کشته شده‌اند. بعد از ذکر نام هر یک از آنها، وی می‌تواند بگوید که آنها به خاطر حماقت من کشته شده‌اند." (همان سند ص ۳۶۳-۳۶۴)

و راست این است که همه اینها جزئی از حقیقت غم‌انگیزی است که در کشور ما و بدست خودی‌ها به وقوع پیوسته است ولی با کمال تأسف ملت هنوز پس از نزدیک سه دهه باید در سانسور باقی‌بماند و نداند چه بلایی و به واسطه چه کسانی بر سرش فرود آمده است.

۱۸. دولت و سند افتخار؟

هر انسان شرافتمند و آزاد اندیشی وقتی به عمل گروگان‌گیری و نتایج اسف‌انگیز آن که برای ملت ایران به ارمغان آورد، می‌نگرد، نمی‌تواند بی تفاوت باقی‌بماند و اظهار تأسف نکند و به دنبال علل و جستجوی انگیزه پنهان این عمل بر نیاید. عملی که البته آقای خمینی آن را "انقلاب دوم و بزرگتر از انقلاب اول" نامید و با آلت دست قرار گرفتن تعدادی دانشجو و غیر دانشجو، از آن برای خود و کسانی که به دنبال انحصار قدرت و دیکتاتوری بودند، به عنوان آتوبی علیه آزادی و حقوق ملت بهره‌گرفتند.

آقای بهزاد نبوی که مدعی است: "بیانیه الجزایر از نظر سیاسی یک مجموعه افتخار آفرین برای جمهوری اسلامی است" (کیهان، ۲۵ دیماه ۵۹، شماره ۱۱۱۹۲، ص ۱۰ مذاکرات مجلس) و یا "ما پوزه آمریکا را در رابطه با گروگان‌گیری به خاک مالیدیم." (همان سند)

و آقای رجائی نخست وزیر که می‌گوید: "ما موفق شدیم به یاری خدا و همت هموطنان بزرگترین مسئله تاریخی را حل نماییم" (انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۲ بهمن ۵۹، شماره ۴۵۶ ص ۲، بخشی از سخنان آقای رجائی با گروهی از اعضای انجمنهای اسلامی شهرستان امل) و یا در جایی دیگر: "ما یک بار دیگر نشان دادیم که قادریم بزرگترین مسئله تاریخ را حل کنیم و به دنیا ثابت کنیم که یک کشور انقلابی و مکتبی به اتکاء به ایدئولوژی خود می‌تواند در مقابل ابر قدرتها باستند. ما با گروگان‌گیری به بزرگترین دست‌آوردهای سیاسی در تاریخ اجتماعی بشر دسترسی پیدا کردیم و موفق شدیم بزرگترین قدرتهای طاغوتی را به زانو در آوریم." (همان سند)

آیا انسان ایرانی هم امروز و هم امروز حق ندارد از آنها و از خودش بپرسد: بهتر نبوده و نیست که به جای رجز خوانی و ادعای قهرمان‌سازی، مجموعه عمل را در معرض افکار عمومی قرار می‌دادید و می‌گفتید: ای ملت این سند افتخاری است که برای شما به ارمغان آورده‌ایم. مگر نه این است که معمولاً قهرمانان نظامی، سیاسی، اقتصادی، و... وقتی برای ملت خود افتخار می‌آفرینند، آن افتخار را در معرض دید عموم قرار می‌دهند و با تشریح جزئیات عمل انجام شده، ملت را با خود به صحنه‌های مختلف نبرد برده تا ملت از مشاهده صحنه‌های قهرمانانه و افتخار آفرین به وجد و شادی در آید.

در حقیقت سند افتخار مورد بحث، مجموعه بیانیه الجزایر و ضامم و اسناد و مدارک حکمیت و دیوان مرضی الطرفین لاهه است که میدان نبرد شما با آمریکائیان به حساب می‌آید. انتشار این مجموعه، نشان دهنده عمل قهرمانانه و افتخار آفرین و چگونگی حل پیچیده‌ترین، مشکل تاریخ است که نه تنها در ۲۸ سال قبل، به هنگام امضای قرارداد الجزایر و اجرای آن شهادت و جرأت پیدا نشد که آن را برای اطلاع عموم منتشر سازند، حتی امروز نیز از انشار درست و کامل آن ترس دارند و مردم را تا به امروز از این حق خدادادی خویش سانسور کرده‌اند. مجموعه بیانیه الجزایر و ضامم آن که صحنه عمل قهرمانانه شماس، همچنان سری و جزء اسرار دولتی به شمار می‌آید. این هم نوع جدیدی از خلق قهرمانان سری و پنهانی ویژه جمهوری اسلامی است!

اگر این مجموعه انتشار پیدا کرده بود، دیگر لازم به رجز خوانی و ادعا نبود. متخصصان و پژوهشگران و حقوقدانان با در دست داشتن اسناد و مدارک، جزئیات آن را ترسیم کرده، و هنرمندانی پیدا می‌شدند که نظیر فیلمهای مستند تاریخی و... آن را به معرض تماشای عموم قرار دهند.

تا بحال دیده نشده است که اعمال افتخار آفرین و قهرمانانه را از دیدعموم مکتوم نگه دارند. اما در عوض همیشه این گونه بوده است که قریب به تمام اعمال خائنانه، سعی شده است از دیده‌ها مخفی بماند، مگر اینکه به نحوی مطلعین در زمانهای دیگر آن را فاش کرده باشند.

در پایان با وجود تمامی دردلها و افسردگی‌ها که آدم ناخودآگاه از نوع مواجهه برخی از هموطنانش که خودشان نیز مستقیم و غیر مستقیم قربانی جریان گروگانگیری شده‌اند، پیدا می‌کند، از ناقد یا ناقدین محترم کمال تشکر و سپاس دارم که با نقد خود سعی کردند که گوشه‌های حساسی از تاریخ مهجور کشورمان بیش از این در تاریکی و ابهام باقی نماند. بدان امید که آنچه را من در نقد، نقد این هموطنان تاریخ پژوه آورده‌ام چیزی جز تبادل آزاد اطلاعات و اندیشه به منظور روشن شدن بیشتر مسائل تاریک تلقی نکرده و نخواهند کرد.

به امید ایرانی آزاد از دروغ، استبداد و ستمگری

محمد جعفری، لندن ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۷

پیوست شماره ۱

– همانگونه که آقای خمینی متذکر شده است: «شما عزیزان از هر کس بهتر می‌دانید که این تصمیم برای من چون زهر کشنده است ولی راضی به رضای خداوند متعال هستم و برای صیانت از دین او و حفاظت از جمهوری اسلامی اگر آبروئی داشته باشیم خرج می‌کنم، خداوندا ما برای دین تو قیام کردیم و برای دین تو جنگیدیم و برای حفظ دین تو آتش بس را قبول می‌کنیم.»^{۸۹}

آقای خمینی که مدعی است به خاطر رضای خدا و صیانت از دین او و حفظ جمهوری اسلامی قیام می‌کند، می‌جنگد و صلح می‌کند و اگر آبروئی داشته باشد در این راه خرج می‌کند، آیا در بیان خود صادق است؟

کسی که چنین ادعایی می‌کند، حتماً می‌داند که یکی از مهمترین ارزشهای دین و حفظ و صیانت از آن، وفای به عهد است آیا وی به یکی از وعده و قول و قراری که در پاریس به ملت ایران در برابر انظار جهانیان داد، عمل کرد؟ به ضررس قاطع می‌شود گفت که بعد از به قدرت رسیدن عکس تمام آن را انجام داد:

- چگونه کسی که مدعی رضایت خدا و صیانت از دین اوست، راه و روشهای نادرستی را به خورد ملت می‌دهد و می‌گوید: «من ممکن است دیروز حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری و فردا حرف دیگری را، این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرفی باقی بمانم.»^{۹۰}

- چگونه کسی که آن ادعا را دارد می‌گوید: «حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند.»^{۹۱}

- کدام دین است که می‌گوید: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت رسول‌الله صل الله علیه و آله و سلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه حج است... حاکم می‌تواند... هر امری را چه عبادی یا غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کنند»^{۹۲}

کدام مسلک می‌گوید: «اگر یک در میلیون احتمال، یک احتمال بدهیم که حیثیت اسلام با بودن فلان آدم یا فلان قشر در خطر است، ما مأموریم که جلوییش را بگیریم، تا آن قدری که می‌توانیم هر چه می‌خواهند به ما بگویند که کشور ملایان حکومت آخوندیسم و از این حرفهایی که می‌زنند، و البته این هم یک حربه‌ای است برای این که ما را از میدان به در کنند، ما نه، از میدان بیرون نمی‌رویم.»^{۹۳}

- کدام دین و صیانت از آن، تهمت به مسلمانان را جایز می‌شمرد و می‌گوید: «اینها که فخر می‌کنند به وجود او [یعنی مصدق] او هم مسلم نبود»^{۹۴} و «هنگامی که آقایان جلال‌الدین فارسی و دکترعلی شریعتمداری از مشاهدات و اطلاعات خویش در مورد پرداخت وجوه شرعیه توسط مصدق سخن گفتند و صراحتاً حکم امام به نامسلمانی مصدق را نقد کردند»^{۹۵} بجای این که بدرگاه خداوند استغفار کنند و اعلان کنند که من اشتباهی فهمیده بودم و گفتم که مصدق مسلمان نیست. ایشان، «در مقابل توصیه کردند که این بحث ادامه پیدا نکند»^{۹۶}

- کدام آئین و شریعت است که وقتی ۸ نماینده مجلس شورای اسلامی که بنا به گفته خودش عصاره ملت هستند از وزیر امور خارجه می‌خواهند که بیاید، در مجلس و در مورد سفر مک فارلین توضیح بدهد، آنها را از هستی ساقط و خفه می‌کند و می‌گوید: «من هیچ توقعی نداشتم از بعضی این اشخاص، ولو بعضی شان در نظر من پوچند لکن بعضی از این اشخاص که سابقه دارند هیچ توقع نداشتم... لحن شما در آن چیزی که به مجلس دادید، از لحن اسرائیل تندتر است، از لحن کاخ‌نشینان آن جا تندتر است.»^{۹۷}

- توبه و استغفار را که باید بدرگاه خداوند کرد، کدام صیانت کننده از دین خدا می‌گوید: «من حالا هم توبه را قبول می‌کنم، اسلام قبول می‌کند، - من - حالا هم بروند توی رادیو، بروند توی تلویزیون، توبه کنند بگویند ما خطا کردیم، اشتباه کردیم...»^{۹۸}

- کدام صیانت کننده از دین خدا در یک سخنرانی ابتدا می‌گوید «من باز کار ندارم به جبهه ملی، با اینکه بعضی افرادش شاید باشند که مسلمان باشند. ...»^{۹۹} سپس می‌گوید: «اینها مرتدند، جبهه ملی از امروز محکوم به ارتداد است.»^{۱۰۰}

کدام کس به خاطر رضای خداوند، حکم قتل فله‌ای هزاران زندانی را صادر می‌کند و بدست سه جلاذ می‌دهد که آنها را مانند برگ خزان به گورستان بفرستند.^{۱۰۱}

- کدام خدایپرستی قاضی‌اش حتی بدون تشکیل دادگاه صوری حکم قتل صادر می‌کند و وقتی در مقام بازخواست از او می‌پرسند که چرا اینهمه اعدام کردی، پاسخ می‌دهد آنچه کرده است بدستور امام بوده است و امام نیز لب از لب نگشود و مهر تأیید بر همه آنها زد.^{۱۰۲}

- کدام مسلمان است که آقای بازرگان را نخست‌وزیر دولت امام زمان می‌کند و منتظری را قائم مقام رهبری و بعد می‌گوید: «والله قسم من با انتخاب شما مخالف بودم. والله قسم با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم والله قسم من به ریاست جمهوری بنی‌صدر رأی ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.»^{۱۰۳}

- حافظ و صیانت کننده کدام دین برای کوبیدن مسلمانانی که به اعمال بعضی از اشخاصی که تحت عنوان مکتب و مکتبی و با چماقداران به اجتماعات حمله می‌کنند و به جرم و جنایت می‌پردازند، می‌گوید: «تا گفته می‌شود مکتبی، آقایان مسخره می‌کنند. مکتبی یعنی اسلامی، آن که مکتبی را مسخره می‌کند اسلام را مسخره می‌کند. اگر متعمد باشد، مرتد فطری است و زنش برایش حرام است، مالش هم باید به ورثه‌اش داده بشود، خودش هم باید مقتول باشد.»^{۱۰۴}

- کدام دین‌داری است که برای صورت قانونی بخشیدن به حکمیت هیئت سه نفره که برخلاف مسؤلیت خویش عمل کردند، همچنانکه ابوموسی اشعری نسبت به حضرت امیر عمل کرد، از امیر مؤمنان مایه می‌گذارد و می‌گوید: «حضرت امیر در عین حالی که در فشار ابوموسی را تعیین کرد. نمی‌خواست تعیین کند، ایشان می‌خواست یک کس دیگر را تعیین کند، لکن فشار آوردند دوستان خودش، همان دوستانی که باید حضرت امیر از آنها فریاد کند، فشار آوردند که نه، ابوموسی برای این کار خوب است، حضرت ابوموسی را تعیین کرد، بعد که ابوموسی آن حکمیت را کرد، همین دوست‌ها می‌خواستند نقض کنند، حضرت امیر مقاومت کرد و گفت حالا که حکم، حکم کرده بودند بر ضد حضرت امیر، یعنی حضرت امیر را از خلافت به حسب این حکمیت خلع کردند و معاویه را به حسب این حکمیت نصب کردند، حضرت امیر فرمود: که این حکمیت بوده است و ما باید به آن احترام قائل بشویم، در صورتی که بر ضد او بود.»^{۱۰۵}

آیا آقای خمینی نمی‌داند هنگامی که خوارج در مقابل حضرت ایستادند و گفتند چرا حکمیت را پذیرفتند و حکمیت از آن خداست. حضرت از جمله به آنها فرمود: «با حکمان شرط نهادیم که آنچه قرآن زنده می‌دارد زنده بدارند و آنچه را قرآن ناچیز می‌کند. ناچیز بدارند و ما نمی‌توانیم با حکمیتی که قرآن حکم می‌کند مخالفت کنیم، اگر جز این کنند از حکمشان بیزاریم.»^{۱۰۶} بعد از این که رأی حکمین اعلان شد، حضرت علی با آن مخالفت کرد و گفت: «این دو خطاکار که بعنوان حکم برگزیدید حکم خدا را رها کردند و بی‌دلیل و به ناحق و

مطابق دلخواه خود حکم کردند و حکم خدا را رعایت نکردند و بخلاف قرآن رأی دادند و خدا و پیامبر و مؤمنان پارسا از آنها بیزارند برای جهاد آماده شوید و مهبای حرکت باشید و به اردوگاههای خودتان بروید.»^{۱۰۷}

آیا آقای خمینی نمی‌داند که بعد از این که رأی حکمیت اعلان شد، نه تنها حضرت با آن موافقت نکرد و آن را نپذیرفت بلکه با آن به مخالفت برخاست و اعلان کرد که آماده جهاد با معاویه شوید. حال آقای خمینی می‌گوید: «حالا که حکم کرده بودند بر ضد حضرت امیر، یعنی حضرت امیر را از خلافت به حسب این حکمیت خلع کردند و معاویه را به حسب این حکمیت نصب کردند، حضرت امیر فرمودند که این حکمیت بوده است و ما باید به آن احترام قائل شویم، در صورتی که بر ضد او بود.»^{۱۰۸} قطعاً می‌داند. اگر این اندازه نداند که بطور خودکار از شیعه علی بودن خارج و پیرو روش معاویه می‌شود.

در مورد حکمیت و برخورد حضرت علی بعد از اعلان رأی حکمان، تمام تواریخ شیعه و سنی متفق القولند که من خلاصه آن را از تاریخ «مروج الذهب و معاون الجوهر» ابوالحسن علی بن حسین مسعودی ذکر کردم.

اگر اندکی از راه عبرت به این لیست مختصر نگاه کنید، به این نتیجه خواهید رسید که دینی که آقای خمینی برای آن قیام کرده، جنگیده و صلح کرده، دین قدرت و ایجاد ملک و پادشاهی در لباس روحانیت و ولایت فقیه است و نه دین خدا که دین آزادی و رهایی بشریت از قدرتهای ستمگر و ظالم است.

پیوست شماره ۲

آشکار شدن حقیقت

انتخاب مکتبی و عصبانیت آقای خمینی

شاید برای بسیاری این سؤال بوجود آمده باشد که چرا آقای خمینی در سخنرانی ۶ خرداد خود، تا این حد عصبانی شده بود که از فرط عصبانیت حکم آشکار ضد دینی خود را برای انتخاب قدرت و حفظ و نگهداری آن، صادر کرد و گفت: «تا گفته می‌شود مکتبی آقایان مسخره می‌کنند، مکتبی یعنی اسلامی آن که مکتبی را مسخره می‌کند اگر متعمد باشد مرتد فطری است و زنش بر او حرام است مالش باید به ورثه‌اش داده شود، خودش هم باید مقتول باشد.» و بعد از این سخنرانی آقای خمینی چه دقیق و بحق مرحوم مهندس بازرگان در نامه‌اش متذکر شد و قریب به این مضمون گفت، ممکن است از این بعد، تنها مایملک، همسر حلالمان را چند ژ-۳ بدست، در رختخواب از چنگمان بدر آورند.

از جمله عصبانیت آقای خمینی بعلت سرمقاله‌ای بود که در روزنامه انقلاب اسلامی، در ۵ خرداد ۶۰، تحت نام «انتخاب مکتبی»، درج گردیده بود. و این مطلب او را بیش از پیش خشمگین ساخته بود.

برای چرائی درج آن سرمقاله باید که چند روزی به عقب برگردم و بطور مختصر و فشرده بلوائی را که با دستیاری معاون اداری مالی وزارت خارجه آقای حسین صادقی، تحت عنوان سرقت اسناد وزارت خارجه ساخته بودند، توضیح دهم:

در روز ۲۷ اردیبهشت ۶۰، آقای مرتضی فضلی‌نژاد نماینده دفتر ریاست جمهوری با معرفی نامه کتبی و اجازه مقامات مسئول مملکتی که مأمور رسیدگی و مطالعه پرونده پاکسازی شده‌ها، در وزارت خارجه و سایر وزارتخانه‌ها بوده، به وزارت خارجه می‌رود و در آنجا با توطئه‌ای که تدارک دیده شده بود، ایشان به اتفاق آقای اسماعیل ناطقی که مدیرکل کنسولی وزارت خارجه و هم رئیس اداره پاکسازی آن وزارت خانه بوده است، آن‌ها را تحت نام سرقت اسناد طبقه‌بندی شده وزارت خارجه ایران دستگیر و بازداشت می‌کنند و برای اولین بار صبح روز سه‌شنبه، ۲۹ اردیبهشت ۶۰، روزنامه جمهوری اسلامی، اطلاعیه وزارت خارجه را پیرامون این مسئله درج کرده که گوشه‌ای از آن به قرار زیر است:

«صبح روز یکشنبه ۲۷ اردیبهشت ماه جاری فردی بنام مرتضی فضلی‌نژاد باتفاق شخص دیگری با عنوان مأمور رسیدگی به پرونده‌های افراد پاکسازی شده فتوکپی تعداد زیادی از اسناد طبقه‌بندی شده و سری را با تباری یکی از کارمندان از قسمت کنسولی وزارت خارجه برداشته و به خارج حمل می‌کردند. جریان بلافاصله با اطلاع مقامات انتظامی رسیده و به دستگیری نامبرده منجر شد...»

پس از انتشار خبر دستگیری آقای فضلی‌نژاد و ناطقی، دفتر ریاست جمهوری طی اطلاعیه‌ای بشدت مسئله را تکذیب کرد و اعلام نمود که این عمل توطئه دیگری است که علیه ریاست جمهوری ترتیب داده شده است. بعد از این که معلوم گردید، توطئه و دستگیری با دستیاری آقای حسین صادقی معاون اداری مالی وزارت خارجه و با حکم دادستانی انقلاب تهران آقای لاجوردی دستگیر شده‌اند. چند نفری دست بکار شدند تا از پیشینه آقای صادقی و انگیزه این عمل اطلاعاتی بدست آورند و خوشبختانه توانستند در فاصله چند روزی از سابقه و گذشته آقای صادقی تهرانی معاون اداری مالی وزارت خارجه تحقیقاتی بعمل آورند، نتیجه

تحقیقات بعمل آمده در سرمقاله انقلاب اسلامی، سه‌شنبه ۵ خرداد ۶۰، تحت نام «داستان سرقت» اسناد وزارت خارجه ساخته کیست؟ انتخاب «مکتبی» انتشار پیدا کرد که خلاصه آن به شرح زیر است:

۱- حسین صادقی، دارای لیسانس خدمات اجتماعی است، در سال ۱۳۵۰ بعنوان مددکاری اجتماعی در اداره کل بنادر و جزایر خلیج فارس آغاز بکار کرده است.

۲- نامبرده در تاریخ ۵۷/۱۰/۲۱، یک ماه قبل از پیروزی انقلاب، زمانی که همه مشغول مبارزه و اعتصاب بودند، به استخدام قطعی دانشگاه بعنوان فهرست نویس کتابخانه مرکزی دانشگاه در آمده، نام پدر او امیر و اسم دقیق او عین‌الله صادقی نیارکی، شماره شناسنامه ۴۴۰، صادره از تهران و شماره استخدامی وی ۱۳۳۶۲۲۲-۵ می‌باشد. (سند شماره ۲۷، از روزنامه انقلاب اسلامی ص ۸)

۳- این شخص بلافاصله پس از انقلاب در دانشگاه با تشکیل انجمن اسلامی، درصدد کسب قدرت و مقام برآمده و با وجودی که یک کارشناس ساده فهرست نویسی بوده وسیله مدیریت موقت دانشگاه به سمت سرپرستی امور عمومی دانشگاه منصوب می‌شود. (سند شماره ۲۸)

۴- آقای صادقی به سمت سرپرستی امور عمومی دانشگاه تهران موافق روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۵۹/۲/۲۸، اعلان جرمی علیه مدیران مستعفی دانشگاه داده که در آن، آن‌ها را به انواع جرائم مالی و سوءاستفاده متهم کرده است.

۵- ایشان در سمت و فعالیتهای جدید خود، یکی از کارمندان خویش را بنام نظر علی صالحی در تاریخ ۵۹/۱/۱۱، بعلت خدمات شایسته وی، در یک ساله اخیر انقلاب، مورد تشویق و تقدیر کتبی قرار میدهد. (سند شماره ۲۹)

۶- اما نظر به این که آقای صالحی آنطور که آقای صادقی خواسته، به زیر فرمان نرفته و با ایشان کشمکش پیدا کرده است و لذا در تاریخ ۵۹/۳/۱۹ آقای صالحی به مدیریت دانشگاه نوشته و توضیح داده است که آقای صادقی در دانشگاه کارش سم‌پاشی و نفاق افکنی بین کارمندان است و با نامه خود بعضی از اعمال او را رو می‌کند.

۷- آقای صادقی در تاریخ ۵۹/۳/۱۸ و به امضای انجمن اسلامی کارکنان دانشگاه بدون این که صلاحیت قانونی داشته باشد، ۸ نفر از کارکنان دانشگاه را تصفیه و حکم اخراجی آنان را صادر می‌کند که از جمله آنان همین آقای نظر علی صالحی است که در تاریخ ۵۹/۱/۱۱ از ایشان تقدیرنامه کتبی گرفته است. اطلاعیه تصفیه این ۸ نفر در روزنامه جمهوری اسلامی و صبح آزادگان در تاریخ ۵۹/۳/۱۸، انتشار پیدا می‌کند. (سند شماره ۳۰)

۸- ۵ نفر از کارکنان اخراجی که از جانب آقای صادقی مفسد شناخته شده بودند، از پای ننشسته و به دادگستری شکایت کردند و سرانجام در تاریخ ۶۰/۲/۱۲، بموجب حکم شماره پرونده ۱۰۶۸/۵۹-۱۳۰۷ تا ۱۳۱۱، شماره دادنامه ۱۷۷ الی ۱۸۲، شعبه ۴۶ دادگاه عموم تهران و به استناد بند ب از ماده ۲۶۹ قانون

مجازات عمومی، آقای صادقی به ۶۱ روز حبس جنحه و پرداخت ۲۰۰۰۰۰ ریال به هر یک از شاکیان مذکور و ۱۶۰۰ ریال بابت هزینه دادرسی محکوم می‌گردد.

۹- نظر به این که آقای صادقی، پس از حادثه چماقداری ۱۴ اسفند دانشگاه تهران، علیه ریاست جمهوری فعالیت داشته و از جمله گرداننده تحسن مشهور کتابخانه دانشگاه بوده است. وی به پاس خدماتش، در همان تاریخی که حکم محکومیتش از طرف دادگستری صادر می‌شود، در همان تاریخ ۱۳/۲/۶۰، از دانشگاه تهران، حکم انتقال گرفته است و البته در حکم انتقال و بنابه ضرورت، اسم کوچکش عوض شده، منتها با همان نام پدر، با همان شناسنامه و با همان شماره استخدامی و در این دگردیسی و تغییر هویت از «عین‌الله» به «حسین» مبدل می‌شود و از جانب آقای رجائی نخست‌وزیر مکتبی به سمت معاون اداری مالی وزارت خارجه منصوب می‌شود. (سند شماره ۳۱)

۱۰- روزنامه جمهوری اسلامی در تاریخ ۶۰/۲/۲۹، تبریگی برای ایشان به چاپ رسانده و می‌نویسد: «ضمن تشکر از برادر مبارز و مکتبی آقای رجائی نخست‌وزیر جمهوری اسلامی که معتقد و مؤمن و انقلابی را شناسائی و انتخاب می‌نمایند، موفقیت روز افزونتان را در راه تداوم و پیشبرد اهداف انقلاب ایران از خداوند متعال خواستاریم.» (سند شماره ۳۲)

۱۱- و بدین ترتیب آقای عین‌الله صادقی نیارکی که هم اکنون حسین صادقی نیارکی شده است، در وزارت خارجه مکتبی، بخدمات «مکتبی» جدید مشغول شده‌اند و از جمله اعمال «مکتبی» ایشان کارگرانی اصلی جنجال سرقت اسناد وزارت خارجه علیه ریاست جمهوری است که بدین ترتیب موجبات صعود به قله‌های بالاتری را نزد سران جمهوری اسلامی فراهم آورده است.

و بدین علت مقاله تحقیقی، همراه با اسناد و مدارک که تمامی آن در اختیار آرشیو روزنامه قرار گرفته بود، تحت عنوان «انتخاب مکتبی» انتشار پیدا کرد، تا نشان داده شود، این آقای مکتبی مورد عنایت نخست‌وزیر و سایر سردمداران جمهوری اسلامی از چه قماش بوده است و چرا و به چه منظور توطئه سرقت اسناد را در وزارت خارجه تدارک و سرپرستی کرده است و تازه این مورد، نمونه‌ای از هزاران مورد شبیه به آن و صد بدتر از آن است.

رو شدن چهره این‌گونه «مکتبی» هاست که از جمله آقای خمینی را بر آشفست و در سخنرانی ۶ خرداد خود، نمایندگان مجلس تحت امر، سردمداران و فرماندهان چنین افراد «مکتبی» را به خدمت هر چه بیشتر فراخواند و با چراغ سبز دادن، به آنان فهماند که نگران نباشند و بدانند که آقای خمینی انتخاب خود را کرده است و تا آخر خط خواهد رفت. حتی برای حفظ و استقرار قدرت آماده است که از گفته‌های قبل خود بگذرد و بگوید «اگر ۳۵ میلیون بگویند آری من می‌گویم نه» و از تهمت نامسلمان زدن، به مرحوم دکتر محمد مصدق و مرتد خواندن جبهه ملی و دیگران نیز باکی به خود راه نمی‌دهد.

از تهران و سایر ...
فتوکی اولین حکم کارگزینی
سند شماره ۱

حکم کارگزینی

وزارت معاشای ایران

۱- نام و نام خانوادگی	۱- ...
۲- تاریخ تولد	۲- ...
۳- محل تولد	۳- ...
۴- تحصیلات	۴- ...
۵- سابقه کار	۵- ...
۶- سایر موارد	۶- ...

موضوع این حکم معطل خدمت شما به سمت کارشناس
فهرست تحصیلی و توانایی‌ها مرکز و مرکز استاد و دانش
تعمیر می گردد و حقوق و مزایای شما از تاریخ انتقال
میدرسات این حکم و از محل اعتبارات کتابخانه مذکور
قابل پرداخت است.

۱۱- تاریخ صدور	۱۱- ...
۱۲- تاریخ انقضای حکم	۱۲- ...
۱۳- نام و نام خانوادگی	۱۳- ...
۱۴- سمت	۱۴- ...
۱۵- محل خدمت	۱۵- ...
۱۶- سایر موارد	۱۶- ...

۱۷- حقوق و مزایای معطل شده این حکم در این حکم به مبلغ ...
پس از گذشتن از تاریخ ...

۱۸- تاریخ صدور حکم

۱۹- تاریخ انقضای حکم

۲۰- نام و نام خانوادگی

۲۱- سمت

۲۲- محل خدمت

سند شماره ۲

شماره

تاریخ

مهرت



دانشگاه تهران

بنام خدا

آقای میر اله صادقی نیازی
کارشناس کتب مرجع و راهنمایی دانشکده فنی

بموجب این حکم سونما "سویستی امور عمومی دانشگاه" نام

بنما محول میگردد.

مدیریت موقت دانشگاه تهران

۱۴۱۳
۱۳۵۸/۱۷/۱۸

گیرنده رونوشت

امور عمومی - امروالی - دبیرخانه - دانشکده فنی - دفتر تشکلات

و بودجه

سند شماره ۲۹

فتوکی نامه

سند شماره ۳

۱۴۵۷

بیت

شماره ۱۴۷

تاریخ ۱۳/۱/۵۹

پیوست

دولت پارسین المظفر ایران

واشنگتن

ضمن شادباش در سال نو

آقای نظاره صالحی

بدینوسیله از خدمات شایسته آنجناب که در یکساله
 اخیر انقلاب اسلامی ایران با علاقتندی و حسن انجام
 داده امید تشکر و سپاسگزاری مینماید .
 همچنانکه تاکنون شایستگی خود را در این راه از خود نشان
 داده امید است با وجدانی آگاه و خدمت هر چه سازد
 و خدا بپسنداند در جهت پیشبرد اهداف امام امت بتوانید
 در پیشگاه امام عصر نیز مؤید و مفتخر باشید .

سرپرست امور فرهنگی دانشگاه

صاحب

رونوشت کارگزینی جهت ضبط در پرونده استبداد می نامبرده

۸ نفر از واحدهای اداری دانشگاه تهران تصفیه شدند

با تلاش انجمن اسلامی کارکنان دانشگاه تهران هشت نفر از بخشهای مختلف اداری این دانشگاه تصفیه شدند. متن اطلاعیه‌ای که از سوی انجمن اسلامی کارکنان دانشگاه تهران در همین رابطه بدتر و روزنامه ارسال گردید چنین است:

در پی فرامین امام امت دایر بر پاکسازی در واحدهای اداری بجهت تدایم انقلاب و جلوگیری از رشد افراد ضد انقلاب و اعمال حاکمیت اسلامی بر موسساتیکه از بیت المال این ملت تغذیه می نمایند کارکنان امور عمومی و عضو انجمن اسلامی دانشگاه تهران بتوانند اولین اقدام انقلابی در دانشگاه تهران افراد مشرور و زیر را که از مشهورترین چهره‌های فاسد انقلاب در محیط اداری بودند و میبایست تذکرات مکرر در جهت اصلاح آنها داده شده بود لذا قانون تصویبی شورای انقلاب در باره آنها بمرور اجرا نگذاشته شد و مفسد اداری شناخته شده و مورد تصفیه قرار گرفته و از این تاریخ هیچگونه سختی در این امور نداشته و نخواهند داشت.

افراد مشمول تصفیه عبارتند از آقایان صالحی، کارگر، غریبیان، حاج هادی، بیهبانی، خلیلی، قزلباشی و خانم منصور.

انجمن اسلامی کارکنان دانشگاه تهران

اسامی مفسدین کادر اداری دانشگاه

۱- آقای صالحی - رئیس اداره امور مالی دانشگاه	۲- آقای کارگر - مدیر امور عمومی و عضو انجمن اسلامی دانشگاه تهران	۳- خانم منصور - حسابدار اموال دانشگاه	۴- آقای کارگر - راننده اتوبوس	۵- آقای بیهبانی - مسئول خدمات	۶- آقای قزلباشی - رئیس اداره امور عمومی و عضو انجمن اسلامی دانشگاه تهران	۷- آقای غریبیان - معاون خدمات	۸- آقای خلیلی - مسئول کارپردازی	۹- آقای صالحی - رئیس اداره اموال دانشگاه	۱۰- آقای حاج هادی - مسئول انبار دانشگاه	۱۱- آقای بیهبانی - رئیس اداره امور مالی دانشگاه	۱۲- خانم منصور - حسابدار اموال دانشگاه	۱۳- آقای کارگر - مدیر امور عمومی و عضو انجمن اسلامی دانشگاه تهران	۱۴- آقای کارگر - راننده اتوبوس	۱۵- آقای بیهبانی - مسئول خدمات	۱۶- آقای قزلباشی - رئیس اداره امور عمومی و عضو انجمن اسلامی دانشگاه تهران	۱۷- آقای غریبیان - معاون خدمات	۱۸- آقای خلیلی - مسئول کارپردازی	۱۹- آقای صالحی - رئیس اداره امور مالی دانشگاه	۲۰- آقای حاج هادی - مسئول انبار دانشگاه
--	--	---------------------------------------	-------------------------------	-------------------------------	--	-------------------------------	---------------------------------	--	---	---	--	---	--------------------------------	--------------------------------	---	--------------------------------	----------------------------------	---	---

فتوکی جمهوری اسلامی

سند شماره ۹

تبریک به برادر حسین صادقی معاون اداری و مالی وزارت خارجه

عمل انقلابی و شایستگی کامل منشاء خدمات
ارزنده‌ای در آن وزارتخانه حساس خواهد بود.
ضمن تشکر از برادر مبارز و مکتبی آقای رجائی
نخست وزیر جمهوری اسلامی که افراد معتقد و
مومن و انقلابی را شناسایی و انتخاب مینمایند
موقعت روز تروئ سان را در راه تداوم و پیشبرد
اهداف انقلاب اسلامی ایران از خداوند متعال
خواستاریم.

«انجمن اسلامی کارکنان دانشگاه تهران»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَعَدَاةَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ
لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
خداوند به آنان که ایمان آوردند و عمل صالح
دارند وعده داده است که ایشان را در زمین به
خلافت رساند. (سوره نور - آیه ۵۵)
برادر حسین صادقی

انتخاب شایسته انتخاب را به معاونت اداری و
مالی وزارت خارجه شما و خانواده محترم تبریک
گفته و با تقوا و لیاقتی که دارید یقین داریم که با

پیوست شماره ۳

کتاب غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ ظهور و سقوط ضد انقلاب که دادگستری جمهوری اسلامی، شوراییعالی قضایی در سال ۱۳۶۴ آن را منتشر کرده است از طرح کودتا علیه ریاست جمهوری پرده برمی‌دارد.

و با این که آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور قانونی کشور است، دفتر و محل سکونت وی در تاریخ ۲۱ خرداد ۶۰ به محاصره سپاه و کمیته در می‌آید و عملاً وی را مجبور به اختفا می‌کنند:

«حکم امام کافی بود که بنی‌صدر را به اختفای کامل ببرد و از لحظه و انتشار حکم^{۱۳۷} عملاً بنی‌صدر از کلیه اقتدار خویش منعزل گردید و محل سکونت و محل کار وی به تصرف سپاه و کمیته درآمد.^{۱۳۸}»

با توجه به مطلب صریح فوق آقای داود علی بابائی نویسنده تاریخ "۲۵ سال در ایران چه گذشت؟" در مورد عزل آقای بنی‌صدر از ریاست جمهوری تحت نام "مصاحبه هاشمی رفسنجانی با روزنامه اطلاعات ۳ بهمن ۱۳۶۰"، جلد ۶ صفحه ۱۴۴ می‌نویسد: "عزل بنی‌صدر، یک حرکت قانونی بود. آنها می‌توانستند اعتراض خود را در یک تظاهرات آرام بیان کنند و یا حداقل در روزنامه هاشان بردارند و بنویسند مگر نمی‌شد بدون ایجاد اخلال، حرف زد و انتقاد کرد؟ وقتی کار را با اسلحه و شورش و آتش زدن همراه می‌کنند در واقع مترصدند تا جنگی به مراتب بدتر از جنگ تحمیلی راه بیندازند. این حرکت، ممکن بود همه چیز را به آشوب بکشاند و مسلماً از حد یک اعتراض سیاسی و انتقاد گذشته بود."

با توجه به ۷ جلد کتاب "۲۵ سال در ایران چه گذشت؟" معلوم می‌شود که آقای علی بابائی اولاً خود آنزمان را درک و رویت نموده و ثانیاً اهل تاریخ و علم و اطلاع از مسائل تاریخی آن دوران بوده است ثالثاً ایشان از بسیاری امور دیگر اطلاع داشته که به هر دلیل آن‌ها را به رشته تحریر در نیاورده است.

آیا ایشان مطلع نبوده است که: در ۱۷ خرداد ۱۳۶۰، حزب جمهوری اسلامی با چراغ سبز آقای خمینی و بدست دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، فله ای روزنامه های انقلاب اسلامی، میزان، خبرنگار جبهه ملی، ... را تا اطلاع ثانوی تعطیل اعلام نمود. بنابراین:

۱- وقتی شما می‌نویسید: "یا حداقل در روزنامه هاشان بردارند و بنویسند مگر نمی‌شد بدون ایجاد اخلال، حرف زد و انتقاد کرد؟" البته حتماً ادعان دارید که روزنامه ها، فله ای بدستور دادستانی انقلاب اسلامی مرکز تعطیل شده بودند و از جمله مدیر مسئول روزنامه انقلاب اسلامی، در زندان بود!

۲- "عزل بنی‌صدر، یک حرکت قانونی بود. آنها می‌توانستند اعتراض خود را در یک تظاهرات آرام بیان کنند" البته شما می‌دانستید که در روز ۲۱ خرداد ۱۳۶۰، هنوز آقای بنی‌صدر رئیس

جمهوری قانونی این کشور بود و صوری هم هنوز طرح عدم کفایت سیاسی وی به مجلس نیامده و به زعم شما هم قانوناً هنوز ایشان رئیس جمهور بود. اما حسب کتاب "غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، ظهور و سقوط ضد انقلاب" و سایر منابع و گفته بسیاری از زعمای جمهوری اسلامی در روز ۲۱ خرداد ۱۳۶۰ دفتر ریاست جمهوری و شخص ایشان محاصره شده و مصونیت جانی از وی رخت بر بسته بود و بالاجبار وی را ودار به اختفا نمودند.

۳- علاوه بر این در روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ که جبهه ملی دعوت به تظاهرات آرام نموده بود، مگر آقای خمینی اعلام ننمود که "جبهه ملی از امروز مرتد است!" و باز نقل به مضمون (... و به نهضت آزادی و شخص مهندس بازرگان هم، از رادیو تلویزیون اعلام نمود که از این تظاهرات اعلام انزجار شود که آنها نیز از ترس خمینی در اعلامیه ای تظاهرات را محکوم نمودند) آیا اینگونه بیان تاریخ، تحریف آشکار رویدادهای تاریخی نیست؟ ممکن است آقای داود علی بابائی پاسخ بدهد من خود، اظهار نظری ننموده ام و تنها مصاحبه آقای هاشمی رفسنجانی را منعکس نموده ام. وقتی بر آقای داود علی بابائی مسلم است که: آنچه ایشان بیان نموده دروغ محض و تحریف تاریخ است، آیا نباید آقای داود علی بابائی که مصاحبه آقای رفسنجانی را در تاریخ ثبت میکند، متذکر شود که ایشان اینطور بیان نمودند، اما شرایط آن بود که شرح آن گذشت!

۴- آقای رفسنجانی برای نیل به اهداف و مقاصدی که در سر داشته و به منظور دنبال نمودن آنها در انحراف افکار عمومی و برای جلوه دادن سیستم دموکراسی و آزادی خواهی و صورت قانونی دادن به کودتای انجام شده، به دروغ پردازی و تحریف وقایع در مصاحبه ۳ بهمن ۱۳۶۰، آنگونه که آقای داود علی بابائی ثبت نموده، پرداخته است. اما شما آقای داود علی بابائی "نویسنده ۷ جلد کتاب تاریخ ۲۵ ساله!" پس از گذشت ۲۵ سال با به رشته تحریر در آوردن وقایع آنزمان بر بیان حقایق چشم پوشیده و بر دروغ پردازی آقای رفسنجانی صحنه گذاشته که البته این مهم به دور از بیان واقعیات و ثبت آن در تاریخی است که به نگاشتن آن همت گمارده اید، این عمل شما بمراتب از دروغ و کذب پراکنی آقای رفسنجانی برای جامعه خطرناکتر است.

پیوست شماره ۴

کاشانی و دولت کودتا

در اینجا مناسب دیدم که برای اطلاع خوانندگان چند نکته‌ای در مورد دو جلد کتاب «تاریخ سیاسی معاصر ایران» را که آقای دکتر سیدجلال‌الدین مدنی تألیف و تنظیم کرده است یادآوری کنم:

۱- بنا بر گفته صاحب کتاب تاریخ معاصر، کتاب سلسله درسهایی بوده که بنابه درخواست سرتیپ نامجو که اولین فرمانده دانشکده افسری در جمهوری اسلامی بوده، وسیله ایشان به دانشجویان تدریس می‌شده است و ابتداء توسط دانشکده افسری و مخصوص دانشجویان آن دانشکده چاپ گردیده و سه جلد بوده است و سپس وسیله «شورای تبلیغات اسلامی» در دو جلد انتشار پیدا کرده است.

۲- کتاب که در حقیقت در تبیین خط کاشانی - آیت تنظیم گردیده، دارای تحریفات تاریخی چندی در جهت تخریب مصدق و طرفداران وی و غلبه دادن خط کاشانی - بقایی بر خط مصدق است که از باب نمونه به دو مثال اشاره می‌کنم:

الف - وی می‌نویسد: «آیت‌الله کاشانی که در رأس جناح مذهبی بعد از ۲۸ مرداد هم با حکومت‌های زاهدی و علاء مخالفت کرده بود و در زمان علا تا مرز اعدام پیش رفته بود.»^{۱۰۹}

در مورد بقایی نیز می‌گوید: «بقایی که از گردانندگان اصلی ۳۰ تیر ۳۱ بود در اختلاف با دکتر مصدق به همراه آیت‌الله کاشانی بود و تا به آنجا پیش رفت که در روزهای آخر حکومت دکتر مصدق در بازداشت به سر می‌برد گرچه او در همان روزهای اولیه حکومت زاهدی به مخالفت با وی برخاست و این مخالفت به تبعید و زندان در تمام طول نخست‌وزیری زاهدی انجامید اما مخالفت‌های او در یک سال آخر حکومت مصدق از عوامل سقوط مصدق شناخته شد و با وضعی که دولتهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد پیش آوردند و جاهت ملی خود را از دست داد.»^{۱۱۰}

نویسنده با مشخص نکردن اینکه آیت‌الله کاشانی در چه تاریخی بعد از کودتا با حکومت زاهدی به مخالفت برخاست، قصد دارد به خواننده چنین القاء کند که اولاً آیت‌الله کاشانی مخالف کودتا بوده و ثانیاً بلافاصله بعد از کودتا، علیه دولت کودتا به مخالفت برخاسته است.

برای روشن شدن ذهن خوانندگان روابط آیت‌الله کاشانی را با دولت کودتا، بعد از ۲۸ مرداد به ترتیب می‌آورم:

۱. روزنامه شاهد، ۱ شهریور ۱۳۳۲، شماره ۱۰۱۹

«بقرار اطلاع دیروز - شنبه ۳۱ مرداد - آقای نخست‌وزیر از حضرت آیت‌الله کاشانی تقاضای وقت ملاقات کردند و در شمیران با حضور آقایان: شمس قنات‌آبادی دکتر بقایی، نادعلی کریمی و حائری‌زاده آیت‌الله کاشانی را ملاقات نمودند در این ملاقات حضرت آیت‌الله از نخست‌وزیر راجع به نفت و غرامت سؤال کردند، نخست‌وزیر جواب دادند که:

نفت به انگلستان بهیچوجه نخواهم داد و غرامت را هم چون انگلستان هیچگونه حقی ندارد نخواهم پرداخت.^{۱۱۱}»

۲. اطلاعات، ۲ شهریور ۱۳۳۲

«بعد از ظهر دیروز - ۲ شهریور ۱۳۳۲ - پنج نفر از مخبرین خارجی با دستگاه فیلمبرداری و ضبط‌صورت در منزل آقای خلیلی با آیت‌الله کاشانی ملاقات نمودند. آیت‌الله کاشانی نسبت به حکومت زاهدی فرمودند: من امیدوارم که آقای زاهدی موفق به انجام اصلاحات بشود و از فقر و ناامنی و کمونیزم جلوگیری کند.^{۱۱۲}»

۳. کیهان، ۳ شهریور ۱۳۳۲

آیت‌الله کاشانی در ۳ شهریور با مخبرین خارجی در مورد این سؤال - «چرا جناب‌عالی ریاست مجلس شورای ملی را قبول کردید؟

ج - ریاست مجلس در شأن من نبود و من از این جهت این مقام را پذیرفتم که جلو فعالیت‌هایی که مصدق می‌خواست شروع کند و یکسال بعد شروع کرد بگیرم.»

س - نظر شما راجع به تخریب منزل دکتر مصدق چیست؟

ج - من راضی نبودم مردم خانه دکتر مصدق را خراب و باو توهین کنند ولی مصدق برخلاف قانون اساسی قدم برداشت و دستور داد مجسمه‌های شاه سابق ایران را از جایگاه‌های عمومی بردارند در حالی که در فرانسه وقتی که مردم رژیم جمهوری اعلام کردند مجسمه‌های ناپلئون را در جای خود نگاه داشتند.^{۱۱۳}»

۴.

کیهان ۱۷ شهریور ۳۲، آیت‌الله کاشانی در مصاحبه با روزنامه «المصری» گفتند:

«من از ژنرال زاهدی مادام که به منفعت ایران قدم برمی‌دارد پشتیبانی می‌کنم و هر وقت که به نظرم برسد او برخلاف مصلحت ایران عمل می‌نماید با او مخالفت می‌نمایم. تا این لحظه نمی‌توان راجع به اعمال زاهدی قضاوت کرد و ما هم نمی‌توانیم رویه خود را در قبال او معین نمائیم.»

س - آیا عقیده دارید که مصدق مستحق همین سرنوشتی بود که باو رسید؟

ج - خداوند عادل است و آنچه بر مصدق گذشته نتیجه عدل خداوندی است.

س - آیا عقیده دارید که دکتر مصدق برای برقراری رژیم جمهوری فعالیت می‌کرد؟

ج - آری، برای برقراری جمهوریت می‌کوشید. مصدق ۴ ماه قبل می‌خواست که شاه را از ایران اخراج نماید ولی من نامه‌ای به شاه نوشتم و از او خواستم که از مسافرت خودداری نماید و شاه هم موقتاً از فکر مسافرت منصرف شد^{۱۱۴} یک هفته قبل، مصدق شاه را مجبور کرد که ایران را ترک نماید اما شاه با عزت و محبوبیت چند روز بعد بازگشت.

آیت‌الله کاشانی سپس اظهار داشت: در اینجا ملت شاه را دوست دارد و رژیم جمهوری مناسب ایران نیست^{۱۱۵}»

۵. کیهان، ۲۳ شهریور ۱۳۳۲

آیت‌الله کاشانی در مصاحبه با خبرنگار «اخبار الیوم» در رابطه با اینکه آیا دست خارجی‌ها در این مسئله وجود دارد گفت:

«ما خیلی ساده هستیم، خیلی ساده! وضع خوبست و خطر برطرف شده، این مصدق راه را گم کرده و مستحق این عاقبت بود. تمام هم و کوشش او این شده بود که مردم فریاد زنند: زنده باد مصدق... اما در مورد انگشتهای خارجی تا آنجا که من می‌دانم چنین چیزی نبوده! مصدق علیه شاه شورید و موقعیت و نفوذ شاه را در بین مردم فراموش کرد. شاه چهار ماه قبل می‌خواست مصدق را عزل کند ولی من وساطت کردم تا اینکه وارد این نبرد شدیم و پیروز گردیدیم!»

به او گفتم: آیا نمی‌توانستید در حالی که کشورتان باین مبارزه خونین علیه انگلیسیها مشغول بود، با مصدق بسازید؟

آیت‌الله از این سؤال بر آشفت و گفت: ای برادر مسلمان، من و مصدق، دو روح در یک بدن بودیم ولی او خیانت کرد. بمن و کشورش خیانت کرد... از آیت‌الله پرسیدم: به نظر شما بزرگترین اشتباه مصدق کدامست؟ آیت‌الله کاشانی بیدرنگ جواب داد: پایمال کردن قانون اساسی با عدم اطاعت اوامر شاه.

آیت‌الله کاشانی درباره مجازات مصدق نظر خود را اینطور شرح داد:

طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهاد خیانت کند مرگ است^{۱۱۶}»

۶. کیهان، ۱۹ مهر ۱۳۳۲

«ملاقات دیروز - ۱۸ مهر ۳۲ - رئیس دولت با آیت‌الله کاشانی

از ابتدای روی کار آمدن دولت جدید، آقای سپهبد زاهدی تصمیم گرفته‌اند در هر ۱۵ روز یکبار با حضرت آیت‌الله کاشانی ملاقات کنند. دیروز ظهر این ملاقات در منزل شخص ثالثی صورت گرفت و نهار را آقای نخست‌وزیر با آیت‌الله صرف نمودند در این جلسه دو نفر از نمایندگان مجلس حضور داشتند. و در خصوص امور جاری و کارهای مملکتی تبادل نظر شد.^{۱۱۷}»

۷. اطلاعات، ۲۵ مهر ۱۳۳۲

«چهارمین جلسه آیت‌الله کاشانی با برخی از نمایندگان غیرمستعفی دوره هفدهم مجلس شورای ملی چهارمین جلسه که بعنوان جبهه ملی در دو هفته اخیر تشکیل شده... در این جلسه که طبق قرار قبلی در منزل آقای علی زهری تشکیل گردید و مذاکرات آن قریب سه ساعت بطول انجامید آیت‌الله کاشانی و آقایان دکتر بقایی، مکی، مشار، حائری‌زاده و زهری شرکت داشتند.^{۱۱۸}»

۸. روزنامه «شاهد»، ۱۲ آبان ۱۳۳۲ ش ۱۰۷۶

«یکشنبه شب - ۱۰ آبان ۱۳۳۲ - جلسه ای با حضور آیت‌الله کاشانی و آقایان دکتر بقایی، مکی و مشار تشکیل گردید و راجع به نفت مذاکرات بعمل آمد.^{۱۱۹}»

۹. کیهان، ۲۸ آبان ۱۳۳۲

«بطوری که قبلاً به اطلاع خوانندگان گرامی رسید طبق قرار قبلی عصر دیروز عده‌ای از آقایان غیرمستعفی مجلس شورای ملی مرکب از: آیت‌الله کاشانی و آقایان: مکی، دکتر بقایی، مشار و زهری جلسه‌ای در منزل آقای مشار تشکیل دادند که مذاکرات آن تقریباً تا ده شب ادامه داشت.^{۱۲۰}»

۱۰. اطلاعات، ۸ دی ۱۳۳۲

«ساعت نه و نیم صبح - ۸ دی ۳۲ - در مسجد سلطانی مجلس ختم از طرف آیت‌الله کاشانی برپا گردید و آقایان علما و روحانیون و چند تن از وزیران و آقای نورزاد رئیس دربار شاهنشاهی به نمایندگی از طرف اعلیحضرت همایونی و نمایندگان سیاسی کشورهای اسلامی و نماینده آقای نخست‌وزیر در این مجلس حضور داشتند. ساعت ده حضرت آیت‌الله بهبهانی در مجلس ختم شرکت کردند و آقای سیدمحمد موسوی واعظ به منبر رفت و شرحی از فضایل اخلاقی و مقامات علمی فقید سعید آیت‌الله صدر ایراد کرد و مقارن ظهر مجلس ترحیم برچیده شد.^{۱۲۱}»

۱۱

آیت‌الله کاشانی بعد از تجدید رابطه با انگلیس و دور زدن و کنار گذاشته شدنش وسیله زاهدی، دقیقاً ۴ ماه و ۱۲ روز بعد از کودتا، در تاریخ ۳۲/۱۰/۹، طی نامه‌ی به دوست خود آقای حاج محمدعلی توتونچی، زبان

به شکوه و شکایت باز می‌کند و برای تبرئه کردن خود و دوستانش گناه را به گردن مصدق می‌اندازد. در قسمتی از نامه آمده است «... خداوند جزای مصدق را بدهد که تمام زحمات و فداکاریهای من و ملت را بیاد داد. اگر مجلس را تعطیل ننموده بود تجدید رابطه نمی‌شد و خودش به حبس نمی‌رفت و این روزگار پیش نمی‌آمد.»^{۱۲۲}

آیت‌الله کاشانی در تاریخ ۳۲/۱۰/۱۵ طی نامه‌ای به سپهبد به فضل‌الله زاهدی وی را از دخالت در انتخابات بر حذر می‌دارد و می‌نویسد: «... جنابعالی باید کمال دقت را داشته باشید و توجه بفرمائید که اعضاء انجمن نظائر تهران بایستی از میان افرادی انتخاب شوند که مورد توجه و اعتماد مردم باشند تا معلوم شود که دولت قصد مداخله در انتخابات را ندارد در خاتمه این نکته را هم متذکر می‌شوم که اگر انتخابات فرمایشی انجام بگیرد هر قراردادی که در مجلس هیجدهم به تصویب برسد از نظر ملت ایران دارای ارزش و اعتبار نمی‌باشد و سرنوشت آن مانند قرارداد تحمیلی نفت ۱۹۳۳ خواهد بود.»^{۱۲۳}

مجدداً آیت‌الله کاشانی طی اطلاعیه‌ای که در تاریخ ۳۲/۱۱/۱۴ در رابطه با تجدید رابطه با انگلستان و مسئله نفت و رعایت آزادی کامل انتخابات صادر می‌کند، در پایان آن متذکر می‌شود:

«خاتمه چنانچه در پایان نامه خود به آقای زاهدی قبلاً متذکر گردیدم اعلامیه‌هایی که در رادیوهای دنیا نیز منتشر گردیده گفته‌ام اگر مجلس هیجدهم با این وضعیت ننگین تشکیل شود، هیچکس جز معدودی نوکران و سرسپردگان اجنبی آن را به رسمیت نمی‌شناسند و هر قراردادی که به تصویب برساند سرنوشت آن بدتر از قرارداد نفت ۱۹۳۳ خواهد بود. شکی نیست که با صدور این اعلامیه گرفتار انواع تهمت‌ها و حمله جرائد مزدور دولت اجانب خواهیم شد.»^{۱۲۴}

با توجه به اسناد غیرقابل انکاری که مشاهده شد، برخلاف نوشته آقای دکتر سیدجلال‌الدین مدنی آیت‌الله کاشانی: نه تنها با دولت کودتا مخالفتی نداشته است بلکه با حکومت زاهدی حداقل تا چهار ماه بعد از کودتا، به رایزنی، مشاوره و بازدید می‌پرداخته است که بعد از آن هم تا فروردین سال ۱۳۳۴ که سپهبد زاهدی از نخست‌وزیری برکنار و حسین اعلا بجای او برگزیده شد، هیچگاه مخالفت جدی با وی بعمل نیاورده است.

– تا در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۴۰، که در قید حیات بود، در مکاتبات، سخنرانی‌ها، مذاکرات و نامه‌های خود، حتی یکبار از دولت زاهدی بعنوان دولت کودتا یاد نکرده، بلکه آنچه را که اتفاق افتاد، آن را به مردم نسبت داده و دست خارجی‌ها را در آن نمی‌دیده و مهمتر آنکه آن را «نتیجه عدل خداوندی» شمرده است.

– آیت‌الله کاشانی بزرگترین اشتباه مصدق را پایمال کردن قانون اساسی، اطاعت نکردن اوامر شاه و کوشش کننده برقراری جمهوری عنوان نموده و بدون بردن نامه مصدق، وی را خائن و مستحق مرگ می‌دانسته است.

– آیت‌الله کاشانی در اسفند ماه ۱۳۳۲ در مورد اختلافش با سپهبد زاهدی اظهار داشته است: «همان طور که می‌دانید آقای زاهدی را من پانزده سال است می‌شناسم در این مدت دوستی ما روز به روز بیشتر می‌شد تا

اینکه در سال ۱۳۲۸ زمانی که رئیس نظمیه بودند فرزندم را از زندان نجات داده و در انتخابات تهران نیز دخالتی ننمود من پس از بازگشت به ایران خیلی به ایشان معتقد شدم و همیشه او را بعنوان یک دوست صمیمی خطاب می‌کردم، صحیح است که در جریان تحصن او، من با دارا بودن مقام ریاست مجلس شورای ملی دستور مواظبت و پذیرائی از ایشان را دادم ولی همان طوری که خود ایشان می‌دانند ملت ایران باید بدانند من در زمامداری آقای زاهدی مؤثر نبودم. در اوان حکومت روابطم با او عادی بود و در ملاقاتها اغلب در پیرامون انتصابات تذکر می‌دادم و از ایشان درخواست می‌کردم اشخاص شایسته را برای همکاری دعوت نماید تا اینکه موضوع تجدید روابط با انگلیس پیش آمد و من آن را قبل از تصویب مجلس جایز ندانستم و بایشان حضوری گفتم و چندین بار هم پیغام دادم. پس از تجدید روابط^{۱۲۵} انتخابات شروع شد^{۱۲۶} و چون نمی‌توانستم ناظر دخالت مأمورین در انتخابات باشم نخست نامه‌ای به آقای نخست‌وزیر نوشتم و چون نتیجه نداد، اعلامیه‌ای منتشر کردم و اخیراً نیز بدبیر کل سازمان ملل متحد تلگراف نمودم که وضع فعلی ایران بصورتی است که تمام نمایندگان سیاسی خارجی ناظر آن می‌باشند. منظور از این مخالفت اغراض شخصی نبود و جز تأمین آزادی و عدم دخالت خارجیان چیز دیگری نیست و اگر نظریات من قانع کننده نمی‌باشد حاضرم تن به تبعید و زندان دهم چون از زندگی خسته شده و احتیاج به استراحت دارم.^{۱۲۷}»

در مورد دکتر بقایی و اینکه بنابه نوشته آقای دکتر جلال‌الدین مدنی که «او در همان روزهای اولیه حکومت زاهدی به مخالفت با وی برخاست و این مخالفت به تبعید و زندان او در تمام طول نخست‌وزیر زاهدی انجامید^{۱۲۸}» این مطلب بنابر اسناد غیرقابل انکار ذکر شد، نادرست و تحریف تاریخ است. اما علاوه بر اسنادی که ذکر شده، چند نکته دیگر بدان افزوده می‌گردد: در اوایل دی ماه ۱۳۲۹ «شعبان بی‌مخ یکی از چاقوکش‌ها و افراد شرور» تهران به چاپخانه و روزنامه شاهد مراجعه کرد و «ضمن ملاقات با دکتر بقایی اظهار نمود... هر کاری شما داشته باشید برای انجام آن تا پای جان ایستادگی خواهیم نمود در آن زمان بقایی گفته بود روز دیگری به او مراجعه نماید تا با هم صحبت کنند^{۱۲۹}»

در کودتای ۲۸ مرداد «نیروهای بقایی در کنار چاقوکشان شعبان بی‌مخ قرار داشتند و طرفداران وی در شهرستانها نیز به فعالیت مشغول بودند. ناصر بقایی، پسر عموی او، نامه‌ای از طریق منصور رفیع‌زاده ارسال کرد و در آن از تظاهرات طرفداران بقایی در روز ۲۸ مرداد سخن گفت شبکه حزب زحمتکشان در تهران و شهرستانها، همراه با سازمان نظامی حزب، نقش مخرب ایفا کردند که یکی از آنها قطعه قطعه کردن سخایی، رئیس شهربانی کرمان، بود.^{۱۳۰}»

به پاس خدمات بقایی در کودتای ۲۸ مرداد نام وی در فهرست لیست کسانی که نشان افتخار دریافت کردند قرار گرفت و وی به دریافت یک نشان رستاخیز مفتخر گردید.

«مدتی بعد از کودتا رئیس ستاد ارتش، سر لشکر نادر باتمانقلیچ در نامه‌ای خطاب به بقایی نوشت:

جناب آقای دکتر بقایی

به فرمان مطاع شاهانه به پاس فداکاریهایی که در قیام ملی ۲۸ مرداد ابراز داشته‌اید به اعطاء یک قطعه نشان رستاخیز درجه یک مفتخر می‌گردید.^{۱۳۱}»

روابط شخصی بقایی و زاهدی در روزهای نخست کودتا حسنه بود تا جائی که به هنگام بررسی مجدد روابط ایران و انگلیس، بقایی مورد مشورت زاهدی قرار گرفت:
«خیلی فوری است.»

جناب آقای بقایی

برای شور در مسئله مهمی خواهشمندم در تاریخ چهارشنبه ۱۳۳۲/۹/۱۱ ساعت ۱۶ (۴ بعد از ظهر) در کاخ وزارت امور خارجه حضور بهم رسانید.

نخست‌وزیر

سپهبد زاهدی^{۱۳۲}»

بقایی کودتای ۲۸ مرداد را «قیام ملی» می‌خواند. بعد از اینکه آقای بقایی در اوایل سال ۱۳۳۳ در کرمان علیه انتخابات مجلس هجدهم سخنرانی کرد و «عصر روز سخنرانی، در منزل آگاه یزدی با او باش و چاقوکش‌ها ملاقات کرد و فرامینی به آنها صادر نمود. او دستور داد او باش دسته‌های متعدد ایجاد نمایند^{۱۳۳}»
بقایی بنا به رأی کمیسیون امنیت اجتماعی کرمان، به اتهام اغتشاش و تهدید به قتل به یک سال تبعید به جزیره هرمز محکوم شد.^{۱۳۴}

آقای بقایی چند روز بعد از سخنرانی کرمان، و محکوم شدن به یک سال تبعید به جزیره هرمز زاهدی در تاریخ ۱۳۳۳/۳/۲۴، تلگرافی وسیله فرماندار بندرعباس برای بقایی ارسال کرد که متن آن چنین است:

«جناب آقای دکتر بقایی

نظر به سوابق و زحمات جنابعالی از تصمیمی که مأمورین روی انجام وظیفه گرفته بودند متأسف شدم و به همان دلیل دستور دادم تجدید نظر کنند و موافقت نمودند. جنابعالی آزاد هستید تا به هر نقطه‌ای که مایل باشید بروید.^{۱۳۵}»

بنا به نوشته کتاب «زندگینامه سیاسی بقایی» تبعید بقایی مقوله‌ای «فرمایشی بیش نبود و اساساً قبل از اینکه حکم اجرا شود با مساعی دربار و خطیبی دستور آزادی او داده شد، لیکن مثل همیشه بقایی درصدد برآمد آب را بیش از پیش گل‌آلود کند و مظلوم‌نمایی نماید. دستور داده شده بود بقایی به تهران و همراهانش به جمال آباد اراک فرستاده شوند و همین امر باعث گردید که بقایی از مرکز توطئه یعنی کرمان خارج شود.^{۱۳۶}» اما زاهدی به تهران نرفت و به زاهدان رفت و در آنجا اقامت گزید.^{۱۳۷}

بنابر این معلوم شد که تا بعد از انتخابات هیجدهم و اواخر خرداد ۱۳۳۳ آقای بقایی نه تبعید و نه زندانی بوده^{۱۳۸} و به عکس یکی از همکاران و یاری دهندگان مهم کودتا بشمار می‌آید.

سند یا جعل تاریخی

ب - نکته مهم دیگری که بعضی و از جمله آقای دکترسید جلال‌الدین مدنی در کتاب «تاریخ سیاسی معاصر» آورده و کوشش شده است که آن را بعنوان یک داده و سند تاریخی مهم برای پاک و مبرا کردن نقش آیت‌الله کاشانی در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مطرح^{۱۳۹} سازند، نامه‌ای است به تاریخ ۲۷ مرداد ۳۲، که در آن آیت‌الله کاشانی، مصدق را از وقوع یک کودتای حتمی وسیله زاهدی مطلع ساخته است.

متن نامه به شرح زیر است:

«حضرت نخست‌وزیر معظم جناب آقای دکترمصدق، دامه اقباله

عرض می‌شود: گرچه امکان برای عرایض نمانده ولی صلاح دین و ملت برای این خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است و علیرغم غرض‌ورزیها و بوق و کرنای تبلیغات شما خودتان بهتر از هر کس می‌دانید که هم و غم در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به بقاء آن مایل نیستید. از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازیه‌های اخیر، بر من مسلم است که می‌خواهید مانند سی‌ام تیر کذائی یک بار دیگر ملت را تنها گذاشته و قهرمانانه بروید. حرف اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای رفراندوم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید. خانه‌ام را سنگباران و یاران و فرزندانم را زندانی فرمودید و مجلس را که ترس داشتید شما را ببرد بستید و حالا نه مجلسی هست، و نه تکیه‌گاهی برای این ملت گذاشته‌اید. زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگهداشته بودم، با لطائف الحیل خارج کردید و حالا، همانطور که واضح بوده در صدد به اصطلاح کودتا است. اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید، و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همانطور که در آخرین ملاقاتم در «دزاشیب» به شما گفتم، به هند رسن هم گوشزد کردم که آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسیها کمک کرد و حالا بصورت ملی و دنیاپسندی می‌خواهد بدست جنابعالی این ثروت را بچنگ آورد.

اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید. این نامه سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدیهای خصوصی‌تان نسبت به خودم، از وقوع یک کودتا بوسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شما است آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد.

اگر برآستی در این فکر اشتباه می‌کنم، با اظهار تمایل شما، سید مصطفی و ناصرخان قشقایی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم. خدا بهمه رحم فرماید. ایام بکام باد

سید ابوالقاسم کاشانی^{۱۴۰}»

و پاسخ دکتر مصدق به نامه فوق بشرح زیر است:

«مرقومه حضرت آقا، وسیله آقا حسن سالمی زیارت شد. اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم. والسلام. دکتر مصدق^{۱۴۱}»

در رابطه با نامه فوق نکات زیر برای جویندگان حقیقت حائز اهمیت‌اند:

۱. نامه بعد از گذشت ۲۵ سال از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، برای اولین بار هنگامی که آقای خمینی در سال ۱۳۵۷ به پاریس آمد، در پاریس انتشار پیدا کرد و معلوم نیست به چه دلیل چنین نامه مهمی را مدت یک ربع قرن از انظار و افکار عمومی مخفی نگاه داشته‌اند، در صورتی که در طول این مدت کتابها و مطالب گوناگونی در رابطه با مصدق و کودتای ۲۸ مرداد و نقش کاشانی، منتشر شده بود.

۲. تا بحال در کجای دنیا دیده شده است که رئیس دولتی و یا نخست‌وزیری، موافق نقشه خودش، دیگری علیه او کودتا کند؟ این بیشتر به جُک و خنده شبیه است تا دلیل و اصلاً نخست‌وزیری که خودش نقشه کودتا علیه خودش طراحی کند، می‌تواند نخست‌وزیر باشد؟ چنین انسانی به دیوانه و مجنون بیشتر شبیه است تا انسان.

۳. جعل کنندگان نامه متوجه نبوده‌اند که ناصرخان قشقایی در ۲۷ مرداد یک روز قبل از کودتا در تهران نبوده است. ساعت هشت بعد از ظهر روز نهم اسفند ۳۱، فراکسیون نهضت ملی تصویب کرد که وی فوراً به فارس حرکت کند و وی نیز بدون معطلی همان روز به سمت فارس حرکت کرده است.^{۱۴۲} و از روز دهم اسفند تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و حتی بعد از کودتا در نقاط مختلف فارس و بین عشایر بسر برده و خاطرات روزانه خود را به ترتیب که در چه نقاطی از فارس بوده و روزها را چگونه گذرانده است یادداشت کرده، خود تکذیب نامه است.^{۱۴۳}

۴. تنها این جمله نامه که «زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگاه داشته بودم، با لطایف الحیل خارج کردید و حالا همانطور که واضح بوده درصدد به اصطلاح کودتا است»

و تنها این یک جمله مخدوش بودن نامه را مدلل می‌سازد و نشان می‌دهد که آیت‌الله کاشانی با آگاهی کامل با کودتاچیان همکاری و همگامی داشته است زیرا:

مطابق وقایع اتفاق افتاده، «روز ۱۲ اردیبهشت ۳۲ فرماندار نظامی تهران طی اعلامیه‌ای اطلاع داد که رئیس شهربانی بوسیله چند تن از افسران بازنشسته و مخالفین دولت بقتل رسیده و دکتر مظفر بقایی و سرلشکر فضل‌الله زاهدی در این جنایت دست داشته‌اند. متعاقب اخطار رادیوئی فرماندار نظامی به سرلشکر زاهدی مبنی بر معرفی خود به فرماندار نظامی، سرلشکر زاهدی با موافقت آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس، بوسیله میراشرفی به مجلس آورده شده و به بهانه نداشتن امنیت در آنجا متحصن گردید.^{۱۴۴}»

روز ۱۴ اردیبهشت سرلشکر زاهدی که بدلیل شرکت در قتل رئیس شهربانی باید خود را به فرمانداری نظامی تهران معرفی کند، از سوی رئیس مجلس و نمایندگان مخالف دولت، مورد استقبال و پذیرائی قرار می‌گیرد.

«مقارن ساعت ۹ و ۲۵ دقیقه بعد از ظهر ۱۴ اردیبهشت ۳۲- جلسه هیئت رئیسه مجلس که برای اولین بار در حضور رئیس مجلس در اطاق ریاست مجلس تشکیل گردیده بود پایان یافت و حضرت آیت‌الله باتفاق ۱۵ نفر از نمایندگان بدیدن آقای سرلشکر زاهدی رفتند.

عمارت حوزه ریاست مجلس شورای ملی مقابل ساختمان مجلس سنای سابق می‌باشد و آقای سرلشکر زاهدی طبق دستور و موافقت حضرت آیت‌الله در آن ساختمان در اطاق رئیس سابق مجلس سنا سکونت اختیار کرده‌اند.

موقعی که به آقای سرلشکر اطلاع دادند حضرت آیت‌الله بدیدن ایشان می‌آیند تا جلو عمارت از رئیس مجلس استقبال نمودند و حضرت آیت‌الله با سرلشکر زاهدی روبروسی کردند و سپس به اطاق وارد شدند. آقای سرلشکر زاهدی اظهار داشتند از اینکه حضرت آیت‌الله بزرگی فرمودند و بدیدن اینجانب تشریف آورده‌اند نهایت تشکر و سپاسگزاری دارم.

حضرت آیت‌الله در پاسخ با اشاره به سوابق دوستی دیرین خود گفتند:

شما مهمان مجلس می‌باشید و بعلاوه مورد احترام همه آقایان بوده و هستید و از مزاحمت‌هایی که تاکنون برای شما فراهم شده متأسفم چون من خدمات شما را به نهضت ملی ایران هنوز فراموش نکرده‌ام و امیدوارم بخدمات بیشتری بتوانید نامل شوید.

اینجا هم خانه ملت است و شما می‌توانید تا هر وقت که بخواهید باشید.

در این موقع حضرت آیت‌الله کاشانی رئیس گارد مجلس شورای ملی را احضار و دستورهای لازم را صادر کردند. ضمناً آقای آبتین رئیس اداره بازرسی مجلس سابق سنا را مأمور پذیرائی ایشان فرمودند.

حضرت آیت‌الله پس از نیم ساعت توقف مقارن ساعت ده بعد از ظهر باتفاق آقایان نمایندگان از اطاق سرلشکر زاهدی خارج شدند و مجلس را ترک گفتند.^{۱۴۵}»

متن فوق صریح است که لطایف الحیل و کنترلی در کار نبوده است بلکه حمایت و پشتیبانی از زاهدی منظور بوده است. خود آیت‌الله کاشانی ۶ ماه و اندی بعد از کودتا، در رابطه با تحصن زاهدی در مجلس گفت: «صحیح است که در جریان تحصن او، من با دارا بودن مقام ریاست مجلس شورای ملی دستور مواظبت و پذیرائی از ایشان را دادم ولی همانطوری که ایشان می‌دانند ملت ایران باید بدانند من در زمامداری زاهدی مؤثر نبودم.^{۱۴۶}» علاوه بر این هندرسن سفیر کبیر آمریکا در تهران در تاریخ هشتم مه ۱۹۵۳ (جمعه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۲) به وزارت امور خارجه آمریکا اطلاع می‌دهد: «این حقیقت که تیمسار زاهدی روی هم رفته مورد پذیرش دوستانه از سوی گروهی از نمایندگان مجلس در زمان پناهگیری اخیر خود در آنجا قرار گرفت،

مشخص کاهش نفوذ و وجهه مصدق در مجلس می‌باشد... زاهدی با پناهگیری در مجلس موضع خود را مجدداً باز پس گرفته و وضع خود را به‌طور جداگانه به رهبران مجلس و مطبوعات عرضه می‌نماید.^{۱۴۷}»

هندرسن در ۳۱ مارس ۱۹۵۳ (سه‌شنبه ۱۱ فروردین ۱۳۳۲) به وزارت خارجه اطلاع می‌دهد که تنها فرد باقی که قادر به جانشینی مصدق می‌باشد تیمسار زاهدی است. زاهدی از پشتیبانی رهبران سیاسی نظیر کاشانی، حائری‌زاده، بقایی و برادران ذوالفقاری و همین‌طور سایر محافظه‌کاران و ارتش برخوردار است مگر نیز ممکن است از وی پشتیبانی نماید. زاهدی سه روز پیش به‌طور محرمانه از علاء‌الدین دیدار نموده.^{۱۴۸}»

۵. از تمام اینها که بگذریم، روابط آیت‌الله کاشانی قبل و بعد از کودتا با سپهبد زاهدی رئیس دولت کودتا که به ترتیب تاریخ آورده شد، خود بهترین تکذیب آن نامه است.

۶. و همچنانکه قبلاً متذکر شدم، آیت‌الله کاشانی از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۲۳ اسفند ۱۳۴۰ که در قید حیات بود نه تنها نامی از کودتا بر زبان و یا قلم نیاورده است بلکه آن واقعه را یک حادثه طبیعی و مردمی قلمداد کرده است. مطلب اخیر خود به تنهایی می‌رساند که نامه جعلی است و برای اهداف خاصی نامه به نام آیت‌الله کاشانی جعل گردیده است.

کاشانی بعد از کودتا

کودتاچیان ابتداءً چند ماهی با اغفال و در ظاهر نقش دادن و به بازی گرفتن آیت‌الله کاشانی و سایر همگامان وی و پس از مستقر گردانیدن حکومت کودتا و مکیدن باقیمانده عصاره شکنندگان جبهه داخلی حکومت ملی مصدق با دور زدن آیت‌الله کاشانی و برقراری مجدد رابطه با انگلستان و پذیرش پرداخت غرامت و قرار داد دیکته شده کنسرسیون، وی را خانه‌نشین و دستش را از امور و وسایل ارتباط جمعی کوتاه کردند. بعد از آن به شخصیت زدایی و هتک حیثیت وی پرداختند به نحوی که ۶ ماه و چند روز که از عمر کودتا گذشته بود، بطور رسمی آیت‌الله عظیم الشان کاشانی را بنام سید ابوالقاسم کاشی یاد کردند. روز یکشنبه - ۲ اسفند ۳۲ - سرتیپ فرزندگان سخنگوی دولت و وزیر پست و تلگراف و تلفن در یک مصاحبه مطبوعاتی به خبرنگاران جرائد چنین اظهار داشت که:

« - اخیراً شخصی بنام سید ابوالقاسم کاشی برای خود نمایی و کسب شهرت مطالبی دور از حقیقت و انصاف در باب انتخابات و نفت و دخالت خارجیان در کار ایران گفته...^{۱۴۹}»

آیت‌الله کاشانی در نامه‌ای که در تاریخ ۳۲/۱۲/۱۵ بدوست خود آقای حاج محمد علی توتونچی نوشته عقد دل را باز کرده و گفته مثل آنست که روی آتش نشسته‌ام:

«... با مردم بی‌ایمان کور باطن چه می‌توان کرد. با جدم امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین که با این زبانها و قلمها مزایای محیرالعقولش را شرح نمی‌توان داد چه کردند، من که خیلی ناچیز هستم. من فداکاری

برای خدا کردم مردم هر چه می‌خواهند بگویند و بکنند تاریخ کشف حقایق را می‌نماید. ابداً افسردگی ندارم، فقط برای هدر رفتن زحمات طاقت‌فرسا غمگین و اندوهگین هستم، والله العظیم مثل آنست که روی آتش نشست باشم. خدا جزای مصدق را بدهد که این خاک سیاه را روی خودخواهی بسر این مملکت ریخت...^{۱۵۰}»

مخبر روزنامه «نامه دنیا» در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۳، شماره ۳۲۰، گزارش کرده که خدمت آیت‌الله کاشانی رسیدم و از وی پرسیدم:

«خوب آیت‌الله را چه می‌شود؟»

– می‌خواستین چه شود آنقدر گفتیم و فریاد برآوردیم این سنگر پارلمانی را از بین نبر تاملجاء و پناهگاهی برای روزهای سخت باشد قبول نکرد و بالاخره نهضت ملی ایران از بین رفت و من هم دارم در تنور می‌سوزم.»

از آیت‌الله سؤال نمودیم چطور شد در پیرامون نفت سکوت اختیار کردید؟ فوراً از جیب لباده خود کاغذی را در آورده گفتند بخوانید. وقتی شروع به خواندن نمودیم متوجه شدیم نامه سرگشاده‌ای است که به ۲۲ نفر اعضاء کنسرسیوم نفت نوشته و در آن شدیداً اعمال و رفتار نیم قرن اخیر دولت انگلستان و شرکت سابق نفت را شرح داده‌اند و در آخر این نامه مشروح و مفصل تایپ شده خاطر نشان کرده‌اند که محال است ملت ایران از قانون ۹ ماده‌ای گذشته و اجازه پس و پیش کردن حتی یک (واو) را بدهد. از کاشانی پرسیدم آیا این نامه را بعنوان اعضاء کنسرسیوم فرستاده‌اید یا خیر؟ جواب داد:

یک خبر مهم و موثق در آخرین لحظه که ترجمه انگلیسی و فرانسه این نامه حاضر و آماده ارسال بود مرا از فرستادن آن باز داشت، میدانید آن خبر چه بود؟ اطلاع قطعی بدست آورده‌ام که کنسرسیوم مواجه با شکست شده و تضاد بین انگلیس و آمریکا بطور علنی پدیدار شده و پس از وصول این خبر فکر کردم اگر این نامه را بفرستم شایع خواهد شد بدستور انگلیسیها بوده چون انگلیسها مخالف تشکیل کنسرسیوم و ورود آمریکا به معرکه نفت می‌باشند چون من هم در نامه خود رسماً کنسرسیوم را غیرقانونی دانستم از این لحاظ مصلحت نبود نامه مزبور فرستاده شود و قطع و یقین دارم با این وضعی که پیش آمده موضوع نفت حل شدنی نیست.^{۱۵۱}»

آیت‌الله کاشانی در تاریخ اول شهریور ۱۳۳۳ (یک سال بعد از کودتا)، اعلامیه‌ای در رابطه با کنسرسیوم نفت صادر کرده و نتایج شوم و عواقب ننگبار آن را متذکر شده که: «این قرارداد از قرارداد ۱۹۳۳ به مراتب بدتر و ناگوارتر می‌باشد... ملت ایران اجازه نمی‌دهد سرنوشت حیات اقتصادی وی در خارج این مملکت آن هم لندن معین بشود. و هرگز قبول نخواهد کرد برای چهل سال دیگر زیر نفوذ اقتصادی اجنبی باقی باشد...^{۱۵۲}»

اما نظر به اینکه ایشان در تاریخ فوق طرد و خانه‌نشین و در سانسور بسر می‌برده است، اعلامیه برای ثبت در تاریخ بوده است.

سرانجام آیت‌الله کاشانی در رابطه با قتل رزم‌آراء در ۲۷ دی ۱۳۳۴ به دادستانی ارتش احضار و مورد بازجویی قرار گرفت^{۱۵۳} و سپس «در اطاق مجاور زندان دکتر مصدق در لشکر ۲ زرهی زندانی شد»^{۱۵۴}

آیت‌الله بهبهانی طی عریضه‌ای به شاه از آیت‌الله کاشانی وساطت کرد^{۱۵۵} و آیت‌الله بروجردی نیز طی سه نامه جداگانه به شاه در تاریخهای ۳، ۷ و ۲۳ بهمن ۱۳۳۴، آزادی ایشان را خواستار شد.^{۱۵۶} حتی مرحوم بروجردی از شاه خواسته‌اند تا در مورد آقای کاشانی جلب رضایت مدعی خصوصی بشود.^{۱۵۷}

بعد از آزادی آیت‌الله، خانه‌نشین بود^{۱۵۸} تا اینکه در تاریخ ۱۹ آبان به علت کسالت در بیمارستان بازرگانان بستری گردید، دکترعلی امینی نخست‌وزیر در تاریخ ۲ دی ۱۳۴۰ در بیمارستان از وی عیادت بعمل آورد و در تاریخ جمعه ۱۸ اسفند ۱۳۴۰، در منزل از آیت‌الله عیادت کردند.^{۱۵۹}

بنا به اظهار سخنگوی دربار شاهنشاهی روز گذشته - جمعه ۱۸ اسفند ۱۳۴۰ - شاهنشاه بمنزل حضرت آیت‌الله کاشانی که بیمار و بستری هستند تشریف‌فرما شدند و از ایشان عیادت فرمودند. حضرت آیت‌الله کاشانی از چهار ماه پیش در بیمارستان بازرگانان برای معالجه و استراحت بستری شدند و چندی پیش نیز پروفسور کوولر از پاریس برای معالجه ایشان به تهران آمد.^{۱۶۰} و سرانجام «ساعت ۵ و ۴۵ دقیقه صبح امروز - چهارشنبه ۲۳ اسفند ۴۰، حضرت آیت‌الله کاشانی دار فانی را وداع و برحمت ایزدی پیوست.^{۱۶۱}»

همگامی با ماسونها

فرماسونهای ایرانی از ابتدا روش از ارزش انداختن استقامت را در پیش گرفتند. زیرا برآن بودند که ایرانی باید بدون استقامت خود را در اختیار غرب بگذارد تا او را آدم کند.

اما استقامت از لحاظ ادامه حیات ملی در استقلال، ارزش اول عامل بقای ایران بوده است. در گذشته نیز، هر بار ایران در معرض هجوم قرار می‌گرفت، گروه بندی‌هایی که به سلطه مهاجم مسلط گردن می‌نهادند، در پی مقاومت شکنی می‌شدند و می‌کوشیدند استقامت را بی‌ارزش کنند. اما به این دلیل حیات ملی ادامه یافته است و مهاجمان در ایران به تحلیل رفته‌اند و استقامت همچنان ارزش اول باقی مانده است.

اگر مصدق را ایرانیان دوست می‌دارند، پیش و بیش از همه به خاطر اینست که او نماد استقامت است و اگر می‌بینیم به طور سازمان یافته، فرماسونها را غسل تعمید می‌دهند و برای ساختن قوام، به تخریب مصدق می‌پردازند، دلیل اول آن اینست که ماسونها تسلیم شدگان به غرب هستند و همچنان راه حل را تسلیم غرق شدن ایرانیان می‌دانند و برآنند که با شکستن مظاهر مقاومت و بی‌اعتبار کردن استقامت و اعتبار بخشیدن به «واقعیت گرایی» به معنای تسلیم شدن به غرب، می‌توانند راه را برای یک دولت جانشین دست نشانده باز کنند. گرچه دولت موجود نیز نسبت به جامعه ملی، خارجی گشته است، اما ماسونها و دیگر وابسته‌ها، می‌خواهند دولت را به همان روش که در دولت پهلوی بود، از آن خود کنند.

اما بیهوده تلاش می‌کنند که با قلب حقیقت و با تحریف تاریخ و با روش با پنبه سر بریدن با ذکر نامه جعلی سعی می‌کنند گناه کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد به گردن مصدق بزرگ بیندازند.

در حیرتم که چه در ذهن این به ظاهر مبارزان و آزادیخواهان می‌گذرد که با ماسون‌ها، پهلوی طلبها و سردمداران ولایت مطلق فقیه برضد مصدق هم‌صدا شده‌اند که از جمله آنان حمید شوکت، میرفطروس، مسعود بهنود و... هستند.

اینان با وجود انبوه اطلاعات داخلی و خارجی و داده‌های مسلم تاریخی که ذکر بخشی از آنها رفت نامه جعلی آیت‌الله کاشانی را به مصدق بمنزله وحی منزل تلقی کرده و بر روی آن ساختمان تار عنکبوتی خود را که گناه کودتا را به گردن مصدق انداختن است بنا کرده‌اند. آقای حمید شوکت در کتاب خود به نام قوام السلطنه فصل آخر را به این مطلب اختصاص داده است و آقای مسعود بهنود، در صفحات ۳۸۳ - ۳۸۱ کتاب خود تحت نام «دولتهای ایران از اسفند ۱۲۹۹ تا بهمن ۱۳۵۷ از سیدضیاء تا بختیار» به ذکر نامه فوق پرداخته و نامه جعلی را با ضرس قاطع مسلم گرفته است و به قلم فرسائی پرداخته و حتی گفته‌ها و نوشته‌های آیت‌الله کاشانی را که حکایت از همراهی ایشان با عوامل داخلی کودتاجیان در قضیه نهم اسفند ۱۳۳۱ که قرار بر کشتن مصدق بود و به گفته‌ای مصدق «مرغ از قفس پرید» و ۲۸ مرداد ۳۲، همراهی و همگامی داشته است را ندیده گرفته و حتی شک به خود راه نداده است که یک احتمال هم ممکن است این باشد که نامه فوق بعد از کودتا و به منظور خاصی بنام کاشانی جعل شده است.

آقای بهنود چنان وانمود کرده است که گویا خود در همان غروب ۲۷ مرداد ۳۲، نامه کاشانی به مصدق را رؤیت کرده است. وی در ابتدا متذکر می‌شود که «تا غروب روز ۲۷ مرداد، حزب توده از توطئه‌ای که در حال شکل‌گیری بود خبر نداشت، اما با پخش خبر در جنوب شهر، ماجرا به گوش آیت‌الله کاشانی رسید. کم نبودند کسانی که به مقتضای موقع خود را به کاشانی نزدیک کرده، در این زمان می‌کوشیدند تا خبر توطئه به گوش او نرسد، کم نبودند کسانی از اطرافیان مصدق که به او تفهیم می‌کردند که توطئه‌ای از سوی یاران کاشانی علیه دولت در کار است. سید محمود طالقانی، روحانی نسبتاً جوانی در طول روزهای نهضت چند بار کوشیده بود تا با کمک حاج سیدجوادی روحانی قزوین و از مدافعان نهضت، بین کاشانی و مصدق پیامهایی رد و بدل کند، بلکه خصومت‌ها به پایان یابد، روز مشکلی را گذراند. چرا که در هیچ سو، گوش شنوایی برای حرفهای او پیدا نمی‌شد. در این هنگام، نامه‌ای از آیت‌الله کاشانی توسط علی سلامی (صحیح آنچه که در نامه آمده حسن سلامی است نه علی سلامی. ن) به خانه مصدق رسید. نامه ئی نسبتاً مفصل و اساسی بود. «سپس چند بخش از نامه را در ص ۳۸۲ ذکر می‌کند و بعد در همان صفحه می‌نویسد: «واکنش مصدق به آیت‌الله کاشانی همان بود که کودتا گران می‌خوانستند. نه کوششی برای رد اتهامات، نه اقدامی برای التیام روابط: «اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت هستم. والسلام». بعد می‌نویسد: «خطری از کنار کودتاجیان گذشته بود، چرا که در نامه آیت‌الله، دقیقاً حادثه‌ای که در شرف تکوین بود، افشاء شده بود: «این نامه من سندی است در تاریخ ملت ایران که من شما را با وجود همه بدیهای خصوصی‌تان نسبت به خودم، از وقوع

حتمی یک کودتا وسیله زهدای که مطابق با نقشه خود شماسست آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد.»

آقای بهنود توجه نکرد است:

۱ - وقتی می نویسد، در غروب ۲۷ مرداد خبر کودتا در جنوب شهر پخش شد و با پخش خبر «ماجرا بگوش آیت الله کاشانی رسید» چگونه و با چه سرعتی اولاً از صحت کودتا اگر در جریان آن نبود، مطمئن شده و سپس بفوریت نامه را به منزل مصدق رسانده است؟

۲- آقای بهنود باز اگر به پاورقی نوشته خود در صفحه ۳۸۲ توجه می کرد، حداقل می بایست تسکی به خود راه دهد که ممکن است نامه جعلی باشد وی در پاورقی می نویسد: «تا نطق سید مصطفی (یعنی سید مصطفی کاشانی فرزند آیت الله کاشانی. ن.) در رادیو، هنگام پیروزی کودتا و مدالی که بعد از کودتا به او داده شد، و هم نمایندگی مجلس، به این گرایش ها مهر تأیید زده شد» همین تنها یک مطلب بیانگر آن نیست که نامه جعلی ست و آیت الله موافق، همراه و همگام با کودتاجیان است؟

۳- آقای بهنود در ص ۳۸۷ می نویسد: «بعد از اینکه کودتاجیان ایستگاه رادیو در ۲۸ مرداد اشغال کردند «میراشرافی» پشت رادیو اعلام داشت «مصدق را باید کشت، حضرت آیت الله کاشانی با ما هستند» او دروغ می گفت. اما لحظه ای بعد که سید مصطفی (یعنی سید مصطفی کاشانی فرزند آیت الله. ن.) اعلامیه جمعیت مسلمانان مبارز را خواند، مردم باور کردند.»

توضیح اینکه: «جمعیت مسلمانان مبارز» پیرو آیت الله کاشانی بودند و با اشاره او حرکت می کردند. منظور آقای بهنود هم از اعلامیه، اعلامیه این جمعیت در حمایت و پشتیبانی از کودتاست که به وسیله سید مصطفی در رادیو قرائت گردید. این مطلب نیز خود می رساند که نامه جعلی است.

آقای بهنود نباید زحمت توضیح دادن را به خود بدهد و بگوید که چرا وقتی میراشرافی در رادیو اعلان کرد. «مصدق را باید کشت، حضرت آیت الله کاشانی با ما هستند» دروغ گفته و چون فرزندش اعلامیه جمعیت مسلمانان مبارز را خوانده، مردم دروغ میراشرافی را باور کردند؟

اگر آقای بهنود به مصاحبه آیت الله کاشانی با خبرنگار «اخبار الیوم» که ۲۶ روز بعد از کودتا در مورد مجازات مصدق که در کیهان ۲۳ شهریور ۱۳۳۲ درج گردیده است و کمی قبل در همین نوشته آورده شد، مراجعه می کرد، می دانست که نظر آیت الله کاشانی و میراشرافی در مورد مصدق و کودتا و مجازات مصدق یکی است.

آیت الله کاشانی در باره مجازات مصدق نظر خود را اینطور به مخبر اخبار الیوم شرح داد:

«طبق شرع شریف اسلام مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی کشورش در جهاد خیانت کند مرگ است» این همان است که میراشرافی گفته: «مصدق را باید کشت و حضرت آیت الله کاشانی با ماست»

افسوس که اینگونه افراد با چه قیمت ارزانی و به چه جعلیاتی که اظهر من الشمس است خود را می‌فروشند و از این حقیقت غافلند که طلا و زر ناب با آلوده کردنش خراب نمی‌شود، چون خود سنگ محک است. قائم‌مقام، امیرکبیر، مصدق خود محک سنجش هستند و با اینان عیار دیگران در آزادی، استقلال و میهن دوستی مشخص می‌شود.

قابل توجه خوانندگان محترم:

در ذیل نقد و نظر "دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران"، بجز بخش‌هایی که مستقیم از کتاب «گروگان‌گیری و جانشینان انقلاب» نقل شده است را مطالعه خواهید فرمود!

بسمه تعالی

جناب آقای / سرکار خانم.....

باسلام و احترام، دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران در بخش تلخیص و نقد و بررسی کتب تاریخی، گزیده‌ای از کتاب «گروگان‌گیری و جانشینان انقلاب» را تقدیم حضور می‌نماید.

این کتاب توسط آقای محمد جعفری در لندن به نگارش درآمده و در آلمان توسط انتشارات «برزاوند» در تیرماه ۱۳۸۶ چاپ و منتشر شده است.

مؤلف در مقدمه‌ای بر کتاب می‌نویسد: «نظر به اینکه متأسفانه هنوز هیچکدام از گروگان‌گیرهای اصلی نه تنها حاضر نشده‌اند مسئله گروگان‌گیری و تبعات آن را صادقانه، همانطوری که واقع شده است، برای نسل حاضر و نسل‌های آینده توضیح دهند... این امر مرا بر آن داشت که به تألیف و تحریر کتاب حاضر دست بزنم بدین امید که نسل حاضر و نسل‌های آینده دریابند که با دست خودیها، چه بلایی بر سر کشور آمده است و چگونه خودیها عامل اجرای منویات آمریکا شده‌اند... محمد جعفری لندن ۴ تیر ۸۶ (۲۵ جون ۲۰۰۷)»

چنین ادعایی در حالی صورت می‌گیرد که خانم معصومه ابتکار در سال ۲۰۰۰ میلادی روایت خود را از تسخیر سفارت آمریکا تحت عنوان «تیک‌آور این تهران» توسط انتشارات «تالون بوکز» در کانادا به چاپ رساند و ترجمه فارسی این کتاب نیز در سال ۱۳۷۹ در تهران توسط انتشارات اطلاعات به زیور طبع آراسته شد. خانم ابتکار که از فعالین جمع دانشجویان تسخیر کننده سفارت بود، به نام مری یا همان مریم شناخته می‌شد و چون مسلط به زبان انگلیسی بود اشراف کاملی بر امور داخلی و بین‌المللی این رخداد داشت، اما ظاهراً از آنجا که این کتاب پاسخگوی تمایلات و انگیزه‌های سیاسی آقای جعفری نبوده، کاملاً نادیده گرفته شده است.

کتاب گروگان‌گیری و جانشینان انقلاب از ۹ فصل تشکیل شده و دارای ۴۳۶ صفحه است. امید آنکه گزیده حاضر از اثر مزبور بتواند شما را با کلیات و محتوای آن آشنا سازد.

زندگینامه

محمد جعفری که در زمره افراد بسیار نزدیک به آقای ابوالحسن بنی‌صدر تعریف می‌شود، بلافاصله بعد از تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان مسلمانان پیرو خط امام رسماً به عنوان نماینده ایشان در سفارت مستقر شد. جعفری که یکی از عناصر فعال روزنامه انقلاب اسلامی بود در دوران ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر و انتصاب آقای نوبی به ریاست کل بانک مرکزی، جایگزین ایشان به عنوان سردبیر این روزنامه شد. بعد از پیوند مجاهدین خلق با جریان روزنامه انقلاب اسلامی و شورش مسلحانه در ۳۰ خرداد ۶۰ و مخفی شدن بنی‌صدر، جعفری دستگیر و برای مدتی زندانی گردید. وی پس از آزادی از زندان به انگلیس رفت و در آنجا پناهنده شد.

نقد و نظر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

بعد از گذشت نزدیک به سه دهه از اشغال سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان، هر زمان سخن از این اقدام به میان می‌آید بلافاصله رسانه‌های غربی مسئله نقض ضوابط و مقررات بین‌المللی را مطرح می‌سازند. گاه این وجه حرکت اعتراضی دانشجویان به گونه‌ای پررنگ می‌شود که بر سایر ابعاد این ماجرا سایه می‌اندازد؛ براساس تبیین وسائل ارتباط جمعی اروپا و آمریکا، گویی عده‌ای دانشجویان از روی فکر و اندیشه و پایبندی به عرق ملی، بلکه صرفاً از سر ماجراجویی به چنین اقدامی دست زدند و هیچ واقعیتی قبل و بعد از این رخداد حکایت از قانون‌شکنی‌هایی به مراتب وسیع‌تر و گسترده‌تر نمی‌کند؛ در حالی‌که اگر حساسیت دانشجویان را به عنوان بخشی از افشار ملت ایران در قبال سرنوشت کشور خویش در تسخیر سفارت آمریکا غیرقانونی بخوانیم، قانون‌شکنی‌های واشنگتن را به عنوان یک دولت، بویژه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، چه می‌توانیم بنامیم؟ آمریکا بعد از براندازی دولت قانونی ملت ایران از طریق دخالت مستقیم، به حرکت‌های مداخله جویانه‌اش در شئون مختلف جامعه ایران، ابعاد بسیار متنوع و آشکاری داد تا حدی که حتی خیزش سراسری ملت علیه دخالت بیگانه در سرنوشت خود نتوانست به این روند تلخ پایان بخشد. البته تصور عموم ایرانیان بر آن بود که برخورد بزرگوارانه با آمریکایی‌ها، موجب خواهد شد که آنها از کردار خویش شرم‌منده و نادم شوند و دور جدیدی از روابط بین دو کشور با به رسمیت شناخته شدن استقلال ایران شکل گیرد، اما به گواه واقعیت‌هایی که از روز ۲۲ بهمن ۵۷ این ملت به پا خاسته با آن مواجه شد، چنین تصویری بسیار خوشبینانه بود؛ غائله کردستان با شایعه تخلیه ذخیره گندم استان از این روز آغاز شد. شبکه مهره‌های باسابقه ساواک و عناصر محلی که سالها در خدمت آن بودند (همچون شیخ عزالدین حسینی) و طیفی از افسران فراری ارتش شاهنشاهی با لباس معوض کردی به ایجاد نگرانی پرداختند. در مقابل، حتی سفرهای متعدد شخصیت‌های مبارزی چون آیت‌الله طالقانی نتوانست از التهابات بکاهد؛ زیرا هدف، خلع سلاح ارتش و تسخیر پادگان‌ها بر اساس یک سناریوی هدایت شده بود. ناامنی‌هایی هدفمند به این ترتیب سراسر کشور را فراگرفت؛ ده‌ها حزب سیاسی جدید از زمین رویدند و با ارگان‌های رسانه‌ای خود به صراحت از آشوب‌سازان و طراحان شعارهای تجزیه‌طلبانه در مناطق مختلف حمایت کردند. این فقط آیت‌الله طالقانی نبود که این غائله‌ها را مربوط به تحرکات آمریکا و تربیت شدگانش می‌دانست، بلکه در ایران اکثر مردم عقیده داشتند که عرب زبانان خوزستان، بلوچ‌های سیستان و بلوچستان، ترکمن‌های گرگان، آذری‌های آذربایجان و... توسط قدرتی که بیشترین لطمه را از استقلال این مرز و بوم می‌دید به وادی ناآرامی و آشوب کشانده شدند. خانم معصومه ابتکار - یکی از دانشجویان فعال در تسخیر سفارت آمریکا- در این زمینه می‌نویسد: «ایران پیش از آن، دوران تلخی را از سر گذرانده بود. در مرداد ۱۳۳۲، کودتایی که توسط سازمان سیا طراحی شد، دولت دکتر مصدق را سرنگون کرد، شاه را به قدرت بازگرداند و امید به ایجاد یک نظام دموکراتیک مستقل را یکسره از میان برد. برای استقلال واقعی باید بهای سنگینی می‌پرداختیم. احساس نیرومند عشق و علاقه به ارزش‌های انقلاب و نیز ایران به عنوان سرزمین مادری، و به ملتی آزاد، قلب و ذهن ما را پر کرده بود. مطالعه تاریخ کشورمان به ما نشان می‌داد که باید به سرعت عمل کنیم. گرایش لجوجانه و قلدربانانه دولت آمریکا در مواجهه با انقلاب اسلامی این مسئله را روشن ساخته بود که گزینه‌های چندانی نداریم» (تسخیر، معصومه ابتکار، مترجم فریبا ابتهاج شیرازی، انتشارات مؤسسه اطلاعات، چاپ اول ۷۹، ص ۶۵)

«همه در این اندیشه بودیم که با پذیرش شاه در آمریکا، شمارش معکوس برای کودتای دیگری آغاز شده است. دوباره به همان سرنوشت دچار می‌شدیم و این بار دیگر بازگشتی در کار نبود. باید این روند بازگشت ناپذیر را معکوس می‌کردیم.» (همان، ص ۶۶)

آیا این گونه تحلیل دانشجویان در سال ۵۸ از رخداد‌های اطرافشان غلط بود؟ از آنجا که آمریکا با توسل به ترفندهای مختلف یکبار نهضت ملی شدن صنعت نفت ملت ایران را به شکست کشانده بود

منطق حکم می‌کرد که بعد از بهمن ۵۷ هر نوع تحرکی با محوریت آمریکا با حساسیت بالایی رصد شود تا بار دیگر کودتایی سرنوشت استقلال این سرزمین را با چالش مواجه نسازد. دستکم در شرایط کنونی که خاطرات بسیاری از افراد وابسته به آمریکا که از قضا در کودتای ۱۳۳۲ نیز نقش داشتند منتشر شده است می‌توان تیزبینی جنبش دانشجویان را قبل از ۱۳ آبان ۵۸ محک زد. برای نمونه شعبان جعفری در پاسخ به سئوالاتی در مورد تحرکاتی با محوریت آمریکا مبنی بر این‌که: «بعد از انقلاب مدتی هم به ترکیه رفتید؟ آنجا چکار می‌کردید؟ می‌گوید: «تو آمریکا بودم که برام از طرف [ارتشبد بهرام] آریانا خدا بیامرز پیغوم آوردن که برم ترکیه با همام کار داره. رفتم ترکیه و باهاش مدتی همکاری کردم... بعدش می‌رفتیم از میر و اونجاها و برمی‌گشتیم. به خونه‌ای برای ما گرفتن بودن دیگه... سپهبد [حمید] امیری بود، سرهنگ امیر نور بود که اینجا مرد و به چند تا از افسرای گارد بودن و خلاصه. بعد این افسرا یواش یواش میومدن از اینور اونور. اینارو می‌خواستن میومدن، خدمت شما عرض کنم که، جا بهشون میدادن و اینا. ظهram، به حساب با کامیون غذا درست می‌کردن و به خونه‌هاشون میدادن، خیلی راه افتاده بودن. تیمسار [عبدی] مینوسیهر اونجا بود که میره با گشتاسب پسر آریانا کشتی تیرزین مال ایرانو رو آب می‌گیرن میان و خلاصه شلوغی راه انداختن به چند تا از این پاسدار ماسدارام تو رضائیه به دست اینا کشته میشن... آریانا دو تا نامه به من داد که برم اسرائیل یکی رو بدم به اسحق رابین، یکی بدم به غوری نرگس. آهان! به کاغذم داد گفت: «برو پیش راد.» راد رو می‌شناسین؟ همونکه خونه‌اش عین کاخ سفیده؟... (س:) اگر ارتشبد آریانا آنجا سپاهی یا گروهی داشت، چند نفر بودند؟ می‌گفتن چند هزار نفر.» (خاطرات شعبان جعفری، به کوشش هما سرشار، نشر آبی، سال ۸۱، صص ۵-۲۵۴)

همین میزان نیرو را پالیزبان در مرزهای مشترک عراق و ایران گرد آورده بود. این جماعت حتی نیروهای جهاد سازندگی را که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برای جبران عقب‌ماندگی‌های روستاییان به یاری آنها می‌شتافتند به اسارت درمی‌آوردند و به طرز فجیعی به شهادت می‌رساندند؛ البته تجمع این میزان نیرو بدون شک، فقط به منظور شرارت نبود؛ زیرا مأموریت ناامن ساختن داخل کشور را گروهک‌های متنوع داخلی برعهده داشتند، اما گویای این مسئله بود که تجمع چند هزار نیروی نظامی در چندین نقطه مرزی و فعالیت گسترده کشورهای چون اسرائیل که در کودتای ۲۸ مرداد نیز نقش داشتند و تحرکات عواملی بومی چون شعبان بی‌مخ، نمی‌تواند بدون هماهنگی با آمریکا صورت گیرد. در این میان آنچه می‌توانست اثری مضاعفی به نیروهای طرفدار سلطنت بدهد اعلام پشتیبانی آشکار واشنگتن از محمدرضا پهلوی بود. در این دوران این شائبه میان درباریان و افسران وفادار به دیکتاتوری ایجاد شده بود که پهلوی‌ها به مانند گذشته از حمایت سیاسی غرب برخوردار نیستند و همین امر موجبات سردرگمی آنها را فراهم آورده بود. آوردن محمدرضا پهلوی به آمریکا به بهانه معالجه، روحیه مضاعفی به شعبان جعفری‌ها و ساواکی‌های فراری می‌داد؛ لذا با وجود این‌که عواقب ادامه حمایت آشکار واشنگتن از دیکتاتور قابل پیش‌بینی بود، کاخ سفید در نهایت به منظور ایجاد انسجام بیشتر بین نیروهایی که داخل و خارج از ایران گرد آمده بودند، محمدرضا پهلوی را به آمریکا انتقال داد. پیام چنین اقدامی برای وابستگان و تربیت شدگان واشنگتن در ایران کاملاً روشن بود و انگیزه ویژه‌ای به آنها برای گرد آمدن در پاکستان، عراق، ترکیه و... می‌داد. در چنین شرایطی وظیفه دلسوزان به این مرز و بوم چه بود؟ با لحاظ این‌که هر نوع تعللی در دفاع از استقلال کشور نابخشودنی است، چنان‌که امروز نیروهای تحصیل‌کرده در دهه ۳۰ به دلیل نداشتن واکنش لازم برای خنثی‌سازی کودتای ۲۸ مرداد مورد سرزنش‌اند و از نگاه همه آگاهان به تاریخ معاصر این غفلت موجب شد بیگانه برای ربع قرن مجدداً بر همه شئون اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی ملت ایران مسلط شود. بدون شک اگر در سال ۵۸ نیز افشار دانشگاهی و پیشتاز غفلت می‌کردند همواره از سوی نسل‌های آتی مورد پرسش واقع می‌شدند. به صورت منطقی هیچ چیز برای ملت‌ها مهمتر از استقلال و حفظ هویت نیست. در شرایطی که به احتمال قوی این سرمایه در خطر واقع می‌شود آیا به بهانه نقض قوانینی که خود مبدع آنیم می‌توان مانع دفاع از استقلال شد؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توانیم با این استدلال که ورود دانشجویان به سفارت آمریکا غیرقانونی و مغایر با مقررات بین‌المللی بود، حساسیت‌های مردمی قابل تحسین در قبال استقلال کشور را تخطئه کنیم؟ کتاب «گروگان‌گیری و جانشینان انقلاب» در این زمینه پاسخ روشنی برای ارائه ندارد و دچار سردرگمی محسوس است.

نویسنده این اثر، یعنی آقای جعفری، گاهی دانشجویان را در معرض به کانون فتنه‌ها علیه استقلال ملت ایران، محق می‌داند و گاه آنان را به دلیل نقض قوانین بین‌المللی به شدت مورد سرزنش قرار می‌دهد. البته آنچه موجب شده است که آقای جعفری به عنوان سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی نتواند

موضع روشن و دقیقی در برابر تحولات سیاسی سالهای ۵۷ تا ۶۰ داشته باشد، در هم آمیختن موضوعات مختلف با یکدیگر است، به ویژه این که این تحولات سرانجام به پیوند خوردن آقای بنی‌صدر با مجاهدین خلق و خارج شدنش از طیف پایبند به مصالح ملی منجر شد. این درهم آمیختگی سیاسی اکنون نویسنده محترم را در مقام روایتگر آن دوران دچار نوعی آشفتگی می‌کند؛ از این رو خواننده نه تنها اثر را روشن‌تر تاریخ معاصر نمی‌بیند، بلکه حب و بعضی‌ها را حاکم بر روایتگری رخدادهای این سال‌های پر فراز و نشیب می‌یابد. آقای جعفری هنگام انعکاس دادن مواضع آن روز خود و آقای بنی‌صدر، حرکت دانشجویان را اقدامی قابل تکریم قلمداد می‌کند. اما هرگاه موضع امروز خود و طیف روزنامه انقلاب اسلامی را بازتاب می‌دهد، دشمنی و عداوت بر همه چیز حتی مصالح ملی و واقعیت‌های قابل تکریم تاریخی سایه می‌افکند. برای نمونه، موضع آن روز آقای بنی‌صدر را در مورد این که ملت‌ها حق دارند به هر قیمتی از استقلال خود دفاع کنند در نامه ایشان به رئیس مجمع عمومی سازمان ملل این گونه می‌خوانیم: «... آقای رئیس، شما نیز چون ما می‌دانید که اگر سفارت ایران در آمریکا یک از هزار مداخله روزمره سفارت آمریکا در ایران را می‌کرد مردم آمریکا بخود حق می‌دادند آن سفارت را با خاک برابر کنند و همین دستگاه تبلیغاتی شب و روز به ستایش آمریکاییان مشغول می‌شدند و شگفتی می‌آفریند که این ملت تا کجا نگران استقلال و شخصیت‌های خویش است. و تردید ندارم که شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز بر ضد این اقدام قطعنامه صادر نمی‌کرد...» (ص ۱۱۰) تأیید و تکریم حرکت دانشجویان از سوی روزنامه انقلاب اسلامی به حدی است که آقای بنی‌صدر به پیروی از حرکت امام- که بعد از مشخص شدن میزان دخالت‌های آمریکا در آشوب‌های داخلی، آقای خوئینی‌ها را به عنوان نماینده خود در میان دانشجویان انتخاب کرد- طی حکمی آقای جعفری را رابط خود با دانشجویان تعیین می‌نماید: «متن حکم آقای بنی‌صدر بدین شرح است: برادران عزیزم آقای محمد جعفری معرفی می‌شود که دائم با شما در تماس باشد و هر وقت مطلبی بود که لازم دیدید اینجانب از آن آگاه گردم با ایشان در میان بگذارید. البته ترتیبی داده شود که ایشان تلفنی در دسترس داشته باشند که هر وقت کاری بود وسیله ایشان به اطلاع شما برسد. ابوالحسن بنی‌صدر ۵۸/۸/۲۸» (ص ۱۰۴) علی‌القاعده آقای جعفری در آن روزها نه تنها حرکت دانشجویان را نقض قوانین بین‌المللی و منفی نمی‌دانست بلکه از این رو که فتنه‌های آمریکا را خنثی ساخت به شدت مورد تکریم قرار داد؛ لذا با این حکم به جمع دانشجویان پیوست و در روابط عمومی ایجاد شده توسط آنها در سفارت مستقر شد. وی همچنین در فراز دیگری به این امر معترف است که حرکت تسخیر سفارت موجب افشای مداخلات آمریکا شد: «با توجه به پیروزی و انقراض رژیم سلطنتی در ایران و استقرار رژیم جمهوری، کشور در شرایط انقلابی ویژه‌ای به سر می‌برد و حکومت انقلابی خواستار برگرداندن شاه فراری برای محاکمه در کشور بود، در چنین حالتی آمریکا به شاه پناه داده و ظاهراً دانشجویان در اعتراض به پناه دادن شاه دست به اشغال سفارت می‌زنند. این مسئله که در ابتدا زمینه‌ای مساعد برای مطرح کردن مداخلات آمریکا در ایران و جنایات شاه و رژیمش برای افکار عمومی جهان فراهم آورده بود و آمریکا، در قبال حل مسئله گروگان‌گیری حاضر به دادن امتیازهای مهمی به ایران شد اما نظر به اینکه قرار بوده که رژیم دیکتاتوری و ناتوان ایران در مورد هر مسئله‌ای که می‌شود گره آن را با دست باز کرد، آنرا با دندان باز کند، دست به بازی‌های مختلف زده شد تا مسئله‌ای که در ابتدا دارای نکات مثبتی برای کشور بود به یک غده سرطان‌مانند علیه کشور تبدیل گردد.» (ص ۵۷)

این گونه که در این فراز آقای جعفری بیان می‌دارد تسخیر سفارت آمریکا به عنوان کانون هماهنگی همه حرکت‌های ضد ایرانی، مثبت بوده، البته ایشان در ادامه به نوع حل و فصل مسئله گروگان‌ها معترض است که این نکته‌ای درخور تأمل است و به دلایل آن در ادامه خواهیم پرداخت.

اگر حرکت دانشجویان توانست مصالح ملی و در رأس همه استقلال را تأمین نماید و بدین جهت آقای بنی‌صدر نیز همچون سایر احاد جامعه نه تنها از این اقدام دفاع کرد، بلکه نماینده‌ای از سوی خود برای استقرار در سفارت تعیین نمود، چرا از سوی نویسنده در موضعی متعارض، تأیید امام از دانشجویان مورد حمله قرار می‌گیرد: «البته از رهبری نظیر آقای خمینی که انقلاب به آن شکوهمندی که همه ملت در آن شرکت داشته و ریشه بنیاد سلطنت ۲۵۰۰ ساله را در ایران کند با گروگان گرفتن ۵۰ کارمند سفارت که بر اساس میثاق‌های بین‌المللی، مصونیت سیاسی دارند و با اجازه دولت در داخل کشور هستند و سهل و ساده می‌شود آنها را گروگان گرفت، «آنرا انقلابی بزرگتر از انقلاب اول خواند» که توهین به کشور و ملت است، چنین اعمالی غیرممکن نبود. اما آنچه مایه شگفتی است، اینست که

آزادی خواهان، ملی‌ها، ملی مذهبی‌ها با تجربه کردن چنین اعمالی از خمینی و روحانیون به خود نمی‌آمدند.» (ص ۱۲۸)

پاسخ این تناقض را می‌بایست در عداوت‌های سیاسی امروز آقای جعفری با شخصیت‌های مؤثر در آن دوران جستجو کرد. باید اذعان داشت این‌گونه رویکرد به موضوعات تاریخی نه تنها کارگشا نیست، بلکه بیش از دیگران شخص راوی را گرفتار کلافی سردرگم می‌کند که رهایی از آن به سهولت ممکن نیست. هنگامی روایتگری‌های جعفری از جریان گروگان‌گیری، ارزش تاریخی می‌یافت که مواضع ایشان و جریان روزنامه انقلاب اسلامی در زمان وقوع آن حادثه تاریخی کاملاً روشن و شفاف بیان می‌شد و در صورت تغییر دیدگاه آن روز بنا به دلایل و یافته‌هایی، علل آن به اطلاع خواننده می‌رسید. اما آنچه پیش روی خواننده قرار گرفته روشن نمی‌سازد چرا در فرازی حرکت دانشجویان به حدی قابل دفاع است که نویسنده سعی می‌کند خود را به آن نزدیک سازد و در فرازی دیگر موضوع نقض قوانین بین‌المللی آن چنان پررنگ می‌شود که در سایه آن تأیید امام از دانشجویان زیر سوال می‌رود. آیا آقای جعفری به عنوان سردبیر یک روزنامه بعدها متوجه می‌شود که حرکت دانشجویان چنین تبعاتی نیز داشته است یا این‌که یافته‌های جدید ایشان این موضوع را که سفارت آمریکا کانون همه تحرکات برای انجام کودتایی در سال ۵۸ بوده نمی‌کند؟ در هر صورت خواننده اثر انتظار دارد علت این تغییر فاحش نظرات را دریابد. به ویژه این‌که آقای جعفری از این تغییر نظرات به مناسبت‌های مختلف بهره می‌گیرد. دستکم براساس روایت صاحب اثر، ارتباط دانشجویان معترض به عملکرد آمریکا با آقای بنی‌صدر به حدی خوب بوده که در مورد تصمیم خود با ایشان مشورت کرده بودند: «شب قبل از اشغال سفارت آمریکا، اینجانب در منزل بهجت خانم، خواهر آقای بنی‌صدر با عده‌ای از دوستان جمع بودیم. به آقای بنی‌صدر تلفن شد، اینکه چه کسی آن شب تلفن کرد را از یاد برده‌ام، اما وی یکی از بچه‌های گروگانگیر بود. به آقای بنی‌صدر اطلاع داد که عده‌ای از دوستان دانشجویان پیرو خط امام قصد دارند سفارت آمریکا را به اشغال خود درآورند و در مورد این عمل نظر آقای بنی‌صدر را جویا شد...» (ص ۷۸) البته آقای جعفری بلافاصله مدعی است که آقای بنی‌صدر با تصمیم دانشجویان مخالفت نمود، اما با توجه به تأییدهای بعدی و این‌که بلافاصله برای همراهی با دانشجویان ایشان به سفارت می‌رود این ادعا مورد تردید قرار می‌گیرد: «وی [بنی‌صدر] قبل از منصوب شدن به سرپرستی وزارت خارجه هنگام غروب به سفارت آمریکا رفت و با رهبران گروگانگیر در اطراف و جوانب مختلف مسئله با آنها به بحث و گفتگو پرداخت. اینجانب و آقای مصطفی انتظاریون نیز در این دیدار همراه آقای بنی‌صدر بودیم. ظاهراً از بحث و گفتگوها چنین استنباط می‌شد که پذیرفته‌اند با فشار بر آمریکا و گرفتن امتیازات و شناختن استقلال کامل انقلاب و مداخله نکردن در امور ایران و کمک نکردن به ضدانقلاب و استرداد شاه و یا حداقل بیرون کردن شاه از آمریکا، گروگان‌گیری را خاتمه دهند.» (ص ۹۸) بر اساس این روایت، آقای بنی‌صدر قبل از این‌که حتی مسئولیت رسمی پیدا کند نه تنها با حضور خود در جمع دانشجویان حرکت آنها را تأیید می‌نماید بلکه بر تک‌تک دلایل اشغال سفارت نیز صحه می‌گذارد، اما بعدها بین دانشجویان و آقای بنی‌صدر بر سر نحوه آزادی گروگان‌ها اختلاف بروز می‌کند. بدون این‌که در این مقطع از بحث بخواهیم متعرض جزئیات این تفاوت دیدگاه شویم بر این نکته تأکید می‌کنیم که برخلاف ادعای آقای جعفری دانشجویان نه تنها با حزب جمهوری اسلامی ارتباطی نداشتند بلکه بعکس با آن در تقابل هم بودند. ابراهیم اصغرزاده یکی از دانشجویان در این زمینه در مصاحبه اخیر خود می‌گوید: «ما با حزب جمهوری مرزبندی داشتیم» (هفته‌نامه شهروند امروز شماره ۵۴، تاریخ ۸۶/۸/۱۳) بنابراین طرح این ادعا از جانب آقای جعفری که دانشجویان با هدایت حزب جمهوری اسلامی برای کنار گذاشتن ملیون به چنین اقدامی دست زده بودند کاملاً عاری از حقیقت است و وی صرفاً برای توجیه اختلافاتی که بعداً بین آقای بنی‌صدر و دانشجویان بروز می‌کند به این سوژه تمسک می‌جوید که خود تناقضی غیرقابل هضم‌تر برای خواننده می‌آفریند: «اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام که موجب انسداد دارائی‌های کشور، تحریم اقتصادی، انزوای کامل سیاسی، تجاوز نظامی عراق به ایران و امضای قرارداد اسارت‌بار الجزایر گردید، از امهات رویدادهای پس از انقلاب محسوب می‌شود. کسانی که دست به این کار خیانت‌آمیز زدند، آگاه و یا ناآگاه در خدمت استبداد ولایت مطلقه و بیگانگان درآمدند و بمثابه عصای دست آقای خمینی در حذف روشنفکران، ملیون، آزادیخواهان و استقرار و تحکیم دیکتاتوری ولایت فقیه عمل کردند. بعضی را عقیده بر این است که این حادثه مستقیم و یا غیرمستقیم دست پخت خود آمریکایی‌ها و بدست عوامل آنها طراحی و اجرائی آن غیرمستقیم بدست عده‌ای دانشجو واگذار گردیده است. دیگران بر این باورند که این حادثه اتفاقی و ناگهانی از مغز چند دانشجو تراوش کرده و بلافاصله به اجرا گذاشته شده و قصد اولیه آنها نیز رسیدن به برخی اهداف

سیاسی بوده است... هر دو دسته قرائن، شواهد و دلایلی را دال بر اثبات نظریه خود ارائه می‌دهند ولی هر دو دسته امروز، در یک چیز متفق‌القولند که برخلاف آقای خمینی که آنرا انقلابی بزرگتر از انقلاب اول نامید، عمل گروگان‌گیری بقول آقای خاتمی یک عمل احساسی و شتابزده بود.» (ص ۵۵)

این تحلیل از وضعیت دانشجویان که مربوط به دوران تقابل آنان با آقای بنی‌صدر است هم به لحاظ شکلی ایراد دارد و هم به لحاظ محتوایی. در این فراز اولاً سه نگاه و تحلیل از عملکرد دانشجویان مطرح شده و نه دو نگاه (دانشجویان آلت دست روحانیون شده، دانشجویان آلت دست آمریکا شده، دانشجویانی که ناگهانی چیزی به ذهنشان رسیده و وارد عمل شده‌اند) ثانیاً احتمالات دیگری نیز در مورد عملکرد دانشجویان دستکم براساس مطالب دیگر آقای جعفری وجود دارد از جمله این‌که دانشجویان بعد از مطالعه در مسائل جاری کشور به این نتیجه رسیدند که همه فتنه‌ها و آشوب‌ها به نوعی به آمریکایی‌ها مرتبط می‌شود و برای اجرای تصمیم خود حتی با افرادی چون آقای بنی‌صدر هم مشورت می‌کنند. ثالثاً اگر کسی معتقد بوده که دانشجویان آلت دست آمریکایی‌ها بودند آیا امروز به این جمع‌بندی می‌رسد که آنها احساسی و شتابزده عمل کرده‌اند؟ زیرا در امر آلت دست بودن، احساسی و شتابزده عمل کردن دیگر معنی نمی‌دهد؛ چراکه ماهیت در خدمت بیگانه بودن چه به صورت شتابزده و چه با تأمل یکی است.

اما در مورد احتمالاتی که به صورت مخدوش مطرح می‌شود: ۱- دانشجویان با این اقدام در خدمت حذف روشنفکران قرار گرفتند و اصولاً تسخیر سفارت آمریکا برای ضربه زدن به ملیون بود؛ «با غمض عین آقای خمینی، هر روز، هر شخص و یا گروهی را که قصد حذف‌شان را از صحنه سیاسی کشور داشتند، یا افشای سندی مردم را علیه آنها بسیج می‌کردند و بدین طریق هم در تحمق توده مردم می‌کوشیدند و هم آنها را متهم و بی‌حیثیت می‌کردند و بالاجبار از صحنه حذف می‌شدند. خیلی بعید به نظر می‌رسد که آقای خمینی نمی‌دانسته است؛ که این عمل دانشجویان مخالف تمام موازین بین‌المللی و میثاق‌های امضاء شده از طرف جامعه بین‌المللی و از جمله ایران است و یا اشغال سفارت کشوری و به گروگان گرفتن اعضای آن، تجاوز به خاک آن کشور محسوب می‌شود و این عمل عواقبی از جانب خود آن کشور و جامعه بین‌الملل در بر خواهد داشت و به گروگان گرفتن کارکنان سفارت به هر دلیل، خلاف حقوق بین‌الملل و میثاق امضاء شده مابین دولت‌ها در این رابطه است.» (ص ۵۶) آقای جعفری وقتی قصد دارد خصومت خود را با امام توجیه کند! این مسئله را به فراموشی می‌سپارد که شخص ایشان و آقای بنی‌صدر در آن مقطع معتقد بودند در حالی‌که آمریکا می‌رفت تا استقلال کشور را به مخاطره اندازد و کودتای دیگری را سامان دهد نه تنها نقض این‌گونه مقررات بلامانع می‌نمود، بلکه این حساسیت دانشجویان نسبت به استقلال کشور قابل تحسین نیز بود؛ لذا نگاهی را به دانشجویان ۱۸۰ درجه تغییر می‌دهد و ضمن خیانت خواندن تسخیر سفارت، آنان را عامل عینیت بخشیدن ضدیت امام با ملیون معرفی می‌نماید. در این ادعا نویسنده محترم با دو واقعیت تاریخی مواجه است که می‌بایست از پیش رو بردارد؛ اول این‌که امام نه تنها نگاه صنفی به فشر روحانی نداشتند، بلکه تأکید ویژه‌ای بر به کارگیری شخصیت‌های غیر روحانی در مناصب اجرایی می‌کردند و ایجاد محدودیت برای شخصیت‌های روحانی حتی بعضاً موجب دلگرمی غیر روحانیون به ایشان می‌شد، اما آقای جعفری برای مستند ساختن ادعای خویش نسبت‌های کاملاً خلاف واقع به رهبر انقلاب اسلامی می‌دهد که از آن جمله است: «از نظر آقای خمینی و هسته اولیه روحانی شورای انقلاب، اعضای شورای انقلاب: ۱- نایب‌ستی از شورای جبهه ملی باشند ۲- نایب‌ستی از طرفداران دکتر مصدق باشند...» (ص ۶)، «تشکیل شورای انقلاب از آیت‌الله طالقانی از جمله به علت این‌که وی عضو شورای جبهه ملی است، مخفی نگاه داشته شده بود.» (ص ۵) و...

این ادعاها حتی براساس آنچه در این اثر آمده نقض می‌شود. برای نمونه، آقای بنی‌صدر عضو جبهه ملی سوم بود و به عضویت شورای انقلاب درآمد. آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی و دکتر شیبانی هکذا؛ بنابراین تلاش آقای جعفری برای ارائه چهره‌ای صنف‌گرا از امام به هیچ‌وجه با واقعیت‌های تاریخی تطبیق ندارد. دکتر سنجابی به عنوان دبیرکل جبهه ملی در این زمینه می‌گوید: «در همین روزها بعضی از روحانیون درجه اول از طرف آقای آیت‌الله خمینی متناوباً با من ملاقات می‌کردند و آنها سه نفر آقایان بهشتی و مطهری و منتظری بودند. مذاکرات آنها با من بر این اساس بود که من عضویت شورای انقلاب را که در شرف تشکیل بود قبول کنم... به من تلویحاً پیشنهاد کردند که ریاست شورا را عهده‌دار بشوم.» (خاطرات سیاسی دکتر کریم‌سنجابی به کوشش طرح تاریخ شفاهی هاروارد، انتشارات صدای معاصر،

سال ۸۱، ص ۲۴۸) آقای سنجابی در فرازی دیگر مدعی است: «مدتی جلوتر یا عقب‌تر، برای اینکه تواریخ وقایع کاملاً در نظر من نیست، یک نفر از دوستان ما و از مرتب‌ترین با آقایان روحانیون که مقام دولتی نسبتاً مهمی هم داشت محرمانه به دیدن من آمد و از من خواهش کرد که اسم او را نبرم. او از طرف آیت‌الله خمینی ماموریت داشت و به من گفت: آقا فرموده‌اند آیا شما حاضر هستید که ریاست دولت را قبول کنید؟ در آن موقع اختلاف بین بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی شدت یافته بود. بله که من نخست‌وزیر بشوم.» (همان، ص ۳۷۹)

برخلاف ادعای آقای جعفری، امام از يك نگاه اصولي پيروي مي‌کرد؛ هر كسي با اين نگاه همراه بود، به كار گرفته مي‌شد و هرگز تعلقات غيراصولي مبناي واگذاري مسئوليت به فردي نبود. اگر جبهه ملي در برابر نص قرآن موضع نمي‌گرفت و به مصالح ملي و اعتقادات مردم پاييند مي‌ماند همچنان براي پذيرش مسئوليت مورد رجوع قرار مي‌گرفت؛ بنابراین در مقطع قبل از آبان ۵۸ که هنوز جبهه ملي عليه قانون اسلامي قاصص موضعي نگرفته بود هيچ محدوديتي براي به كارگيري اعضاي آن وجود نداشت، اما در اين ايام موضع‌گيري‌هاي شداد و غلاظ آقای بنی‌صدر عليه دولت موقت قابل تأمل است. وي که خود را براي رياست‌جمهوري آماده مي‌کرد آقای مهندس بازرگان را رقيب جدي مي‌پنداشت؛ لذا به هر مناسبتي، وي را به شدت آماج حملات خويش قرار مي‌داد. البته اين بدان معني نيست که دولت موقت داراي ضعف‌هاي بسياري نبود، اما برخورد رقابت‌گونه طيف روزنامه انقلاب اسلامي مقوله‌اي متمايز از ديگران بود. يكي از دلايل ادعاهاي خلاف واقع آقای جعفری در مورد نوع ارتباط امام با مليون مي‌تواند تلاش جهت تحت‌الشعاع قرار دادن عملکرد آقای بنی‌صدر باشد. البته اين درگيري آن‌چنان پرنرنگ به ثبت رسيده است که با اين شيوه يعني جابجايي واقعيته‌ها، قابل رفع و رجوع نخواهد بود؛ لذا نويسنده محترم به طور مستقيم نيز در مقام توجيه برمي‌آيد: «كساني که آقای بنی‌صدر و يا روزنامه انقلاب اسلامي را موجب تضعيف و يا شكست دولت موقت قلمداد مي‌کنند به نظر مي‌رسد که در فهم ساده دموکراسي مشکل دارند. اگر اينها قبول دارند که دموکراسي و آزادي يعني اينکه موافق و مخالف هر دو باشند و نظرات خودشان را هم ابراز دارند و اگر دولتي و از جمله دولت موقت با مخالفت سياسي سقوط کرده باشد که اين عين دموکراسي است... از همه كساني که از روي غرض، ناآگاهي و يا ساده‌نگري مي‌گويند: «آقای بنی‌صدر يا روزنامه انقلاب اسلامي موجب سقوط دولت موقت شده‌اند، مي‌پرسم مرحوم بازرگان چه عملي را خواست و يا شروع کرد و آقای بنی‌صدر و روزنامه انقلاب اسلامي کمک نکردند و با آن مخالفت کردند؟» (صص ۱۸-۱۹) آقای جعفری در ادامه در اين زمينه مي‌افزايد: «گرچه مرحوم مهندس بازرگان از درج دو نکته ذکر شده، در رابطه با سفر اصفهان و بويراحمد و به ويژه نکته اول ناراضي بودند و به همين علت ما را توبيخ کردند و اجازه ندادند که خبرنگار ما همراه ايشان به الجزاير برود، اما احدي را گمان بر اين نيست که انتقادهايي از اين نوع و يا شديدتر از آن، چه به حق و چه به ناحق، باعث سقوط و يا استعفاي دولتي گردد.» (ص ۲۲)

اما به اعتقاد اعضاي دولت موقت آقای بنی‌صدر خصمانه‌ترين موضع‌گيري‌ها را عليه آقای بازرگان داشته است زيرا همان‌گونه که اشاره شد، به زعم خويش برنامه‌ريزي براي آينده را با موفقيت دولت موقت ناممکن مي‌پنداشت. مهندس علي‌اکبر معين‌فر - عضو شوراي انقلاب و رئيس سازمان برنامه و بودجه دولت موقت - در اين زمينه مي‌گويد: «در خود شوراي انقلاب آقای بنی‌صدر به عنوان يك عامل ضد دولت در همه جا فعاليت مي‌کرد، در هر كجا که به سخنراني مي‌پرداخت احساسات جوانان را نسبت به دولت موقت بيشتتر تحريك مي‌نمود و لذا دولت تثبيت نشده را تضعيف مي‌کرد. او نيز بعدها متوجه اشتباه خود شد. در اينجا يك شوراي انقلاب ناهماهنگ شكل گرفت. روشنفکران عضو شوراي انقلاب براي خود زمينه‌سازي مي‌کنند تا مقامها را در آينده در دست گيرند. در انتخابات رياست‌جمهوري دوره اول ده، بيست نفر از همين روشنفکران مذهبي نامزد هستند. همه در تلاشند که وضعيت بالاتر پيدا کنند. اکثر روحانيان شورا با مهندس بازرگان موافقند و موافق تندروي نيستند.» (سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر غلامعلي صفاريان، انتشارات قلم، چاپ دوم، سال ۸۲، ص ۲۸۴) متأسفانه آقای جعفری براي پنهان کردن واقعيته‌هاي تاريخ، آنچه در مورد جريان روزنامه انقلاب اسلامي صادق بوده را به روحانيون و امام نسبت مي‌دهد به خصوص اين که حتي سرسخت‌ترين دشمنان امام نمي‌توانند ادعا کنند که چنين شخصيتي به دنبال ايجاد موفقيت براي خويش يا به طور صنفي براي روحانيون بوده باشد. براي روشن‌تر شدن اين واقعيته که امام به هيچ وجه به چيزي جز مصالح ملي و رشد مردم نمي‌اندشيدند به ذکر تحليل ايشان از نتيجه انتخابات سال ۶۲ مي‌پردازيم: «مهمان احمدآقا بوديم؛ امام هم شرکت فرمودند. بيشتتر در مورد انتخابات بحث شد. امام فرمودند، بعضي از جاها که ائمه جمعه و روحانيون سرشناس

دخالت کرده‌اند، ناموفق بوده‌اند و این را نشان استقلال فکری مردم می‌دانستند.» (به سوی سرنوشت، کارنامه و خاطرات هاشمی‌رفسنجانی سال ۶۳، به اهتمام محسن هاشمی، دفتر نشر معارف انقلاب، سال ۸۵، ص ۷۰) ایجاد محدودیت برای ائمه جمعه در سراسر کشور در ارتباط با معرفی کانیدا از سوی امام نیز از جمله شاخص‌های روشنی است که ایشان هرگز مصالح صنفی و فردی را دنبال نمی‌کردند.

۲- ادعای این‌که دانشجویان بازیچه آمریکایی‌ها شدند؛ هرچند این ادعا در چندین فراز تکرار شده است، اما آن چنان دور از ذهن است که پرداختن به آن به نوعی ائتلاف وقت تلقی خواهد شد. آیا می‌توان احتمال حتی اندکی برای این ادعا قائل شد که آمریکا بزرگترین تحقیر تاریخ را برای خود رقم بزند؟ اگر تسخیر سفارت آمریکا در یک برنامه کوتاه مدت پیروزی را برای این کشور به ارمغان می‌آورد می‌توانستیم این احتمال را قابل بررسی بپنداریم، اما رسوایی برای بزرگترین قدرت نظامی جهان تا جایی رقم خورد که مجبور شد دست به اقدام نظامی برای پایان دادن به غائله سفارت خود بزند و این اقدام نیز صرفاً بر رسوایی‌هایش افزود. ویلیام سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران در پایان کتاب خود (مأموریت در ایران) در این زمینه می‌نویسد: «... روش سست و بی‌بنیاد حکومت کارتر در سیاست خارجی و اقدامات برژینسکی، که هنوز قادر به درک واقعیت مسائل ایران نبود، که در نوامبر ۱۹۷۹، به گروگان‌گیری اعضای سفارت آمریکا منجر شد و یک دوران تحقیر ملی- که در تاریخ آمریکا نظیر آن دیده نشده است- آغاز گردید...» (خاطرات دو سفیر، مترجم محمود طلوعی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۵، ص ۲۵۵). ضمن این‌که همان‌گونه که اشاره شد، آقای بنی‌صدر قبل از درگیری با دانشجویان بر سر چگونگی پایان دادن به ماجرای سفارت همواره از آنان با احترام یاد می‌کرد و به تحلیل از آنان می‌پرداخت؛ به عبارت دیگر، این احتمال که دانشجویان در جهت اهداف آمریکایی‌ها حرکت کرده باشند از دید طیف روزنامه انقلاب اسلامی در حد صفر بود. برای نمونه، آقای بنی‌صدر در کسوت ریاست‌جمهوری نیز در مصاحبه با لوموند از این جوانان به بزرگی یاد می‌کند و به تعبیری از اقدام آنان تحلیل می‌نماید: «بنی‌صدر همچنین خاطرنشان کرد که او سعی خواهد کرد راه‌حل مصالحه‌آمیزی را به دانشجویان مبارزی که گروگان‌ها را در اختیار دارند بقبولاند، او گفت: «ما هرگز علیه این میهن‌پرستان جوان که صداقت و احساسات انقلابی‌شان تردید ناپذیر است به اعمال خشونت متوسل نخواهیم شد. در صورت اختلاف نظر، من برای متقاعد کردن آنها به قبول نظرم به سفارت آمریکا خواهم رفت.» (بیست و پنج سال در ایران چه گذشت، داود علی بابایی، انتشارات امید فردا، جلد دوم، چاپ اول، سال ۸۳، ص ۷۸)

۳- دانشجویان ناگهان مسئله‌ای به ذهنشان رسیده و علیه سفارت آمریکا وارد عمل شده‌اند؛ این احتمال نیز به دلایل متعددی منتفی است. اولاً آمریکایی‌ها بسیاری از فعالیت‌های خود را علیه انقلاب اسلامی در پوشش گروه‌های چپ مارکسیستی انجام می‌دادند. هرچند ماهیت این گروه‌های چپ‌گرای تجزیه‌طلب کاملاً آمریکایی بود، اما همین ترفند برخی از دانشجویان و حتی سیاستمداران را به لحاظ تشخیص سیاسی دچار مشکل کرده بود. برای نمونه در همان ایام، انجمن‌های دانشجویی دانشگاهی مانند علم و صنعت معتقد بودند برای متوقف شدن فتنه‌ها و آشوب‌آفرینی‌های این گروه‌ها باید سفارت شوروی را مورد تعرض قرار داد. نیفتادن در دام حرکت‌های انحرافی آمریکایی‌ها نشان از مطالعه دقیق تحولات سیاسی و تاریخی، همچنین تیزبینی دانشجویان پیرو خط امام داشت. ثانیاً نوع برنامه‌ریزی تسخیرکنندگان سفارت آمریکا با وجود پیش‌بینی‌های آمریکاییان بعد از انتقال محمدرضا پهلوی به کشورشان حکایت از آمادگی بسیار بالای دانشجویان داشت. ثالثاً علاوه بر این که بعد از تسخیر سفارت اسناد به دست آمده بر صحت تحلیل دانشجویان گواهی می‌دادند، نوع عمل آنها در حالی‌که دولت و تا حد قابل توجهی شورای انقلاب مخالف تسخیر سفارت آمریکا بود نشان از نوعی پختگی سیاسی داشت؛ به عبارت دیگر این دانشجویان افرادی نبودند که بدون مطالعه و برخورداری از تحلیل به یک‌باره به ذهنشان رسیده باشد که به چنین کاری اقدام کنند. به طور کلی آقای جعفری تلاش دارد دانشجویان را بی‌هویت و فاقد درک و فهم سیاسی معرفی کند و در این صورت است که می‌تواند آنها را بازیچه بیگانه یا روحانیون بخواند. اگر دانشجویان آن‌گونه که نویسنده ادعا می‌کند زمینه بازیچه شدن را داشتند چرا آقای بنی‌صدر که با آنها رابطه بسیار صمیمی داشت نتوانست آنها را در خدمت اهداف خود بگیرد. اما روحانیون مؤسس حزب جمهوری که دارای چنین رابطه‌ای نبودند توانستند؟ برخلاف این ادعای غیرمنطقی بر واقعیت، آقای هاشمی به صراحت موضع خویش را اعلام می‌دارد: «در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، من و آیت‌الله خامنه‌ای در مکه بودیم، که خبر تصرف سفارت آمریکا را شب هنگام در پشت‌بام محل اقامتمان، هنگامی که آماده خواب می‌شدیم از رادیو شنیدیم، تعجب کردیم، زیرا انتظار چنین حادثه‌ای را نداشتیم، سیاستمان هم این نبود... یکبار هم که [در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۵۷] گروهی مسلح به سفارت آمریکا

حمله کردند و آنجا را به اشغال درآوردند، از طرف دولت موقت، نماینده‌ای [ابراهیم یزدی]، رفت و مسئله را حل و فصل کرد. بنابراین واضح بود که نه شورای انقلاب و نه دولت موقت تمایلی به چنین اقداماتی نداشتند... اکنون ما در مقابل يك عمل انجام شده‌ای قرار گرفته بودیم». (انقلاب و پیروزی، کارنامه و خاطرات سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ هاشمی‌رفسنجانی، به کوشش عباس بشیری، دفتر نشر معارف انقلاب، سال ۸۳، ص ۳۷۰) البته همان گونه که اشاره شد دانشجویان نیز با حزب جمهوری اسلامی مرزبندی داشتند و این امر به صراحت در خاطرات آقای بنی‌صدر نیز مورد تأکید قرار گرفته است: «ح.ا. در بیانیه دفتر تحکیم وحدت در آن زمان، يك نکته دیگر هم دیده می‌شود... در آن بیانیه اظهار داشتند: «آقای آیت از بنیان حزب جمهوری اسلامی و رئیس بخش سیاسی حزب با يك سری تحلیل‌های ذهن‌گرایانه خویش خیال می‌کند می‌تواند نیروهای متعهد و معتقد به خط امام را به بازی گرفته و با بیهوده‌گویی‌های خود ملت را به تمسخر بکشد.» بنی‌صدر: بله، آنها عموماً مخالف بودند. مطلب این است، اینان که خود را خط امام می‌دانستند به خط ما هم خیلی نزدیک بودند». (درس تجربه، خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهور ایران، به کوشش حمید احمدی، انتشارات انقلاب اسلامی، آبان ۱۳۸۰، آلمان، ص ۲۸۹) همان گونه که اشاره شد، دانشجویان نماینده بنی‌صدر را بدون کمترین مشکلی به درون سفارت می‌پذیرند، اما نماینده شورای انقلاب را که از مؤسسان حزب جمهوری اسلامی بود هرگز به درون سفارت راه نمی‌دهند: «وقتی بچه‌ها سفارت را گرفتند و شورای انقلاب مرحوم باهنر را به عنوان نماینده تعیین کرد اما بچه‌ها او را نپذیرفتند، گفتند اگر سخا بیاید ما با او صحبت می‌کنیم. شورای انقلاب هم پذیرفت که من به عنوان نماینده بروم. من خود هم تعجب کردم و گفتم به این بچه‌ها نباید تسلیم شد.» (سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر غلامعلی صفاریان، گفت‌وگو با مهندس عزت‌الله سخا، شرکت انتشارات قلم، چاپ دوم، ۱۳۸۳، ص ۲۰۲)

بنابراین منابع متعدد و متنوع بر این واقعیت تأکید دارند که دانشجویان روابطی غیرحسنة با حزب جمهوری اسلامی داشتند و دارای همراهی و همفکری روشنی با جریان مقابل حزب بودند و اگر بعدها با آقای بنی‌صدر مشکل پیدا کردند به هیچ وجه به دلیل تحت تأثیر حزب واقع شدن نبود.

اما این که چرا دانشجویان با وجود داشتن روابطی حسنة با جریان روزنامه انقلاب اسلامی در ادامه حضور خود در سفارت آمریکا با آن دچار تقابل شدند بحث مهمی است که می‌تواند برخی ابهامات تاریخی را برطرف سازد.

اولین نکته‌ای که در این زمینه باید یادآور شد برنامه‌ریزی دانشجویان برای يك حرکت اعتراضی کوتاه مدت بود. این واقعیت توسط بسیاری از دانشجویان ابراز شده است، از جمله خانم معصومه ابتکار در این زمینه می‌نویسد: «قرار بود برای کارهای مقدماتی گروه‌هایی تشکیل شود. يك گروه به عنوان متقاضی ویزا وارد سفارت شده، منطقه را شناسایی کرده و نقشه مقدماتی محل ساختمان‌ها و واحدهای داخل مجتمع را تهیه می‌کرد. گروه دیگر از ساختمان‌های بلند خیابان طالقانی و سایر خیابان‌های اطراف مشرف به سفارت نقشه مجتمع را از بالا تهیه می‌کرد. گروه دیگر که کوچک‌تر بود وظیفه تامین غذا و امکانات برای حداکثر سه روز را به عهده داشت. در آن زمان هیچ‌کس خوابش را هم نمی‌دید که اشغال سفارت بیش از این طول بکشد. هدف از این کار قدرت‌نمایی و صدور بیانیه‌ای جسورانه بود.» (تسخیر، معصومه ابتکار، مترجم فریبا ابتهاج شیرازی، انتشارات اطلاعات، سال ۱۳۷۹، ص ۶۹) یا در فرازی دیگری از این کتاب آمده است: «در پایان آن جلسه طولانی که اولین جلسه از جلسات متعدد بعدی بود، کسی پیش‌بینی نمی‌کرد اشغال سفارت بیش از چند روز به طول انجامد.» (همان، ص ۹۶)

یکی از عواملی که موجب شد دانشجویان در سفارت حضور طولانی مدت پیدا کنند توفیق آنان در دستیابی به برخی اسناد بود که بعد از خراب شدن دستگاه خردکن، مأمورین سیا موفق به نابودی آنها نشده بودند. همچنین دانشجویان به سرعت دریافته بودند که می‌توانند برخی اوراق رشته رشته شده را به هم بچسبانند. خانم ابتکار در این زمینه می‌نویسد: «سپس در انتهای کریدور، در فولادی قفل شده دیگری پیدا کردند. آنها بالاخره به قلب ساختمان مرکزی رسیده و به زودی درمی‌یافتند در پشت آن در، ستاد جاسوسی سازمان سیا قرار دارد. جایی که هنوز چند نفر در آنجا پنهان شده و به سرعت سرگرم نابودی هزاران سند بودند. اسنادی که دخالت آمریکایی‌ها را در امور ایران برملا می‌کرد. با وجود این که مأموران امنیتی در آن اتاق تا ساعت دو بعدازظهر مقاومت کرده و حجم زیادی از اسناد را از میان بردند، وقتی بالاخره دانشجویان موفق به ورود شدند فایل‌ها و گاو صندوق‌های دست نخورده به آنها اطمینان

خاطر داد. ملت ایران هنوز به هزاران پرونده دست نخورده دسترسی داشت و به زودی مشخص شد بسیاری از این پرونده‌ها مدرک جرم هستند.» (همان، ص ۸۹)

اسناد به دست آمده موجب شد تا دانشجویان در مقام استفاده از کارمندان سفارت برای گویا سازی آنها برآیند زیرا این اسناد توسط کسانی تهیه شده بود که اکنون عمدتاً در اختیار دانشجویان قرار داشتند: «تا پایان هفته، سیستم بایگانی نسبتاً منظمی ایجاد کرده بودیم که حاوی زندگی‌نامه و شرح وظایف هر یک از گروگانها بود. این پرونده‌ها را با اطلاعاتی که از سفارت‌خانه یا صحبت‌ها و مصاحبه‌های غیررسمی با گروگان‌ها به دست می‌آوردیم، روزآمد می‌کردیم. در حالی که برخی از آنها از دادن اطلاعات درباره سمت خود در سفارت اکراه داشتند، برخی دیگر مشتاقانه همکاری و مسایل را برای ما روشن می‌کردند.» (همان، ۱۱۷)

خانم ابتکار در زمینه اسناد موجود در سفارت می‌افزاید: «برنامه‌ای که در سفارت مورد استفاده قرار می‌گرفت اسناد را به «دسترسی رسمی محدود»، «محرمانه»، «سری»، «فقط برای رؤیت» و «فوق سری» تقسیم‌بندی می‌کرد. در چند ساعت نخست اشغال آمریکایی‌ها توانسته بودند بیشتر اسناد فوق سری و برخی از اسناد سری را نابود کنند. با مطالعه سایر اسناد به این نتیجه رسیدیم که آنها می‌تواند حاوی نکات مهمی درباره افرادی از درون خود انقلاب باشد. به زودی دریافتیم این افراد - که برخی از آنها سمت‌های بسیار بالایی داشتند - ممکن است در تضعیف نهضت انقلابی ما تلاش کرده باشند... سازمان سیا آشکارا بر این باور بود که در صورت نفوذ به موقع در رده‌های عالی می‌تواند هر انقلاب یا نهاد سیاسی را کنترل کند. این سازمان در پی آن بود که این کار را به ویژه در ایران انجام دهد. هر چه باشد سازمان سیا در این زمینه تجربه‌ای طولانی داشت. اسناد سفارت فرمولی تغییر ناپذیر را برملا می‌کرد. دو طرف برای گپی غیررسمی در یک مهمانی چای شرکت می‌کردند. طرف ایرانی در برابر غرب احساس حقارت نشان می‌داد و تمایل خود - یا دولتش - را برای استفاده از حمایت‌های آمریکا اعلام می‌کرد. آنگاه ابعاد ضد امپریالیستی و دینی انقلاب را مورد انتقاد قرار داده تا اعتماد طرف آمریکایی را جلب کند. در این فرایند آنها میزان شگفت‌انگیزی از اطلاعات بسیار محرمانه و اطلاعات فردی در مورد شخصیت‌های سیاسی اصلی و حتی گاه درباره خود امام را رد و بدل می‌کردند. اسناد معمولاً شامل توصیف روانکاوانه منبع، از جمله گرایش‌ها و ویژگی‌های فردی وی نیز می‌شد. یکی از اسنادی که مرا بسیار شگفت‌زده کرد، شرح ملاقات یکی از ماموران سیاسی سفارت با یکی از مقامات وزارت امور خارجه ایران بود. این سند سری به توصیف اقامتگاه امام خمینی در قم از زبان مقام ایرانی طرفدار آمریکا اختصاص داشت در آن همه چیز بود: درهای ورودی، پنجره‌ها، اتاق‌ها و حتی درهای پشتی. به موجب این سند اطلاعات ارائه شده برای سرویس‌های مربوطه آمریکا اهمیتی حیاتی داشت.» (همان، صص ۹-۱۲۷)

به این ترتیب حضور کوتاه مدت دانشجویان در سفارت آمریکا در اعتراض به استمرار دخالت این کشور در ایران و پذیرش شاه، به تدریج می‌رفت که طولانی شود، زیرا فصل جدیدی پیش روی دانشجویان که اکنون به قدرت بی‌بدیلی در معادلات سیاسی دست یافته بودند، گشوده شد. دانشجویان قبل از تسخیر سفارت می‌پنداشتند که آمریکا صرفاً در بحران‌ها و غائله‌های مناطق مختلف کشور دخالت مستقیم دارد، اما اکنون علاوه بر دستیابی به مستندات در این زمینه، واقعیت‌های جدیدی که هرگز به مخیله آنها خطور نمی‌کرد پیش رویشان بود و آن اسنادی در زمینه تلاش آمریکا برای نفوذ به داخل این انقلاب نوپا بود: «در حالی که آمریکایی‌ها با موفقیت بخش عظیمی از اسناد سری و فوق سری را نابود کرده بودند، هزاران سند سری و فوق سری در فایل‌ها یا گاوصندوق‌های ساختمان مرکزی دست نخورده باقی مانده بود. فایل‌ها را به راحتی باز کرده و به محتوای آنها دسترسی یافتیم. ولی گاوصندوق‌ها با قفل‌های ترکیبی پیچیده و بزرگ داستان دیگری داشتند. اوایل آذرماه موفق به یافتن قفل سازی شدیم که در باز کردن قفل ترکیبی تخصص داشت. او برای اینکه رمز قفل‌ها را پیدا کند ساعت‌ها به صدای آنها گوش داد تا بالاخره توانست از هفت گاوصندوق در سه تای آنها را باز کند. سپس با شرمندگی از ما عذرخواهی کرد و گفت که درباره بقیه گاوصندوق‌ها نمی‌تواند کاری انجام دهد. از آنجا که سه گاوصندوق باز شده حاوی اسناد بسیار حساس بود بیش از پیش مصمم شدیم به هر قیمت ممکن قفل باقی را نیز باز کنیم... در حساس‌ترین اسناد برای اشاره به افراد مورد نظر از کلمات رمز با کلمه «منبع» استفاده می‌شد. ماموران سیا یا کارمندان سیاسی با بسیاری از شخصیت‌های سیاسی که به نظر آنها لیبرال یا طرفدار غرب بودند قبلاً تماس گرفته تا بتوانند درباره نقاط ضعف احتمالی یا کانال‌های نفوذ، اطلاعات

محرمانه کسب کنند. برخی از این افراد به عنوان رهبران بالقوه مخالف شناسایی شده و می‌توانستند راه را برای سقوط آنچه به نظر آنها احزاب «رادیکال ضدآمریکایی» بود هموار و شخصیت‌های معتدل‌تر را جایگزین آنها کنند. وقتی حساس‌ترین اسناد، به ویژه اسنادی که با تحولات جاری و شخصیت‌های لیبرال ارتباط داشت مرتب به فارسی خلاصه شد، برخی از برادران آنها را خدمت امام بردند. امام از ایشان خواستند هر چه پیدا شده، بدون ملاحظه اینکه درباره چه کسی است، افشا شود و فرمودند خود به دقت اوضاع را دنبال می‌کنند.» (همان، صص ۱۳۰-۲)

با طولانی تر شدن حضور دانشجویان در سفارت آمریکا آنها به تدریج موفق به بازگشایی همه گاو صندوق‌ها و دستیابی به اسناد بسیار تعیین کننده و کشف رموز بیشتری می‌شدند. افشای اسناد، جوانانی را که بر اساس یک تحلیل درست عمل کرده بودند بیش از پیش در کانون توجه همه جریان‌های سیاسی و افشار مختلف مردم قرار می‌داد. این امر، یعنی حمایت فوق‌العاده جامعه از دانشجویان، قدرتی را شکل می‌داد که برای بسیاری گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی نگران کننده بود؛ اما حمایت قوی مردمی مانع از آن می‌شد که بتوانند به طور مستقیم علیه تسخیرکنندگان سفارت اقدامی بکنند. گروه‌هایی چون مجاهدین خلق و شخصیت‌هایی چون بنی‌صدر که در ابتدا به عنوان حامیان جدی دانشجویان ظاهر شده بودند به دلیل نگرانی از روند افشاگرایی‌ها با توسل به شیوه‌های مختلف درصدد خارج ساختن دانشجویان از سفارت برآمدند، زیرا صرفاً از این طریق می‌توانستند کانون قدرتمند سیاسی شکل گرفته را از میان بردارند: «تنها چند هفته پس از اشغال سفارت ابوالحسن بنی‌صدر که در آن زمان از اعضای شورایی ۱۵ نفره انقلاب بود و در دی ماه ۱۳۵۸ به ریاست جمهوری رسید، مبارزه‌ای را آغاز کرد تا ما را مجبور به تحویل همه اسناد به دولت کند. وی نخستین بار این مسئله را در جلسات شورایی انقلاب مطرح کرده و برای جلب حمایت از این طرح وقت و انرژی بسیاری صرف کرده بود... شاید می‌اندیشید که ادامه افشاگرایی‌ها، سیاست‌های وی را به خطر می‌اندازد و شاید از این نگران بود که برخی اسناد درباره تماس‌های مخفیانه او با یک تاجر آمریکایی رو شود.» (همان، ص ۱۳۸)

به این ترتیب نگرانی‌ها از اینکه چه اسنادی ممکن است به دست دانشجویان افتاده باشد، موجب بروز تدریجی موضع‌گیری‌های جدید می‌شود و بنی‌صدر مورد اعتماد دانشجویان و حامی آنها را به وادی جدیدی می‌کشاند. تا آن زمان به هر انگیزه‌ای اولین رئیس‌جمهور ایران در رأس منتقدان مشی لیبرالی دولت موقت قرار داشت و توانسته بود از این طریق اعتماد دانشجویان را به خود جلب کند، اما اکنون اصرار دانشجویان بر ادامه بررسی اسناد به دست آمده از سفارت آمریکا هر روز بیشتر بنی‌صدر را به صف دولت موقت نزدیکتر می‌ساخت. شناخت ماهیت مجاهدین خلق نیز موجب شد تا این سازمان به ظاهر صدامپروالیستی نیز از سوی دانشجویان طرد شود: «در اواسط دی ماه اطلاع یافتیم مجاهدین خلق - که بعدها مشخص شد در خدمت قدرت‌های خارجی هستند - به یکی از اسناد بسیار حساس سفارت‌خانه دست یافته‌اند. تحقیقات را آغاز و به زودی این گزارش تأیید و مشخص شد آنها سند را از طریق یکی از هواداران خود که در بین دانشجویان نفوذ کرده، به دست آورده‌اند. این دانشجو به سرعت شناسایی و اخراج شد. سند مورد اشاره حاوی اطلاعاتی درباره دیدارهای مخفیانه یکی از اعضای سازمان مجاهدین (منافقین) به نام سعادت‌بی با دیپلمات‌های شوروی بود که اطلاعات مربوط به آن را سفارت آمریکا از طریق نیروهای کمیته به دولت موقت ارائه داده بود.» (همان، ص ۱۴۱)

همچنین برخی اسناد، ماهیت گروه‌هایی چون فرقان را که به لحاظ تشکیلاتی به صورت غیرمستقیم توسط مجاهدین خلق هدایت می‌شد و نیز ارتباط خط ترور را با سفارت آمریکا که از همان روزهای اول پیروزی انقلاب آغاز شد، روشن می‌ساختند: «تکان دهنده‌ترین اسناد درباره گروهی سیاسی به نام فرقان بود. فرقان گروه کوچکی متشکل از نوجوانانی بود که حتی از ابتدایی‌ترین شناخت درباره اسلام بی‌بهره بودند، چه رسد به بینش لازم درباره مسائل معاصر. رهبران این گروه به اعضا آموخته بود که قتل شخصیت‌های مذهبی موقعیت آنها را بهبود می‌بخشد. با همین تفکر دو تن از رهبران برجسته مذهبی، آیت‌الله مرتضی مطهری و آیت‌الله مفتاح توسط آنها به شهادت رسیدند. مردم معتقد بودند گروه فرقان را عناصر خارجی حمایت و هدایت می‌کنند. اسنادی که در سفارت به دست آمد درستی گمان مردم را ثابت کرد. این اسناد نشان می‌داد آمریکا از طریق اشخاص ثالث با گروه فرقان تماس گرفته بود.» (همان، ص ۱۴۶)

دانشجویان همزمان با تلاش برای گشودن گاو صندوق‌ها و کشف رمزها تلاش خستگی‌ناپذیری نیز برای بازسازی اسناد رشته رشته شده به کار گرفتند. در فروردین ماه ۱۳۵۹ آنها به اسنادی دست یافتند

که دلایل تلاش آقای بنی‌صدر برای خارج ساختن دانشجویان از سفارت و تحویل اسناد به دولت را مشخص می‌ساخت: «در اوایل فروردین فرایند بازسازی، اسناد بیشتری را برملا ساخت. نخستین سند، گزارش ملاقات رادرفورد با SD LURE در تاریخ ۲۹ آگوست در خانه وی بود. در این ملاقات بنی‌صدر ضمن ابراز نگرانی‌های خود، شورای ۱۵ نفره انقلاب را به دلیل ناکارآمدی مورد انتقاد قرار داده و همچنین مخالفت‌هایی را با امام ابراز داشته بود. سند دوم شرح ملاقات رادرفورد با تامس آهرن بود. چهارمین سند شرح ملاقات وی با بنی‌صدر بشمار می‌رفت. سند پنجم، ارزیابی رادرفورد/ کاسین درباره ملاقات‌هایی با او و خلاصه‌ای از نقاط ضعف و قوت وی بود: «او که جاه‌طلب و سیاستمداری زیرک است، ظاهراً با احتیاط و با توجه به روزی که (امام) خمینی از صحنه خارج شود نقش خود را بازی می‌کند... او که توطئه‌گری کهنه کار است می‌تواند در آینده در صورتی که حس کند انقلاب از اهدافش دور می‌شود یا برای وی منفععی وجود دارد، علیه انقلاب توطئه کند... می‌داند که باید با اطرافیان خود رفتار محتاطانه‌ای داشته باشد... این تردید احتمالاً باعث خواهد شد همه پل‌ها را پشت سر خود خراب نکند...» وقتی مجموعه کامل اسناد SD LURE تکمیل شد، آنها را به تامس آهرن نشان دادیم تا درباره آن نظر دهد. آهرن تأیید کرد که یکی از برنامه‌های دولت آمریکا به ویژه سازمان سیا، تماس با شخصیت‌های ذی‌نفوذ در جنبش انقلابی بود. وقتی امام خمینی در پاریس حضور داشتند، به یکی از افسران بازنشسته سازمان سیا دستور داده شد به فرانسه برود و با بنی‌صدر دیدار کند. وی خود را نماینده یک شرکت آمریکایی معرفی و ابراز تمایل کرده بود تا با او درباره چشم‌اندازهای روابط اقتصادی با غرب صحبت کند. بنی‌صدر نیز موافقت کرده بود. آهرن افزود وقتی بنی‌صدر به ایران آمد «ستاد سازمان سیا» تمایل داشت موضوع را دنبال کند و مسئولیت این پروژه به من سپرده شد. هدف نهایی ما استخدام بنی‌صدر بود، ولی برای رسیدن به این هدف مراحل مختلفی باید طی می‌شد. در مرحله نخست، وی مستقیماً از قضیه آگاه نبود. او تنها به عنوان یک مشاور مالی که درباره مسایل سیاسی نیز توصیه‌هایی دارد، خدمت می‌کرد. در مراحل بعد درباره مسایل مهم‌تر و حساس‌تر مورد مشورت قرار گرفته و توصیه‌هایی به او می‌شد. آهرن به ما گفت که بنی‌صدر موافقت کرده در ازای دستمزد ۱۰۰۰ دلار در ماه به عنوان مشاور خدمت کند. ولی هیچ وقت پولی دریافت نکرد.» (همان، صص ۴-۱۵۲)

دستیابی دانشجویان به چنین اسنادی در مورد آقای بنی‌صدر، وی را که تا آن زمان انتقاداتی به نحوه افشاگری‌ها داشت، تبدیل به یکی از مخالفان سرسخت جوانانی نمود که تعریف و تمجیدهای پررنگی از آنان کرده بود. آنچه آقای جعفری از مخالفت‌های تند و تیز جریان روزنامه انقلاب اسلامی با تسخیر کنندگان سفارت آمریکا مطرح می‌سازد مربوط به مقطعی است که آقای بنی‌صدر متوجه شد دانشجویان، اسناد مهمی در مورد وی به دست آورده‌اند و قصد انتشار آن را دارند. منطبق سیاسی اولین رئیس‌جمهوری ایران حکم می‌کرد تا پیش‌دستی کند و موقعیت سیاسی دانشجویان را متزلزل سازد و البته برخی خطاهای دانشجویان فرصت لازم را در اختیار آقای بنی‌صدر قرار می‌داد. برخی معتقدند قدرت روزافزون این جوانان بعضاً موجب غرور آنان شده بود و همین امر لطماتی را متوجه این حرکت بزرگ ساخت. خانم ابتکار به مواردی از این خطاها در برنامه‌های تلویزیونی دانشجویان اذعان دارد: «برنامه با آرامش آغاز شد، ولی با غلبه احساسات بر آن دو دانشجو، به سوی سرزنش، تقبیح و حتی محکوم کردن افراد نام برده در سند پیش رفتند و تا پایان برنامه این وضع ادامه یافت. آنها طرف چند دقیقه بی‌طرفی خود را زیر پا گذاشته و پیش از اینکه مردم بتوانند تصمیم بگیرند و مقامات قضایی حکمی صادر کنند، حس انتقام‌جویی را به بینندگان منتقل کرده بودند... در همان جلسه تصمیم گرفتیم اقدامی جبرانی انجام دهیم. عذرخواهی رسمی از همه که به صورت یک بیانیه در اختیار رسانه‌های جمعی قرار گرفت.» (همان، ص ۱۴۲) البته بروز این گونه خطاها منحصر به همین نمونه نبود. آنچه در مورد آقای میناچی صورت گرفت که منجر به اعتراضات گسترده شد موردی دیگر از این دست بود. آقای میناچی در مدتی کمتر از ۲۴ ساعت آزاد شد و شخصیت‌هایی همچون دکتر بهشتی نیز به جمع منتقدان این نحوه افشاگری پیوستند: «... سه عیب داشت یک عیبش این بود که هم‌هی اوراق و اسناد مربوط به یک فرد، یک مؤسسه باید ارائه شود تا مردم بتوانند جمع‌بندی کنند. در برخی موارد گفته می‌شود که همه اوراق یکجا ارائه نمی‌شود، خوب اگر قرار است مردم درباره‌ی یک فرد یا مؤسسه چیزی بدانند باید همه اوراق آنجا را بخوانند تا بتوانند جمع‌بندی کنند. نقص دوم این بود که باید همان شب که این اوراق از رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها پخش می‌شود آن فرد یا گروه هم بتواند بیاید و توضیح بدهد. تنها به قاضی رفتن درست نیست. ملت قاضی است. فرمولی را هم برای این کار در نظر گرفته شده و پیشنهاد گردیده و امیدواریم به زودی مطرح شود و رویش بحث شود، اینست که باید دانشجویان کلیه‌ی اسناد مربوط به

فرد یا گروه فتوکپی‌اش را، در اختیار او بگذارند تا او مطالعه کند و توضیحات خود را بدهد و از توضیحاتش نوار و صدا و تصویر برداشته شود و از افشای دانشجویان هم نوار اسلاید و صدا و فیلم گرفته شود و بعد هر شبی که اینها می‌خواهند نشان بدهند که قبلاً اعلام کنند افشاگری می‌شود، تا طرف مقابل که مردم وقتی افشاگری تمام می‌شود تلویزیون خود را خاموش نکنند و بدانند که طرف مقابل هم بعد صحبت خواهد کرد تا همه را یکجا گوش کنند، ببینند... از نظر ما این عدل اسلامی است.» (روزنامه اطلاعات ۲ اسفند ۵۸)

در حالی که آقای بهشتی با علم به اینکه اسناد موجود سفارت عمده‌تاً مربوط به جریان‌های است که نگاه بسیار مثبتی به غرب دارند و این جریان با حزب جمهوری اسلامی ضدیت می‌ورزید، این چنین سخت‌گیرانه نسبت به افشاگری دانشجویان نظر می‌دهد، متأسفانه آقای جعفری برای پنهان ساختن واقعیت‌ها مسائلی را به آقای بهشتی نسبت می‌دهد که با شخصیت وی کاملاً بیگانه است: «اما متأسفانه آنها (مجاهدین و چپ‌های افراطی) با حادثه‌سازی‌های پی‌درپی خود، در گنبد و کردستان و دانشگاه برای آقای خمینی و حزب جمهوری اسلامی فرصت ایجاد می‌کردند تا به قبضه کردن قدرت و به زعم آقای بهشتی تحقق «دیکتاتوری صلحا» مشروعیت بخشیدند و بنا به قولی دیگر از آقای بهشتی که گفته است، ما باید دیکتاتوری ملی داشته باشیم.» (ص ۲۶)

اولاً آقای جعفری به کارگیری واژه‌هایی چون «دیکتاتوری صلحا» و «دیکتاتوری ملی» را به نقل از تقی رحمانی در کتاب «سقوط دولت بازرگان، ص ۱۴۲» به دکتر بهشتی نسبت می‌دهد که وی نیز این ادعا را به نقل از «یکی از دوستان» مطرح ساخته است. ثانیاً در این روایت مجهول، تقی رحمانی ذکری از دیکتاتوری صلحا به میان نیاورده و ثالثاً در یک بحث تاریخی به هیچ وجه نمی‌توان به این گونه نقل قول‌های فاقد راوی مشخص، استناد کرد. از طرفی چرا ایشان مشخص نمی‌سازد ماهیت مجاهدین خلق و چپ‌های افراطی که بعدها به عنوان چپ آمریکایی معرفی شدند چه بود و چرا توطئه‌ها در نقاط مختلف برای تجزیه کشور منجر به تقویت امام می‌شد؟

اگر جریان‌هایی چون دولت موقت و روزنامه انقلاب اسلامی می‌توانستند در برابر تحرکات آمریکا محکم بایستند علی‌القاعده به عنوان مدافع راستین تمامیت کشور نزد مردم محبوب می‌شدند. آقای جعفری اصولاً به این مسئله نمی‌پردازد که اگر این حادثه سازی‌های بیگانه برای نیروهای اصیل فرصتی شدند تا صداقت و درستی خود را به اثبات رسانند چرا برای طیف خود ایشان فرصت نشد؟ برای روشن شدن این حقیقت بدون این‌که خواسته باشیم به منابع مختلف استناد جوییم به خاطرات خود آقای بنی‌صدر نظر می‌افکنیم. البته هیچ‌کس در مورد غائله کردستان (که از روز ۲۳ بهمن ۵۷ آغاز شد) تردید نداشت که آمریکایی‌ها با هدایت نیروهای نظامی، ساواکی و... قصد ایجاد بحران در این منطقه را دارند. هرچند به حسب ظاهر شعار خودمختاری می‌دادند، اما پادگان‌ها یکی پس از دیگری مورد حمله قرار می‌گرفت و اشغال می‌شد که به طور مشخص با شعار خودمختاری در تعارض بود. گرفتن پادگان‌ها به روشنی حکایت از یک حرکت تجزیه‌طلبانه داشت و همین امر موجب شد که همگان به آن حساس شوند و تلاش نمایند تا اهداف کسانی را که تا دیروز در خدمت ساواک و بیگانه بودند برای مردم غیرتمند کردستان روشن سازند. شنیدن این روایت از زبان آقای بنی‌صدر مناسب خواهد بود: «خلاصه شورای انقلاب هیئتی را معین کرد که در آن هیئت، آقای طالقانی بود، آقای بهشتی بود و من... ما رفتیم به سنج و ما را در محلی مثل این که مدرسه‌ای بود، جا دادند. روز دوم به هنگام صبح دیدیم که بیرون محل اقامتمان چند تیر شلیک شد، بعد، آقای عزالدین حسینی وارد شد. به علامت این که ایشان می‌آیند، از سوی سواران ایشان تیر شلیک شد. مرحوم طالقانی خیلی بهش برخورد. روحانی می‌آید به دیدار روحانی آن هم با تفنگ‌چی! مثل اینکه ساختمان را محاصره کرده باشند... طالقانی خیلی عصبانی شده بود و به او توپید و گفت: «ما آمدیم مسئله را صلح و صفا بدهیم و شما تفنگ‌چی آوردی اینجا دور محل اقامت ما؟! تفنگ‌چی چیدی؟! شما آن وقت که از ساواک حقوق می‌گرفتید، آن موقع خودمختاری نمی‌خواستید، حالا، این ملت انقلاب کرده، الا بالله می‌خواهی بهم بزنی؟!» (درس تجربه، خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهور ایران، به کوشش حمید احمدی، انتشارات انقلاب اسلامی، آلمان، ۱۳۸۰، ص ۲۳۷)

در فرازی دیگر آقای بنی‌صدر به صراحت اذعان دارد که غائله‌گران در کردستان خودمختاری را بهانه قرار داده بودند تا به اهداف دیگری نائل آیند: «من می‌گفتم، اینهایی که این کار را کردند، در واقع خودمختاری را بهانه کرده بودند، در حالیکه خواسته‌شان را شورای انقلاب هم قبول کرده بود. چرا آن را

بهم زدید؟! در واقع این مشروع جلوه‌دادن آن حرکت قهرآمیز بود. این از کجا مایه می‌گرفت؟! اگر مسئله خودمختاری بود، از این فرصت بهتر چه می‌شد؟ با اینکه وقتی در آن انتخابات یازده نفر که به عنوان شورای شهر انتخاب شده بودند، این آقایان با انداختن نارنجک به خانه اعضای شورا و انواع اذیت‌ها، مجبورشان کردند به استعفا و روشن شد که نخیر، خودمختاری بهانه‌شان بود، در حالیکه، اینان انتخاب شدند تا شهر را اداره کنند. وقتی شما آن انتخابی را که مردم انجام دادند، با قهر و خشونت بهم می‌زنید، این بهانه است یعنی برنامه‌دیگری دارید. این را خواستم یادآور بشوم که این آقایان، این کار را هم کردند و تنها جنگ نبود که راه انداختند. قبل از جنگ این کارها را کردند، وقتی که ارتش، آن محل ستادشان را گرفت از جمله مدارکی که کشف شد، تقسیم انبار اسلحه لشکر ارتش بود و قرار بود تقسیم بشود بین فدایی خلق، کومله و حزب دمکرات کردستان. بعد هم معلوم شد که عراق عامل اصلی تحریک در این ماجرا و جنگ بود.» (همان، صص ۴۰-۲۳۹)

آقای بنی‌صدر در این فراز معترف است که حزب دمکرات و دیگر عوامل آشوب در کردستان به عنوان عامل بیگانه عمل می‌کرده‌اند؛ البته همان‌گونه که اشاره شد، علاوه بر استقرار نیروهای تحت حمایت آمریکا در جوار مرز ایران در عراق به رهبری پالیزیان، آمریکایی‌ها به طرق مختلف به گروه‌های به ظاهر چپ کمک می‌رساندند که آقای بنی‌صدر به یک مورد آن اشاره دارد و آن توزیع سلاح بین این گروه‌ها با هدایت صدام است. حال مناسب است که در مواضع پنهان آقای بنی‌صدر با این جریان‌ها وابسته به آمریکا تأمل کنیم: «بنی‌صدر: وقتی به اروپا آمدم و قضیه تشکیل شورای ملی مقاومت پیش آمد، آقای رجوی آمد و گفت که حزب دمکرات به رهبری آقای قاسملو می‌خواهد عضو شورا بشود. گفتم: نه نمی‌شود چون ایشان باید در قضیه کردستان توضیح بدهد چرا جنگ راه انداخت.» (همان، ص ۲۴۰)

آقای بنی‌صدر علی‌رغم همه این اعترافات در مورد ماهیت اقدامات حزب دمکرات و دیگر گروه‌هایی که با تحریک آمریکا سعی در تضعیف حرکت استقلال‌طلبانه ملت ایران داشتند زمانی که از مسائل پشت پرده خود با این گروه‌ها می‌گوید، حقایق روشن می‌شود: «بنی‌صدر... نوری دهکردی... بلند شد و گفت: «قاسملو گفت که بنی‌صدر به ما پیغام داد، اگر اسلحه‌تان را بگذارید زمین سرتون را می‌برند.» بله، دهکردی چنین شهادتی را در آن روز در آنجا داد. این شخص که الان رهبر حزب دمکرات کردستان است در کتابش این مطلب را نوشته. اسمش چیست؟ ح.ا: حسن‌زاده. بنی‌صدر: بله او این مطلب را در کتابش نوشته. بعداً در پاریس به قاسملو گفتم: شما اصلاً ترزان غلط بود... شما بهتره روی این خط بروید، یک کنفدراسیون در منطقه بشود که این کردهای منطقه بهم وصل شوند و عضوی از این کنفدراسیون بشوند او گفت: هان! این خیلی خوب فکریه.» (همان، ص ۲۴۲)

خواننده اثر با در کنار هم گذاشتن این فرازها از سخنان آقای بنی‌صدر به سهولت به پاسخ این سؤال می‌رسد که چرا هرچه فشار آمریکا بر ایران بیشتر می‌شد موقعیت روحانیت اصیل و سایر پیروان امام در میان مردم تقویت می‌گشت؟ همان‌گونه که از بیان اولین رئیس‌جمهوری ایران استنباط می‌شود نیروهایی از این دست در کنار مردم ملاحظاتی نیز با کانون‌های قدرت پیدا کرده بودند و همین امر نیز موجب دوگانگی در رفتار آنان می‌شد. این واقعیت تلخ متأسفانه در مورد بسیاری از ملیون صادق بود. هرچه فشار قدرت‌های سلطه‌گر غربی بر ایران بیشتر می‌شد تعارضات در مواضع و عملکردهای آنان فزونی می‌یافت. در حالی‌که نماینده اعزامی دولت موقت به کردستان مدتی گم می‌شود مردم به شدت نگران تمامیت ارضی کشور بودند، البته بعداً مشخص می‌شود که نماینده اعزامی از سوی آقای بازرگان به جای مذاکره رسمی با حضور مقامات محلی، چند روزی به داخل تشکیلات گروه‌های مسلح برده شده و میهمان آنان بوده است. همین امر موجب شد که وی پس از بازگشت از کردستان توسط نخست‌وزیر عزل شود. همچنین بسیاری از مقامات محلی منصوب دولت موقت به صراحت از مواضع این گروه‌ها حمایت می‌کردند که موضع‌گیری‌های آنان در مطبوعات آن زمان منعکس شده است. در این ایام نگرانی‌ها موجب شد تا راهپیمایی بزرگ سراسری وحدت امت با امام در چهارم آبان ۵۸ برگزار شود که طی آن مردم سیاست‌های منفعلانه دولت موقت را به شدت مورد انتقاد قرار دادند و خواهان قاطعیت بیشتر در برابر گروه‌هایی شدند که با هدایت بیگانه آشوب‌آفرینی می‌کردند. متأسفانه رئیس دولت موقت نه تنها نتوانست به این خواسته به حق مردم پاسخ گوید، بلکه سپهبد قرنی را که حمله این گروه‌ها به پادگانها را دفع کرده بود از ریاست ستاد مشترک ارتش عزل کرد. این نظامی غیرتمند بعد از خانه‌نشین شدن، متأسفانه توسط همین گروه‌های آمریکایی به شهادت رسید. آیا علت این عدم قاطعیت در برابر گروه‌های وابسته جز این بود که دولت موقت و به طور کلی ملیون گوشه چشمی به همان قدرتی

داشتند که عامل تحریکات و تشنجات بود؟ آقای بنی‌صدر به صراحت اذعان دارد که به طور همزمان با هر دو جبهه ارتباط داشته است، به عبارتی، ضمن عضویت در هیئت شورای انقلاب با گروه‌های ضدانقلاب نیز تماس داشته و از موضع دلسوزی، آنان را به زمین نگذاشتن سلاح توصیه می‌کرده است. وی برای توجیه چنین خیانتی به ملت به آن جنبه انسانی می‌دهد و ادعا می‌کند که اگر این گروه‌ها سلاحشان را به زمین می‌گذاشتند امام تک‌تکشان را سر می‌برد؛ لذا آنها را به ادامه حرکت‌های مسلحانه تشویق کرده است. اولاً نفس چنین ارتباطی از سوی آقای بنی‌صدر با گروه‌هایی که خود، آنها را خائن به ملت می‌خواند محل بحث است. بر چه اساسی چنین صمیمیتی بین وی و نیروهای وابسته به بیگانه وجود داشته که به آنان رهنمود نیز می‌داده است؟ ثانیاً چرا آقای بنی‌صدر به این سؤال پاسخ نمی‌دهد که بسیاری از نیروهای فریب خورده در کردستان، وقتی سلاح خود را به زمین گذاشتند و زندگی عادی‌شان را از سر گرفتند آیا تک‌تک سر بریده شدند؟ ثالثاً مگر پیشنهاد ایجاد کنفدراسیون کرد (متشکل از کردهای ترکیه، سوریه، عراق و ایران) قبل از آن توسط اسرائیل مطرح نشده بود که ایشان آن را به نام خود مطرح می‌سازد. رابعاً آیا در چارچوب این طرح قرار بود بخش‌هایی از خاک سه کشور جدا شود و به ایران بپیوندد که این چنین با افتخار مورد تأکید آقای بنی‌صدر قرار می‌گیرد؟!

در اینجا باید خاطرنشان ساخت اسرائیل که بیشترین دشمنی را با ایران بعد از انقلاب دارد به عنوان مبتکر طرح ایجاد کردستان واحد، تضعیف ایران را پی می‌گیرد، اما از آنجا که ترکیه به عنوان هم‌پیمان آمریکا راضی به تجزیه بخشی از خاکش نیست این طرح در اجرا با موانعی مواجه می‌شود؛ بنابراین طرح کنفدراسیون ماهیتی کاملاً ضدایرانی داشت و فقط فردی بدون علاقه‌مندی به این مرز و بوم می‌توانست مدافع آن باشد. به طور طبیعی مردم این موضع‌گیری‌های متعارض و چندپیشی را مورد تأمل قرار می‌دادند و هر روز میزان بی‌اعتمادی‌شان به جریان‌های متمایل به غرب بیشتر می‌شد. در این حال تنها راه جلوگیری از آگاهی مردم از واقعیت‌ها آن بود که از مشارکت ملت در امور جامعه کاسته شود. آقای بنی‌صدر دقیقاً با همین اعتقاد، تلاش زیادی داشت تا از حضور مردم در صحنه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و... بکاهد. وی صرفاً با مشارکت سیاسی مردم در امور جامعه مخالف نبود، بلکه مخالفت‌های آشکاری هم با مشارکت مردم برای جبران عقب‌ماندگی‌های عمرانی داشته است: «هنگامی که جهاد سازندگی را ایجاد کرده بودند، روزی آقای بنی‌اسدی به آقای بنی‌صدر گفت: «به این یکی دیگر نمی‌توانید هیچ ایرادی بگیرید». آقای بنی‌صدر از وی پرسید طرح جهاد سازندگی یعنی چه؟ آقای بنی‌اسدی جواب می‌دهد به جای اینکه جوانان توی شهرها بازی راه بیندازند و به قول شما بشوند بازوی استبداد، آنها را بفرستیم توی روستاها سازندگی کنند. آقای بنی‌صدر می‌گوید: این هم ایراد بزرگ دارد. شما به اسم شهر و روستا می‌خواهید همه جا را به کنترل این آقایان (منظور روحانیون حزب جمهوری است) در بیاورید. شما جوانها را به اسم سازندگی روانه روستاها می‌کنید و بعد اینها می‌شوند ابزار دست هرکسی که اختیار این ابزار را در دست گرفت.» (ص ۴۴) بعدها حتی در اوج فشارهای نظامی دشمن در حمله به مناطق وسیعی از کشور آقای بنی‌صدر مانع جدی مشارکت مردم در دفع این تهاجم بود؛ بنابراین می‌توان گفت جریان‌هایی که موضع شفاف و صادقانه‌ای نسبت به مصالح ملی نداشت نه تنها از مشارکت مردم و از حضور پررنگ آنها در صحنه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، عمرانی و... خرسند نبود، بلکه در سر راه آن مانع تراشی نیز می‌کرد. یکی از دلایل عداوت ورزی آقای بنی‌صدر با دانشجویان نیز همین تاثیرگذاری آنها بر روند مسائل سیاسی بود: «[دانشجویان] دست به تشکیل دولت در دولت زدند که در تمام امور داخلی و خارجی به نحوی دخالت می‌کردند.» (ص ۱۶۷) یا در فرازی دیگر آقای جعفری می‌گوید: «دانشجویان پیرو خط امام که مدعی بودند؛ «... ما متهم شدن به ایجاد دولت در دولت را در جهت انقلاب و مصالح کشور نمی‌دیدیم» اما در تمام موارد شاخک‌های خود را همه جا پهن کرده و دقیقاً در راستای دولت در دولت عمل کرده‌اند و از جمله در رابطه با عذرخواهی کارتر از ملت ایران می‌گویند احتیاجی به اینکه کارتر بگوید شاه در این [ایران] جنایت انجام داده نیست.» (ص ۱۵۰) این فراز علت نگرانی طیف روزنامه انقلاب اسلامی را از حضور نیروهای مردمی در صحنه سیاسی کاملاً روشن می‌سازد. آقای بنی‌صدر در اوج بحران گروگان‌گیری با اهداف خاصی سعی کرد این‌گونه به جامعه القا کند که رئیس‌جمهور آمریکا به دلیل عملکرد کشورش در ایران در دوران پهلوی از ایرانیان عذرخواهی کرده است. دانشجویان که به زعم آقای جعفری «شاخک‌های خود را در همه جا پهن کرده بودند» متوجه خلاف واقع بودن این مطلب شدند و به جامعه منعکس ساختند که هرگز کارتر از ملت ایران عذرخواهی نکرده است. نکته جالب توجه این‌که آقای جعفری حتی بعد از سال‌ها نمی‌خواهد این واقعیت را بپذیرد که در آن زمان قصد فریب ملت ایران را داشته‌اند، لذا عبارت «از جمله در رابطه با

عذرخواهی کارتر از ملت ایران» را تکرار می‌کند درحالی‌که خبری که خود در این زمینه منعکس ساخته خلاف بودن این ادعا را کاملاً روشن می‌سازد: «واشنگتن یونایتد پرس- به اظهار یک منبع آگاه واشنگتن، کارتر قصد دارد ضمن اطلاعیه و یا اظهاریه نسبت به اوضاع گذشته ایران ابراز تأسف کند... کارتر در جریان پذیرایی از روزنامه‌نگاران اضافه کرده است که حاضر است از حوادثی که سالهای گذشته در ایران روی داده و از خساراتی که ممکن است رژیم شاه مخلوع به کشور وارد کرده باشد، علناً اظهار تأسف کند، اما مسئولیت آمریکا را در جنایات شاه سابق رد می‌کند.» (ص ۱۴۹) خلاف واقع‌گویی این جریان سیاسی به ملت هرچند در همان زمان توسط دانشجویان برملا شد، اما امروز هم آقای جعفری نمی‌تواند ناراحتی خود را از این حضور آگاهانه مردمی پنهان دارد. همان‌گونه که اشاره شد: جریاناتی که از صراحت و صداقت لازم در چالش‌های سیاسی برخوردار نبودند هرچه ضدیتهای با ملت ایران شدت می‌یافت، دوگانگی در شعارها و رفتار آنها بیشتر نمایان می‌گشت.

قابل تأمل این‌که به کارگیری چنین شیوه‌هایی برای فریب ملت از سوی جریانات مشابه نیز تکرار شد. برای نمونه جریانی در مجلس ششم که قصد داشت کشور را در برابر فشارهای آمریکا به کرنش وا دارد از همان روشی تبعیت کرد که آقای بنی‌صدر بهره جسته بود. برای نمونه در نامه ۱۲۷ نماینده به رهبری آمده بود: «رئیس‌جمهور وقت آمریکا برای ادای احترام به ملت ایران، در سفر آقای خاتمی به نیویورک به دنبال فرصت برای دیدار با رئیس‌جمهور ایران بود و بعدها وزیر خارجه وقت آن کشور رسماً به خاطر برخی سیاست‌های گذشته آمریکا در قبال ایران عذرخواهی کرد.» (نگاهی به درون، متن کامل نامه ۱۲۷ تن از نمایندگان محل ششم، دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، ص ۷)

اما خانم البرایت نیز هیچ‌گاه از ملت ایران «عذرخواهی» نکرد. آنچه او گفت این بود که دولت آمریکا ناراحتی ملت ایران را از کودتای ۲۸ مرداد درک می‌کند، ولی آمریکا نیز دلایل خاص خود را در این قضیه داشت. بنابراین پیداست که انگیزه مشابهی در این دو مقطع سعی دارد به نوعی آمریکایی‌ها را نزد ملت ایران تطهیر سازد. البته آنچه جریان روزنامه انقلاب اسلامی به عنوان عذرخواهی جلوه‌گر می‌سازد بسیار قابل تأمل‌تر است و استناد آقای بنی‌صدر و دوستانش به اظهارات یک منبع ناشناس است که از قصد آقای کارتر برای ابراز تأسف نسبت به اوضاع ایران در دوران پهلوی خبر می‌دهد، ضمن این‌که همین منبع آگاه تأکید دارد که آمریکا در قبال جنایات شاه هیچ‌گونه مسئولیتی نداشته است. حال چگونه قصد آقای کارتر به ابراز تأسف، «عذرخواهی» قطعی صورت گرفته توسط وی خوانده می‌شود جای تأمل بسیار دارد و خواننده می‌تواند به خوبی ناراحتی آقای جعفری را از دانشجویان به خاطر روشن کردن ماهیت برخی فریبکاری‌های جریان روزنامه انقلاب اسلامی درک کند.

موضوع دیگری که موجب شد آقای بنی‌صدر به شدت از دانشجویان خشمگین شود مسئله تشکیل کمیسیون تحقیق بین‌المللی جنایات شاه و آمریکا بود. آقای جعفری در این زمینه می‌نویسد: «پس از انجام مقدمات کار و تعیین اعضای کمیسیون با موافقت دولت جمهوری اسلامی ایران و دبیرکل سازمان ملل متحد، اعضای کمیسیون انتخاب و چهارم اسفند وارد تهران شدند و کار خود را شروع کردند. طبق توافقی که انجام شده بود قرار بود: ۱- کمیسیون با گروهانها قبل از انتشار نتیجه تحقیقات خود ملاقات کند. ۲- رئیس‌جمهور آمریکا از ایران عذرخواهی بکند. ۳- آمریکا یک کمک مالی هم به ایران بکند...» (ص ۱۳۷)

در این زمینه نیز دانشجویان به سرعت متوجه توافقات پشت پرده شدند و اینکه اصولاً این هیئت به منظور محکوم ساختن جنایات محمدرضا پهلوی و آمریکا به ایران نیامده است، بلکه هدف صدور یک بیانیه علیه ایران در ارتباط با تسخیر سفارت است. واکنش هوشمندانه جوانان ایرانی موجب شد که در این زمینه نیز واقعیت‌ها روشن شود و مصداق دیگری از عملکردهای دوگانه افشا گردد. دانشجویان در این زمینه اعلام کردند اگر این هیئت به منظور بررسی جنایات شاه و آمریکا به ایران آمده است مناسب است ابتدا بعد از بررسی اسناد موجود موضع خود را در قبال موضوع مأموریتش اعلام کند، سپس به آنان اجازه خواهند داد با جاسوس‌های آمریکایی ملاقات کنند، اما کمیسیون تحقیق اعلام موضع را منوط به بازگشت به ژنو نموده بود. نکته حائز اهمیت در این زمینه این‌که هیئتی که ظاهراً به منظور تحقیق در مورد جنایات شاه و آمریکا به ایران سفر کرده بود به هیچ وجه حاضر نشد اسناد گردآوری شده از سوی دانشجویان را تحویل بگیرد. حضور نمایندگان دانشجویان در هتل محل اقامت هیئت و سپس تلاش برای مجاب کردن اعضای کمیسیون در فرودگاه برای پذیرش مدارکی که واقعیت‌های ایران را بعد از کودتای ۲۸ مرداد روشن می‌ساخت، بی‌نتیجه ماند و هیئت هرگز نخواست رسماً این‌گونه منعکس شود که برای

بررسی جنایات آمریکا به ایران آمده است، درحالی‌که قبل از حضور هیئت در ایران آقای بنی‌صدر و قطب‌زاده این‌گونه وانمود کرده بودند که هدف از تشکیل چنین کمیسیونی بررسی جنایات شاه و آمریکاست.

از جمله چالش‌های دیگری که با فاصله کمی پس از تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان به وجود آمد، اختلاف آنان با آقای بنی‌صدر بر سر دولتی کردن این موضوع بود. هرچند اعتراض چند ساعته جوانان ایرانی به مداخلات آمریکا در امور داخلی کشور به دلایل مختلف می‌رفت که طولانی شود، اما دولتی کردن يك حرکت مردمی برای حل آن به هیچ وجه منطقی نبود. آقای بنی‌صدر مصمم بود خود به عنوان قهرمان حل این مشکل جلوه‌گر شود و برای پایان دادن به حضور دانشجویان در سفارت آمریکا تنها راه را تحویل گرفتن دیپلمات‌ها از دانشجویان می‌دانست، اما موضع‌گیری هوشمندانه امام مانع دولتی شدن این حرکت مردمی شد. آقای بنی‌صدر با این نظر رهبر انقلاب که نمایندگان ملت در مورد چگونگی آزادی دیپلمات‌ها تصمیم خواهند گرفت، تمامی برنامه‌ریزی‌های خود را نقش بر آب دید. امروز بهتر می‌توان به قضاوت نشست که اصرار آقایان به تحویل دیپلمات‌ها به شورای انقلاب چه ضربه‌ای می‌توانست به کشور وارد کند؛ زیرا به محض دولتی شدن این موضوع، آمریکا قادر می‌شد به گونه‌ای دیگر در صحنه بین‌الملل ظاهر شود و موضع بحق ملت ایران به شدت تضعیف می‌شد. آقای جعفری به نوعی اعتراف دارد که حتی همفکران آقای بنی‌صدر در شورای انقلاب با دولتی کردن این حرکت مردمی موافق نبودند: «به هر حال بعد از خوانده شدن اعلامیه تحریم رفتن به شورای امنیت در همان روز چهارشنبه آقای بنی‌صدر شورای انقلاب را در حضور آقای خمینی به جلسه فوری دعوت کرد. همه اعضاء شورای انقلاب با هلی‌کوپتر به قم رفتند. بعد از بازگشت از قم از آقای بنی‌صدر پرسیدم نتیجه کار چه شد؟ وی قریب به این مضمون گفت وقتی ما به قم رفتیم آقای قطب‌زاده که قبلاً خودش تنها رفته بود، آنجا نشست بود. قبلاً قرار بود که همگی اعضای شورای انقلاب به کار آقای خمینی اعتراض کنیم اما کسی لب از سخن نگشود... خمینی گفت، طبق اطلاعات و خبرهای رسیده این آمریکاست که موفق شده شورای امنیت را تشکیل دهد و تشکیل شورای امنیت موفقیتی برای آمریکا است و اگر با حضور وزیر خارجه ایران قطعنامه‌ای علیه ایران تصویب می‌شد هم برای ما و هم برای شخصیت شما خیلی بد می‌شد. در جواب گفتم، وقتی داشت همه چیز درست می‌شد، شما چنین اعلامیه‌ای را بدون مشورت براساس خبر مجعول داده‌اید. این خبرها را کی به شما داده است؟ وی گفت اینها از رادیو و تلویزیون منتشر شده و آقای قطب‌زاده هم گفت که خبرها را من داده‌ام. پس از بازگشت از قم در فرودگاه مهرآباد در پایوبون دولتی جلسه کردیم و من به شورای انقلاب گفتم حالا که آقای قطب‌زاده این آش را پخته است پیشنهاد می‌کنم خودش را وزیر خارجه بکنید تا مسئله را حل کند.» (ص ۱۱۵) این فراز به حد کفایت گویای این واقعیت است که حتی دوستان آقای بنی‌صدر در شورای انقلاب نیز با تلاش‌هایی که از جانب وی برای استفاده شخصی از این موضوع صورت می‌گرفت چندان موافق نبودند. چنان‌که بعدها مشخص شد، بنی‌صدر در چارچوب توافقی پنهان قصد داشت موضوع گروگان‌ها را در اختیار بگیرد و آن را در خدمت ارتقای موقعیت سیاسی خود درآورد. تحقق این امر مستلزم آن بود که این حرکت مردمی در اعتراض به عملکرد آمریکا کاملاً دولتی شود. تبعات منفی دولتی شدن تسخیر سفارت بر منافع ملی گویاتر از آن است که نیاز به پرداختن به آن باشد. امام در چندین چالش بین بنی‌صدر و دانشجویان در این زمینه از موضع دانشجویان حمایت کرد. تأیید نظر جوانان تسخیر کننده صرفاً از این رو بود که امام مصالح ملی را در نظر داشت. متأسفانه حتی امروز این حساسیت هوشمندانه از سوی مجریان امر بزرگداشت سالگرد تسخیر سفارت آمریکا چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد و هر سال بیشتر از سال قبل مراسم جنبه دولتی به خود می‌گیرد، درحالی‌که استمرار پابندی به دقت نظر رهبری انقلاب ابعاد این حرکت مردمی قابل دفاع در همه مجامع بین‌المللی را به بهترین وجه می‌تواند روشن سازد. برخی مسئولان کشور در طول سال‌های گذشته به دلیل نداشتن سعه‌صدر لازم به گمان این‌که اگر دانشجویان متولی بزرگداشت حرکتی باشند که خود آفرینند ممکن است در راهپیمایی و سخنرانی‌ها انتقاداتی نیز از عملکردهای اجرایی کنند بتدریج کنترل مراسم بزرگداشت سالگرد ۱۳ آبان را در اختیار گرفتند و امروز ۱۳ آبانی که نماد هوشیاری ملت ایران به ویژه جوانان غیرتمند کشور بود تبدیل به مراسمی تشریفاتی و رسمی شده و از اهداف اولیه به شدت دور مانده است.

از جمله تعارضات دیگری که جریان روزنامه انقلاب اسلامی در قبال حرکت دانشجویان در آن گرفتار شد موضوع افشاگری‌هاست. از يك سو آقای جعفری در این کتاب انتشار اسناد به دست آمده از سفارت آمریکا را حرکتی هدفمند در جهت حذف ملیون و آزادیخواهان! می‌خواند و از سوی دیگر دستکم در

موضوع امیرانتظام مطالب طرح شده در مورد وی را تأیید می‌کند. همان‌گونه که اشاره شد این تعارض از آنجا نشئت می‌گیرد که بنی‌صدر قبل از دستیابی به پست ریاست‌جمهوری، آقای بازرگان را رقیب جدی خود می‌پنداشت؛ لذا از افشاگری دانشجویان علیه نهضت آزادی استقبال می‌کرد: «بنی‌صدر: ... قبل از اعلان نامزدی ریاست‌جمهوری، رفتم با آقای مهندس بازرگان صحبت کردم... او به من گفت: «شما این کارها را می‌کنید برای اینکه می‌خواهید رئیس‌جمهور بشوید.» به او گفتم: من این کارها را می‌کنم چون انقلاب را محصول زندگی خودم می‌دانم نسل ما غیر از نسل شماست.» (درس تجربه، خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر، اولین رئیس‌جمهوری ایران، به کوشش حمید احمدی، انتشارات انقلاب اسلامی، آلمان، ۱۳۸۰، ص ۲۵۰)

نکته قابل تأمل این‌که آقای امیرانتظام امروز به صورت نماد اصلی افشاگری دانشجویان درآمده است. اگر آقای جعفری بپذیرد که آنچه در مورد وی مطرح شده است دغدغه همگان بوده است چگونه می‌تواند به صورت همزمان ادعا نماید: «غرور ایجاد شده، آنان [دانشجویان] را از آلت دست شدن کسانی که در صدد دیکتاتوری و قبضه کردن قدرت بودند، غافل ساخت و توجه ایشان را به این نکته که بصورت وسیله‌ای در دست همانها، برای خارج ساختن و تصفیه آزادیخواهان، روحانیون آزاده خارج از قدرت، ملی‌ها و ملی مذهبی‌ها، که در میدان مبارزه قرار گرفته‌اند، منحرف ساخته و به قدرت کاذب خود معطوف گردانید.» (صص ۱۶۸-۱۶۷)

حال می‌توان بر اساس مواضع شخص آقای جعفری به بررسی این موضوع نشست که مهمترین فردی که با افشاگری دانشجویان حذف شد آزادیخواه بود یا در جهت اهداف بیگانگان تلاش می‌کرد. نویسنده اثر درحالی‌که قبلاً ادعا کرده بود: «هر سند درست و نادرستی که علیه ملی‌ها، ملی‌مذهبی‌ها و نهضت آزادی انتشار پیدا می‌کرد که کمک به حذف کردنشان بود» (ص ۱۶۹) ابتدا در مورد امیرانتظام به صراحت می‌گوید: «اینجانب هیچگونه قضاوتی در مورد اتهامات وارد به آقای امیرانتظام نمی‌کنم.» (ص ۱۸۰) چرا آقای جعفری حاضر نیست در مورد فردی که نماد افشاگری دانشجویان است اظهار نظر کند؟ البته ایشان در دیگر فرازهای کتاب در مورد ارتباطات غیرمعمول وی با آمریکایی‌ها ناگزیر از اتخاذ موضع می‌شود: «اما سؤال و یا معمای که برای من مطرح شده است: علت چه بوده است که مرحوم مهندس بازرگان آقای امیرانتظام را که سفیر ایران در کشورهای اسکاندیناوی بود، مأمور کرده است که در استکهلم مسائل مربوط به ایران و آمریکا و ایران و شوروی را با مأمورین و یا سفیران آن دو کشور مورد مذاکره قرار دهد و چرا این کار در تهران بوسیله افراد مسئول آن انجام نمی‌شده است، حال چه وسیله وزیر خارجه و یا چه وسیله سفیران ایران در آن دو کشور و بنا بوده در کشور ثالثی وسیله آقای امیرانتظام صورت پذیرد. آیا دیپلمات دیگری در دستگاه دولت موقت در تهران و یا در واشنگتن و یا مسکو وجود نداشته است که مسائل مورد علاقه دو کشور را با آنها مورد مذاکره قرار دهند... آقای امیرانتظام می‌گوید، آمریکایی‌ها با من در این دو دیدار و مذاکره سه مطلب را مورد بحث و مذاکره قرار دادند: ۱- ارتش عراق خیال حمله به ایران را دارد و با اسلاید جابجایی ارتش عراق را در مرزهای ایران نشان دادند. ۲- اتحاد شوروی که از صادر کنندگان نفت است به زودی به وارد کننده نفت تبدیل خواهد شد و در این باره گزارش مفصل برای بحث تهیه کرده بودند. ۳- شرح ارسال اسلحه و جنگ‌افزار نظامی شوروی‌ها برای تجزیه‌طلبان کردستان و این سؤال که آیا شما (یعنی امیر انتظام.ن) به مصدق و راه وی وفاداری و از سیاست وی پیروی می‌کنی؟ که آقای امیرانتظام می‌گوید بله. صددرصد همینطور است. اگر مسئله مورد بحث همین سه قلم بوده است، آیا نمی‌شد آنها را در تهران و در وزارت خارجه مورد بحث و بررسی قرار داد؟» (صص ۱۸۱-۲) آقای جعفری در این فراز توجیحات آقای امیرانتظام را نمی‌پذیرد و اینکه مأموران آمریکایی از واشنگتن به استکهلم پرواز کنند تا چنین مسائل پیش پا افتاده‌ای را به بحث بگذارند منطقی نمی‌شمارد؛ بنابراین می‌پذیرد که آقای امیرانتظام دارای روابط مگویی با آمریکایی‌ها بوده است. آقای جعفری همچنین در مورد کمیته مستقر شده در سفارت آمریکا و ارتباطات غیرمعمول شخصیت‌های دولت موقت با آن همان نگرانی را منعکس می‌سازد که دانشجویان در افشاگری‌های خود بازتاب می‌دادند: «هنگامی که کار این فصل به پایان رسیده بود، دوست و میهمان عزیز از ایران رسید و برایم شماره ۳۲ دوماهانه چشم‌انداز ایران را آورده بود. مطالب آنرا مرور کردم و به گفتگوی آقای دکتر یزدی تحت عنوان «سی خرداد ۶۰، فاجعه‌ای قابل پیش‌گیری» برخورد کردم... آقای دکتر یزدی می‌گوید، نظر به اینکه در ابتدا معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب بودم، مطالعاتی روی اسناد ساواک شده بود... با کمک یکی از مدیرکل‌های ساواک به ساواک رفتیم و وی چیزهای فوق‌العاده جالبی از بعضی از پرونده‌ها به ما نشان داد و نشان داد که اداره دوم و هشتم چقدر مؤثر کار می‌کرده است. بعد از نشان دادن نمونه‌های

مهمی در پرونده‌ها به مهندس بازرگان گزارش دادم و به این نتیجه رسیدیم که اداره دوم و هشتم را باید نگه داریم.» (ص ۶۷)

البته آقای دکتر یزدی به این واقعیت اشاره ندارد که دولت موقت تلاش داشت تیمسار مقدم را به عنوان ریاست ساواک حفظ کند و به عبارت دیگر، کل این تشکیلات مخوف را - که کاملاً در کنترل آمریکایی‌ها بود- در اختیار گیرد. پرداختن به این مسئله که دادستانی انقلاب آقای مقدم -رئیس ساواک- را در نخست‌وزیری دستگیر کرد و متعاقب آن مرحوم بازرگان در نامه‌نگاری‌هایش چه حمایتی از این فرد کرد بحث مبسوطی را می‌طلبد، اما لازم است صرفاً به این نکته از زبان آقای امیرانتظام اشاره شود که برخلاف نظر آقای دکتر یزدی اطلاعات مورد نظر مستقیماً از آقای مقدم اخذ می‌شده است: «سپهبد ناصر مقدم به دیدن آمد تا در جلسات متوالی بخشی از اسرار پشت پرده ساواک را برای دولت انقلاب بازگو کند... مقدم رئیس ساواک پس از ترک اتاق من در راهروی نخست‌وزیری توسط عوامل دادستانی دستگیر و به زندان قصر منتقل شد. نخست‌وزیر پس از اطلاع از این اقدام دادستانی، نامه‌ای با خط خود نوشت و جان خود را در گرو جان تیمسار مقدم قرار داد و بدین وسیله می‌خواست از مرگ این بانک اطلاعات ایران جلوگیری نماید.» (آنسوئی اتهام- خاطرات عباس امیرانتظام، نشر نی، صص ۲۰-۲۹) بنابراین تلاش دولت موقت بر آن بود که کلیت ساواک را با محوریت مقدم حفظ کند. برای روشن شدن اهمیت این ریاست ساواک برای آمریکایی‌ها مناسب است از زبان یکی از رؤسای این سازمان مخوف به این امر توجه کنیم: «سال‌ها که ارتشید نصیری قرار بود از سمت ریاست ساواک منتقل و به سفارت در پاکستان منصوب شود، مرا به ماموریتی به پاریس اعزام نمود و در موقع خداحافظی به من تاکید کرد که تا می‌توانی ماموریت خود را زودتر انجام بدهی و به ایران برگردی. قرار است من در شغل دیگری، سفارت در پاکستان، انجام وظیفه بکنم. من سرلشکر معتضد را به سمت رئیس و شما را به سمت قائم‌مقام ساواک به اعلیحضرت پیشنهاد کرده‌ام و ایشان هم تصویب فرموده‌اند. زودتر مراجعت کنید تا به حضور ایشان معرفی شوید. اما من در پاریس اطلاع پیدا کردم که سپهبد مقدم به ریاست ساواک تعیین شده است. این ماجرا گذشت و من از پاریس برگشتم... تا اینکه خود ایشان تلفن کرد و خواست به ملاقات ایشان بروم... ارتشید نصیری در مورد مطلبی که قبل از عزیمت من به پاریس در مورد ریاست سرلشکر معتضد و قائم‌مقامی من گفته بود، توضیح داد که: «آمریکایی‌ها از طریق اردشیر زاهدی پیغام داده بودند که سپهبد مقدم مناسب‌ترین افسر برای ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور است. لذا این انتخاب طبق نظر آنها انجام گرفته است.» (داوری، سخنی در کارنامه ساواک، نوشته سرتیپ منوچهر هاشمی، رئیس اداره هشتم ساواک، انتشارات ارس، لندن، سال ۱۳۷۳، صص ۶-۷-۴۰۶)

بنابر اظهارات شخصیت‌های تعیین کننده دولت موقت، عمدتاً از طریق آقای امیرانتظام این دولت سعی در حفظ ساختار ساواک- که یک تشکیلات کاملاً آمریکایی و اسرائیلی بود- داشت. ارتباط این تشکیلات با سفارت آمریکا و حتی رسمیت دادن به آن از طریق کمیته مستقر در داخل سفارت مقوله بسیار نگران کننده‌ای به حساب می‌آمد که حتی آقای جعفری در این نگرانی شریک است: «حسب گزارش قضات دادرسی انقلاب اسلامی و کوزیچکین و آقای دکتر یزدی، آقای سعادت‌نوی بوسیله تیم ساواک دستگیر شده است و ماشاءالله قصاب جزو تیم بوده و سعادت‌نوی را وی دستگیر کرده و سپس او را به دادستانی تحویل داده است. حال بر آقای دکتر یزدی که در جریان این امور بوده، فرض است که نقش واقعی کمیته سفارت آمریکا به سرپرستی ماشاءالله قصاب در رابطه با دستگیری‌ها بوسیله تیم این کمیته و نقش خود ماشاءالله قصاب و سوابق کاری وی و همکاری با تیم اداره دوم و بویژه رابطه‌اش را با سفارت آمریکا و اینکه چه نیاز و ضرورتی وجود داشت که تنها در این سفارتخانه کمیته‌ای مستقر شود را برای افکار عمومی روشن سازند.» (ص ۶۸)

از آنجا که کمیته مستقر در داخل سفارت آمریکا مستقیماً زیر نظر وزارت خارجه عمل می‌کرد محمل خوبی برای ارتباطات غیرمعمول شده بود، همان روابطی که در استکهلم نیز دنبال شد. به این ترتیب آمریکایی‌ها توانسته بودند حلقه‌ای به وجود آورند تا منویاتشان غیرمستقیم تأمین شود. به طور قطع آقای مقدم نمی‌توانست نیروی دولت موقت محسوب شود، اما اعتماد آقای بازرگان به این قبیل افراد متأسفانه موجب شده بود که شبکه مورد نظر آمریکایی‌ها همچنان فعال باشد. بحث اطلاعات دادن آمریکایی‌ها به دولت موقت در مورد جاسوسی سعادت‌نوی موردی است که این جریان چندان پرهیز در بیان آن ندارد، گرچه آقای امیرانتظام در روایت خود واقعیت را تحریف کرده است و عامل اطلاع دهنده را یک ساواکی اعلام می‌نماید، اما بر اساس اسناد سفارت که خانم ابتکار نیز در کتاب خود (تسخیر) به آن اشاره دارد این

موضوع با واسطه کمیته مستقر در سفارت، به دولت موقت منتقل می‌شود. به طور قطع این قبیل خطدهی‌ها منحصر به یک مورد نبوده و براساس اسناد تمامی موضوعات مورد نظر آمریکا را در بر می‌گرفته است. به ویژه این‌که بعدها ثابت شد حتی برخی ساواک‌ی‌هایی که بعد از انقلاب به دلیل اعلام همراهی ظاهری با مردم توسط دولت موقت مجدداً ابفا شده بودند، ارتباطات خود را با آمریکا‌یی‌ها حفظ کرده‌اند: «آقای ری شهری [وزیر اطلاعات] آمد... ماجرای فرار و دستگیری رئیس اداره هشتم ساواک را- که پس از انقلاب تاکنون با ما همکاری داشته و گویا دو طرفه کار می‌کرده- گفت.» (به سوی سرنوشت، کارنامه و خاطرات هاشمی‌رفسنجانی سال ۶۳، به اهتمام محسن هاشمی، نشر معارف انقلاب، سال ۱۳۸۵، ص ۴۸۳)

جالب این‌که آقای جعفری در این کتاب هرچند در برخی فرازها به شدت به افشاگری دانشجویان می‌تازد و آنان را بازیچه دست کسانی می‌خواند که می‌خواسته‌اند میلیون را کنار بزنند، اما در مورد کمیته مستقر در سفارت آمریکا ضمن نقل فرازهایی از نامه بازپرسان و قضات سابق دادسرای انقلاب اسلامی که درخواست استمرار افشاگری دانشجویان را داشتند می‌نویسد: «با وجودی که بازپرسان و قضات سابق دادسرای انقلاب و دیگران از دانشجویان پیرو خط امام مصرأ خواستار شدند که داستان پر از رمز و راز و آکنده از توطئه کمیته مستقر در سفارت آمریکا و حاج ماشاءالله قصاب سرپرست آن و رابطه‌اش را با سفیر و سایر مامورین آمریکا و اینکه چه کس و یا کسانی بنیانگذار آن بوده‌اند را بدون تاخیر افشا نمایند و اگر سندی در اینگونه روابط موجود است را به اطلاع همگان برسانند، متأسفانه دانشجویان پیرو خط امام این پیام و سایر پیامها را نادیده گرفته و در این گونه روابط لب از لب نگشودند.» (ص ۶۹)

آقای جعفری همچنین در پاسخ به توضیحات آقای ابراهیم یزدی در مورد کمیته مستقر در سفارت آمریکا می‌گوید: «یکی از وظایف شما بعنوان دولت، حفظ امنیت سفارتخانه‌ها بود، لاجرم مامورین حفظ امنیت آنها، طبقاً بایستی در اختیار و ارتباط با شما باشند و از این نگاه کمیته مستقر در سفارت آمریکا نیز بایستی تحت نظر شما بوده باشد، اما بطوریکه عنوان شده شما ماشاءالله قصاب را نمی‌شناخته‌اید و از شما تبعیت نمی‌کرده است. در این صورت جای این سؤال نیست که چرا از تاریخ ۲۵ بهمن ۵۸ (۵۷) که سفارت به وسیله چریک‌های فدایی خلق مورد حمله قرار گرفت تا تاریخ ۲۱ مرداد ماه ۵۸ که آقای مهدوی‌کنی، انحلال کمیته سفارت آمریکا را اعلام کرد، از جانب دولت و یا وزارت خارجه که حافظ امنیت سفارتخانه‌ها است، سخنی به میان نیامده است؟» (ص ۵۹) آیا جا ندارد خواننده از نویسنده کتاب این پرسش را مطرح سازد که مگر افشاگری دانشجویان در مورد امیرانتظام پاسخ به خواسته آقای جعفری و دیگران نبود؟ اگر آقای یزدی منکر ارتباط با ماشاءالله قصاب است اما آقای امیرانتظام می‌پذیرد با ساواک‌ی‌های مرتبط با سفارت آمریکا تماس‌هایی داشته است؛ بنابراین در حالی‌که فرد دارنده بیشترین نقش در ارتباط با کمیته و سفارت آمریکا در رأس افشاگری دانشجویان قرار داشت چرا باید در تناقضی آشکار این‌گونه عنوان شود که آزادخواهان هدف افشاگری‌ها واقع می‌شدند؟ البته همان‌گونه که اشاره شد، جریان روزنامه انقلاب اسلامی از افشاگری علیه نیروهای دولت موقت استقبال و حتی خود همان‌گونه که آقای جعفری بیان داشته به نوعی با آن همراهی می‌کرد، اما چون این افشاگری‌ها دامان آقای بنی‌صدر را می‌گرفت فریاد برآورد که حیثیت آزادخواهان لکه‌دار شد.

تناقضات در گفتار آقای جعفری محدود به این مسائل نیست و ادعای ایشان در ارتباط با امام دچار بیشترین سردرگمی قلم است. موضع غیرمنصفانه و خصمانه نویسنده با این شخصیت بزرگ موجب شده است که مطالب خلاف واقع بسیاری را صرفاً به منظور تخریب جایگاه ایشان مطرح سازد. آقای جعفری ادعا می‌کند که امام به دلیل همراهی آیت‌الله طالقانی با جبهه ملی مخالف عضویت ایشان در شورای انقلاب بود. اولاً بسیاری از اعضای دیگر این شورا دارای چنین سوابقی بودند و هیچ‌گونه مخالفتی با عضویت آنان صورت نگرفت. ثانیاً آقای جعفری خود خبر انفصال آقای طالقانی را از نهضت آزادی در پاریس می‌دهد (که البته ایشان به پاریس نرفتند). انفصال آقای طالقانی از نهضت بدین معنی است که ایشان دیگر با جبهه ملی ارتباطی نداشتند زیرا ارتباط این شخصیت با جبهه از طریق نهضت آزادی بود: «یکی دو هفته مانده به پرواز انقلاب وی به اتفاق مرحوم طالقانی در پاریس اعلامیه انفصال از نهضت آزادی داده» (ص ۲۴) البته باید خاطرنشان ساخت که آقای طالقانی در ایران چنین اقدامی نمود. ثانیاً ارادت امام به آیت‌الله طالقانی فراتر از این بحث‌ها بود. انتخاب این عالم بزرگ به عنوان اولین امام جمعه تهران خود بهترین گواه بر این مدعاست. همچنین آقای جعفری ادعا می‌کند که امام در مورد آدمکشان دوره پهلوی گفته‌اند: «باید فقط هویت آنها ثابت بشود باید آنها را همین که هویتشان ثابت شد

کشت» (ص ۱۰) اما در فرازهای دیگر کتاب مطالبی بیان شده است که کاملاً خلاف این مطلب را به اثبات می‌رساند: «آقای خمینی دستور تجدیدنظر در کار دادگاهها و توقف محاکمات تا تهیه آئین‌نامه و نحوه کار آنرا صادر کرد.» (ص ۱۰) بنابراین اگر نظر امام صرفاً احراز هویت افرادی بود که مرتکب قتل و کشتار شده‌اند این همه دقت و نظام‌مند کردن دادگاه‌ها - آنهم در روزهای اولیه انقلاب - معنی نداشت. در فراز دیگری آقای جعفری به نقل از آقای یزدی مطلبی را منعکس ساخته که کاملاً در تعارض با آن چیزی است که به امام نسبت داده شده است: «آقای دکتر یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب در مورد چگونگی تشکیل دادگاه‌های انقلاب بعد از ۲۳ سال نقل می‌کند: «دادگاه انقلاب را دولت تشکیل داد. من بعنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب طرحش را دادم. رفتم پیش آقای خمینی و گفتم آقا انقلاب شده، مثل همه انقلاب‌های دنیا سینه‌های مردم پر از کینه و نفرت است و هر که را می‌گیرند، می‌خواهند بکشند. اگر در این مقطع اجازه داده شود که هر کسی، هرکسی را بکشد... هیچکس نمی‌تواند جلوی او را بگیرد... آقای خمینی این حرف را پذیرفت و گفت بنشین و آئین‌نامه بنویسید...» (ص ۱۷)

البته تأکیدات امام بر رعایت حقوق افراد، حتی مجرمان، بسیار فراوان است که به دلیل اجتناب از طولانی شدن مطلب به آن نمی‌پردازیم و صرفاً به یک نکته آنهم از زبان بنی‌صدر، بسنده می‌کنیم: «بنی‌صدر: بله، رفتم آنجا، توی حیاط پسر ایشان [احمد خمینی] را دیدم. او گفت که امام گفته‌اند، این زندانیان سران حکومت مثل هویدا و سران قشون را که به اینجا آورده‌اند، با آنها بدرفتاری شده و شما با آنها صحبت کنید و کمی اینها را دلداري بدهید.» (ص ۱۷۷) متأسفانه آقای جعفری با وجود همه این واقعیت‌ها که امام در اوج درگیری‌های روزهای اولیه انقلاب - که هر آن امکان کودتا از سوی آمریکا و عواملش می‌رفت - تا این حد به لحاظ انسانی به فکر مجرمان بود، بخش اصلی صحبت ایشان را حذف می‌کند تا این‌گونه استنباط شود که گویا امام اعلام کرده‌اند که نیاز به محاکمه نیست. ادامه جمله امام این است: «نصیری [را] همین که هویتش ثابت شد که نصیری است باید کشت - معذالک چند روز نگه داشتند و محاکمه کردند و اقرارات او را ثبت کردند و او را کشتند.» (صحیفه امام، جلد ششم، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، چاپ سوم، ۱۳۷۹، ص ۴۵۹) بنابراین امام با وجود این‌که به دلیل کثرت قتل‌های افرادی چون نصیری آنها را به لحاظ قضایی مجرم می‌داند محاکمه دقیق را، آنهم در کوران به هم‌ریختگی‌های روزهای اول انقلاب توصیه می‌کند تا مبادا بر اساس سلیقه عمل شود. متأسفانه نویسنده که می‌داند رویه شرعی و منطقی امام در محاکمه شکنجه‌گران و کشتار کنندگان ملت در خیابانها، قابل خدشه نیست در نهایت بحث دیگری را مطرح می‌سازد و آن نفي محاکمات و ضرورت بخشش چهره‌هایی چون نصیری است: «از جانب بعضی از مصلحین به آقای خمینی پیشنهاد شده بود که مثل پیامبر به هنگام ورود به مکه عفو عمومی اعلام کند. اما گروه‌های قدرتمند که به غیر از آزادی، قبضه کردن قدرت را هدف قرار داده بودند، خواستار ضربتی عمل کردن دادگاه‌ها و به راه افتادن ماشین‌های سریع اعدام بودند.» (ص ۱۸) ملت ایران با توجه به تجربه کودتای ۲۸ مرداد که آمریکا و انگلیس با استفاده از ایادی خود توانستند سلطه‌شان را برای سالها مجدداً اعمال کنند هرگز رهبری انقلاب را نمی‌بخشید اگر به افرادی چون نصیری که در کودتا نقش داشتند فرصت می‌داد تا دست به کودتای دیگری بزنند. اگر پدیده بیگانه در مناسبات داخلی نقش نداشت و همه چیز در داخل کشورمان تعیین می‌شد می‌توانستیم یک بار دیگر بخشش جنایتکارانی چون نصیری را مطالبه کنیم، اما افراد خائنی چون او ثابت کرده بودند که از هر فرصتی به نفع تحکیم حاکمیت بیگانه بر کشور استفاده خواهند کرد؛ بنابراین بر اساس چه منطقی آقای جعفری در مورد محاکمه و اعدام چنین جنایتکارانی بر امام خرده می‌گیرد؟ مردم آنچنان از این جنایتکاران نفرت داشتند که یکی از وظایف سخت، دور نگه داشتن آنان از دسترس افشار جامعه بود؛ با این وجود افرادی چون نصیری قبل از اینکه به مدرسه رفاه تحویل داده شوند مورد تعرض شدید واقع شده بودند که امام به فرزندش و آقای بنی‌صدر مأموریت می‌دهد از آنها دلجویی کنند. متأسفانه آقای جعفری نه تنها در برابر این همه بزرگواری و بزرگ‌منشی امام خاضع نیست، بلکه سعی می‌کند با حذف بخش‌هایی از اظهارات ایشان واقعیت‌ها را به گونه‌ای دیگر منعکس سازد.

آقای جعفری برای تقویت موضع خصمانه خویش علیه امام از افراد دیگری نیز بهره می‌گیرد، بدون این که به صحت و سقم ادعاهای آنها علیه این شخصیت کم‌نظیر تاریخ ایران توجه کند: «آقای منتظری نقل می‌کند: «وقتی که امام به قم آمدند به امام عرض کردم آقا حالا که ما انقلاب کردیم قاعده‌اش این است که هیئت‌های حسن نیت به کشورهای همجوار بفرستیم و مواضع خودمان را برای آنان تشریح کنیم که آنها احساس وحشت نکنند و با ما هماهنگی کنند. ایشان فرمودند: «ما کاری با آنها نداریم، من گفتم:

«آقا ما که نمی‌خواهیم دور کشورمان را دیوار بکشیم، ایشان در آن زمان فرمودند: ما می‌خواهیم دور کشورمان را دیوار بکشیم، ما کاری با آنها نداریم، ضمناً شعارهای تند و تیز علیه آنان دادیم و دم از صدور انقلاب زدیم و آنان را علیه خود تحریک کردیم و بسا همین شعارها زمینه‌ای برای تحریک عراق و وقوع جنگ هشت ساله شد.» (ص ۲۹۵) صرفنظر از این‌که عامل اصلی برهم زنده روابط کشورهای منطقه با ایران شخص مهدی هاشمی بود که به شدت مورد حمایت آقای منتظری قرار داشت، امام همواره در جهت تحکیم روابط با کشورهای منطقه حرکت می‌کرد، حتی در مورد آمریکا نیز همان‌گونه که می‌دانیم، اقدام به قطع روابط سیاسی از سوی کاخ سفید صورت گرفت. در مورد کشورهای عربی نیز حضرت امام هیچ‌یک از پیام‌های واصله به مناسبت‌های مختلف از سوی رهبران یا مسئولان این کشورها را بی‌پاسخ نگذاشت و در این زمینه بر مبنای موازین و عرف بین‌المللی عمل کرد. از جمله کسانی که در آن هنگام پیام‌هایی به مناسبت بستری شدن حضرت امام در بیمارستان ارسال داشته بودند، ملک‌خالد، پادشاه و فهد ولیعهد عربستان بودند که امام پاسخشان را بدین شرح ارسال کردند: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، حضرت آقای خالد بن عبدالعزیز، پادشاه کشور عربستان- وصول تلگراف آن حضرت نسبت به وضع کسالت و بهبودی اینجانب موجب تشکر گردید. خوشوقتی کامل ما آن روزی است که سلطه همه استعمارگران شرق و غرب و بخصوص آمریکای جهانخوار از سر مسلمانان قطع و عموم پیروان مکتب مقدس اسلام بتوانند با کمال برادری و محبت استقلال خود را به دست آورده و عظمت از دست رفته خود را بازیابند. روح‌الله الموسوی‌الخمینی.» (صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۱۹۱)

توصیه‌های امام به مسئولان سیاست خارجی در مورد تقویت روابط با کشورها و تخطئه شعار برخی جریان‌های تندرو که «ما ارتباط با ملت‌ها را می‌خواهیم و نه با دولت‌ها» غیرقابل انکار است. امام در پاسخ به این شعار افراطیون گفته بودند ارتباط با ملت‌ها از کانال دولت‌ها می‌گذرد. به ویژه در مورد عراق، علی‌رغم تمامی ناسازگاری‌های رژیم بعثی با حضرت امام در طول اقامت ایشان در نجف اشرف و علی‌الخصوص در اواخر اقامت ایشان، آقای دعایی به عنوان سفیر ایران در بغداد تعیین شد، یعنی کسی که از جمله همراهان امام به شمار می‌آمد و به دلیل اداره رادیو روحانیت مبارز دارای روابط حسنه‌ای با دولت عراق بود؛ لذا بی‌تردید انتصاب چنین فردی به سفارت ایران در بغداد در عرف بین‌الملل حاکی از اهمیتی بود که ایران برای روابط سیاسی خود با همسایه غربی قائل بود. حال اگر شرایط آن زمان و موج عظیم اسلام‌گرایی و روح پرخروش انقلابی‌گری را که به واسطه وقوع انقلاب اسلامی در ایران، در سراسر منطقه به راه افتاده بود، همچنین نفوذ گسترده اندیشه حضرت امام را در میان ملت‌های مسلمان به واسطه رهبری و پیشبرد انقلابی که بزرگترین پایگاه آمریکا در منطقه را از زیر سلطه آن خارج ساخت به خوبی در ذهن داشته باشیم، باید گفت رفتار حضرت امام در زمینه حفظ و تحکیم روابط سیاسی با کشورهای منطقه و رعایت کلیه موازین دیپلماتیک و رسمی با آنها، بهترین و بزرگترین پیام حسن نیت از سوی نظام انقلابی ایران به تمامی دولت‌ها و ملت‌های مسلمان و دیگر کشورها به شمار می‌آمد. تلاش آقای جعفری برای استفاده از آقای منتظری به منظور زیرسئوال بردن عملکرد امام در این زمینه دستکم برای تاریخ‌پژوهان دستاوردی نخواهد داشت؛ زیرا درک این حقیقت که جریان مهدی هاشمی که به دلیل انتقال مواد منفجره به کشورهای بی‌چون عربستان عامل عمده برهم زنده روابط ایران با کشورهای همسایه بود، از سوی چه کسی حمایت می‌شد چندان دشوار نیست.

از جمله موضوعات دیگری که آقای جعفری سعی نموده با استفاده از آن امام را مورد حمله غیرعادلانه قرار دهد مسئله آقای شریعتمداری است. وی در این کتاب ادعا می‌کند: «قبل از اینکه مرجعیت آقای خمینی وسیله آقای شریعتمداری و دیگران تأیید شود حداقل جامعه و دولت او را به مرجعیت نمی‌شناخت. در صورتی که آقای شریعتمداری قبل از آن آیت‌الله‌العظمی بود و از این نگاه وجود آقای شریعتمداری برای آقای خمینی نقطه ضعفی محسوب می‌شد، بطوری که زیر بار خط و ربط سیاسی وی هم نمی‌رفت و وی را به لحاظ سیاسی قبول نداشت. به این علت بعد از اینکه قدرت بدست آقای خمینی افتاد در حذف وی لحظه‌ای از پای نایستاد.» (ص ۲۴۱)

اولاً آقای جعفری مدعی است جامعه، امام خمینی را به عنوان مرجع نمی‌شناخت و صرفاً حمایت مراجع وقت از حمله آقای شریعتمداری موجب شد که رژیم پهلوی نتواند ایشان را اعدام کند، درحالی‌که دستکم قیام ملت ایران در ۱۵ خرداد ۴۲ و شعارهایی که در حمایت از مرجع تقلید خود در خیابان‌ها سر دادند خلاف واقع بودن این ادعا را به اثبات می‌رساند. ثانیاً این‌که دولت دست‌نشانده بیگانه سعی داشت آقای شریعتمداری را به عنوان مرجع تقلید معرفی کند، واقعیتی است که معلوم نیست آقای

جعفری با صحنه گذاشتن بر آن چه چیزی را می‌خواهد ثابت کند، قطعاً نویسنده محترم بر این واقعیت نیز وقوف کامل دارد که ارتباط دربار پهلوی و آقای شریعتمداری، صرفاً یک ارتباط یکسویه و ناخواسته نبوده که به نوعی بر ایشان تحمیل شود، بلکه ماهیتی کاملاً دو سویه که مورد توافق و خواست هر دو طرف بوده، داشته است. نگاهی به پاره‌های واقعیت‌های بیان شده در خاطرات برخی از وابستگان گواه است که امام علی‌رغم همه مسائل آقای شریعتمداری در قبل از انقلاب به چه میزان بزرگوارانه با ایشان برخورد نمود و حتی در بدو ورود به قم بعد از انقلاب، به دیدارشان رفت.

آقای شریعتمداری که قبل از انقلاب علاوه بر رژیم پهلوی حتی با نمایندگان سیا و صهیونیست‌ها نیز تماس برقرار می‌کند تا به نوعی از رشد نهضت اسلامی جلوگیری نماید (برای نمونه مراجعه شود به خاطرات منیر عزری، سفیر اسرائیل در ایران) متأسفانه با وجود برخوردهای بزرگوارانه امام بعد از پیروزی نهضت اسلامی نیز همچنان ارتباط خود را با سلطنت‌طلب‌ها و قدرت‌های بیگانه مخالف انقلاب حفظ می‌کند: «در آن موقع تعدادی عکس‌های خانواده سلطنتی و هنرمندان که در مهمانی‌های آنها شرکت می‌کردند از طرف برخی از کمیته‌های شمیران، که به این عکس‌ها در خانه‌های والاحضرت‌ها و کاخها دسترسی پیدا کرده بودند در اختیار چند مجله... قرار گرفته بود و آنها را مجبور کرده بودند آن عکسها را چاپ کنند و این عکسها هم برای مردم کنجکاو که می‌خواستند ببینند پشت پرده افسانه‌ای دربار چه می‌گذشته است جالب آمده... با این همه برای این طرف قضیه ناراحت کننده بود. من به وسیله تلفن از آیت‌الله (شریعتمداری) خواهش کردم دستور بدهند که جلو چاپ این عکسها گرفته شود و به همین ترتیب هم عمل شد و از چاپ آن عکسها جلوگیری شد.» (پس از سقوط، خاطرات احمدعلی مسعود انصاری، انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سپاه، ص ۱۳۰) طبیعتاً چنین ارتباطاتی حتی بعد از انقلاب به صورت اتفاقی و ناگهانی برقرار نمی‌شود، بلکه دارای ریشه‌های عمیقی است که موجب می‌شود یک مرجع تقلید در خدمت تأمین خواسته‌های درباریان، آن‌هم به منظور جلوگیری از اطلاع مردم از مناسبات حاکم بر پشت صحنه دربار پهلوی، باشد. برای درک سوابق این امر کافی است موضع آقای شریعتمداری را در مورد جشن‌های فرهنگ و هنر شیراز از زبان وزیر آموزش عالی پهلوی دوم مرور کنیم. آقای هوشنگ نهاوندی در خاطرات ضمن اشاره به این که در آخرین ماه‌های عمر رژیم پهلوی، در ارتباط با آقای شریعتمداری بوده است و نصایح وی را که از سر دلسوزی و راهنمایی ارائه می‌شده، نزد شاه می‌برده، خاطرنشان می‌سازد: «یک روز اوائل سپتامبر، تقریباً ساعت ۹ صبح تلفن دفتر من زنگ زد. آیت‌الله «شریعتمداری» بود که گفت: «به من گفته‌اند که قرار است تصمیمی برای جشن هنر شیراز گرفته شود. می‌دانید، من چیزی از این برنامه‌ها نمی‌دانم ولی قضیه پارسال تکان دهنده بود و غیرقابل تحمل. امیدوارم حرفم را خوب بفهمید. ولی به اعلیحضرت یا هر کسی که به او مربوط می‌شود بگویید که لغو برنامه جشن هنر شیراز اشتباه بزرگی است. تحول اوضاع چنان است که هر عقب‌نشینی یا امتیاز دادن، نشانی از ضعف تلقی خواهد شد. بنابراین از این به بعد، حکومت باید استحکام خود را نشان دهد و قدرت‌نمایی کند.» (آخرین روزها، خاطرات هوشنگ نهاوندی، لس‌آنجلس، ۱۳۸۳، شرکت کتاب ص ۱۶۸) کافی است در اینجا به ماهیت جشن هنر شیراز که موجی از اعتراض اهل دیانت و فرهنگ به دنبال داشت و سرانجام نیز در مسیر فرهنگ زدایی خود، سر از استهجان و رسوایی در آورد توجه داشته باشیم تا بهتر بتوانیم در مورد این خط‌دهی آقای شریعتمداری به درباریان قضاوت کنیم. تئاتر تمام عریان و نزدیکی جنسی در یک بازی خیابانی در شیراز حتی تا سلف و تأثر افرادی را که تقیدی به دین نداشتند برانگیخته بود، اما آقای شریعتمداری برای حفظ دیکتاتوری وابسته به آمریکا توصیه می‌کند در برابر اعتراضات گسترده مردم این برنامه لغو نشود؛ زیرا این نوع عقب‌نشینی‌ها موجب تقویت نهضت اسلامی می‌گردد. البته برای این که روشن شود که قدرت‌طلبی آقای شریعتمداری او را به چه وادی‌ای کشانده بود مناسب است مواضع او در مورد دیگر مراجع نیز مورد تأمل قرار گیرد. احراز موقعیت برتر حتی به قیمت تضعیف جایگاه دیگر علما و مراجع نیز در زمانی که امام در تبعید بودند- مد نظر وی قرار داشت و این نکته می‌تواند بازتاب دهنده پاره‌ای خصایص اخلاقی ایشان باشد. در گزارش یک مأمور ساواک که ملاقاتی با آقای شریعتمداری داشته است، در این باره چنین آمده است: «طبق قرار قبلی در ساعت ۲ روز ۴۸/۹/۲۹ با آقای شریعتمداری ملاقات و نتیجه مذاکرات به شرح زیر به استحضار می‌رسد: «۱- ابتدا نامبرده شمه‌ای از ناراحتی‌های خود از اعمال و رفتار آقای گلپایگانی بیان داشته به این معنی که مشارالیه خود را در عموم مسائل فاعل مطلق دانسته و توقع دارد هر اقدامی بر خلاف تصمیمات دولت می‌نماید، دیگران هم از او تبعیت کنند و روی همین اصول پس از افتتاح سینما به تنهایی برای درس حاضر نگردیده و روز بعد هم نماز نگذارد و انتظار داشته من هم به تاسی از او همین کار را بکنم و بعد

که دید من اقدام نکردم اشخاص دیگری را نزد من فرستاد و چون نتیجه نگرفت شخصاً به منزل شیخ مرتضی حائری رفته و از او خواسته که با من تماس حاصل کند که حتی برای یک روز هم که شده در درس طلاب حاضر نشده و نماز نگذارم و با این حال موافقت نکردم. ۲- آقای شریعتمداری اظهار داشت بهترین راه برای تضعیف و شکست گلبایگانی مخالفت با نمایندگان فعال ایشان در شهرهای مختلف می‌باشد و تقاضا داشت که به نحو مقتضی نسبت به تغییر محل آنان اقدام شود که مراتب طی شماره ۳۹۹۲/۲۱-۴۸/۱۰/۲۰۱۰ به استحضار رسیده» (شریعتمداری در دادگاه تاریخ، سیدحمید روحانی، ص ۹۲)

با چنین سابقه‌ای از تفکر و عملکرد، آقای شریعتمداری در روزها و ماه‌های بعد از پیروزی انقلاب قدم در مسیر مخالفت پنهان با امام خمینی می‌گذارد و تا همدلی و همراهی با کودتاچیان که قصد به شهادت رسانیدن ایشان را نیز داشتند، پیش می‌رود که خود نیز به این امر اعتراف دارد: «اولاً من از نیت خبیث اینها مطلع شدم ولی چون کارشان در یک مدت کوتاه غیرعملی به نظر می‌رسید و قهراً خیال می‌کردم که دولت آگاهی دارد تصور نمی‌کردم که اینها بتوانند کاری را انجام دهند و این که کاری نشدنی است، من خبر کنم و باعث گرفتاری یک عده‌ی غیر دخیل شود. به علاوه احتمال دادم که ممکن است اگر بگویم خود ما را ترور کنند... این که به سیدمهدی مهدوی پول فرستادم هرچند به عنوان قرض به ایشان داده شده است و این کار را نوعی تایید عملی از فرد توطئه‌گر تلقی کرده‌اند، پشیمانم و استعفار می‌کنم.» (خاطره‌ها، محمد محمدی ری‌شهری، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۶۸)

متأسفانه آقای جعفری بر همه این اسناد و ادله که ماهیت طیف اطراف آقای شریعتمداری را روشن می‌سازد، بکلی چشم فرو بسته و با مطالبی همچون «منقول است» سعی دارد به گونه‌ای وانمود کند که آقای شریعتمداری قربانی کینه‌توزی شده است: «ابتدا وی را خانه‌نشین و در محاصره دارودسته ری‌شهری و خلخالی قرار داد. پس از آن رفت و آمد به منزل وی تحت کنترل شدید قرار گرفت و با درست کردن طوماری به وسیله مدرسین و مراجع یک شبه تحت فرمان، وی را به حساب خود از مرجعیت خلع کرد. به این حد هم قناعت نکرد منقول است که دارودسته ری‌شهری، صفیه‌اش (صیبه) را پیش چشم وی آورده و وی را تهدید کرده‌اند که اگر توبه نکنی با آنها فلان عمل انجام می‌شود. پیرمرد مریض ۹۰ ساله از ترس در مقابل تلویزیون توبه کرد.» (ص ۲۴۲)

موضع خصمانه آقای جعفری موجب شده است تا وی بردباری امام را در برابر انحرافات سیاسی و خصلت‌های مذموم آقای شریعتمداری نادیده بگیرد و به مطالب غیرقابل استناد «منقول است» روی آورد. مشابه چنین برخوردی را در مورد برداشت نویسنده از موضع امام نسبت به کارتر شاهدیم. در این زمینه نیز طرح ادعای کینه امام به کارتر بدون تناقض نیست، زیرا از یک سو آقای جعفری سعی می‌کند انقلاب اسلامی را حاصل نوعی توافق پشت پرده روحانیت و در رأس آن امام با آمریکا عنوان کند: «بنا به گفته آقای فتح‌الله بنی‌صدر در اواخر دی و یا اوایل بهمن ماه ۵۷ در جلسه‌ای که در منزل آقای فریدون سجایی تشکیل شد با آمریکایی‌ها بر سر ایجاد دولتی نیرومند با وحدت ارتش و روحانیت توافق بعمل آمد... بنابر همین نقل قولها، کسانی که در خط آزادی و استقلال ایران که مصدق بیانگر آن بود، عمل می‌کردند، می‌بایستی حذف می‌شدند و چنین نیز شد.» (صص ۲-۳)

برای رسیدن به این هدف ایشان می‌بایست همه تلاش‌های آمریکا و رژیم پهلوی را برای روی کار آوردن ابتدا رؤسای جبهه ملی یعنی دکتر صدیقی و آقای سنجابی و سپس عناصر رده‌های پائین‌تر آن همچون بختیار نادیده بگیرد. در حالی که بعد از گسترش اعتراضات مردمی و فراگیر شدن آن در ادامه برخی امتیاز دهی‌ها برای متوقف ساختن نهضت در ایران به رهبری امام، به صراحت مسئله واگذاری دولت به جبهه ملی را مطرح ساختند و هرگز بحثی در زمینه توافق با امام در میان نبوده است: «بختیار در حضور آن آقایان به من گفت: دیروز به همان کیفیت که شما را دعوت کرده بودند به من خبر دادند که خدمت اعلیحضرت برسم... مرا خدمت اعلیحضرت بردند و ایشان از من پرسیدند به چه کیفیت ممکن است که حکومت جبهه ملی تشکیل بشود؟... من به ایشان گفتم: شرایطی که بنده خدمتتان عرض می‌کنم همانهاست که در چندی پیش آقای دکتر سنجابی خدمتتان گفته است. اعلیحضرت گفتند: مشکل عمده ایشان در آن موقع بودن من در ایران و مسافرت من به خارج بود و من با فکری که کرده‌ام هم برای معالجاتی که احتیاج دارم و هم برای استراحت حاضر هستم که به خارج بروم و این محظور رفع شده است. ما همه خشنود شدیم.» (خاطرات سیاسی، دکتر کریم سنجابی، به کوشش طرح تاریخ شفاهی هاروارد، انتشارات صدای معاصر، ۱۳۸۱، ص ۳۴۴)

تخلف تشکیلاتی شاپور بختیار موجب شد که جبهه ملی رسماً مسئولیت دولت را برعهده بگیرد، وگرنه تمامی مذاکرات پنهان بدین منظور صورت گرفته بود. اما این که دولت بختیار به عنوان یکی از مدعیان پیروی از راه دکتر مصدق به شدت مورد حمایت دولت آمریکا بود مسئله‌ای است که آقای دکتر سنجابی نیز بر آن اذعان دارد: «و همان ایام بود که از طرف یک نفر اعضای سفارت آمریکا تقاضای ملاقات با من شد... اگر اشتباه نکنم او همان کسی است که این کتاب در درون انقلاب ایران را نوشته است یعنی آقای استامپل... هدف از ملاقات و صحبتی که با من داشت این بود که ما از دکتر بختیار پشتیبانی و حمایت نکنیم.» (همان، ص ۳۴۷) بنابراین نه تنها بحث حذف طرفداران دکتر مصدق در میان نبوده، بلکه آمریکایی‌ها تا آخرین مراحل سقوط رژیم پهلوی سعی داشتند با برگه جبهه ملی جلو تحقق انقلاب به رهبری امام را بگیرند. البته تلاش به منظور مخدوش کردن انقلاب اسلامی و آن را حاصل توافق ارتش و روحانیت دانستن منحصر به آقای جعفری نیست، اما دستکم پیش از ایشان برای توجیه این ادعا سند جعل می‌نمودند که نویسنده محترم برای چنین ادعای بزرگی هیچ‌گونه نیازی به ارائه دلیل نیز نمی‌بیند. برای نمونه، آقای محمود تربتی سنجابی در کتاب «نخست‌وزیر سه دقیقه قبل درگذشت» اقدام به جعل سندی به منظور القای این مطلب می‌کند که انقلاب اسلامی حاصل توافق بین سران ارتش و امام بوده است تا به این ترتیب موافقت یا همراهی آمریکا را به ذهن متبادر سازد. این که آقای سنجابی اقدام به جعل سند می‌کند گویای این واقعیت است که تلاشگران برای مشوه نشان دادن چهره امام و انقلاب اسلامی هیچ‌گونه مطلبی در اختیار ندارند. ارائه یک سند جعلی که موضوع آن ملاقات آقایان قره‌باغی و فردوست با امام به منظور اعلام همبستگی ارتش با ایشان است، هرچند بسیار ناشیانه از سوی آقای محمود تربتی صورت گرفته اما در نوع خود نشان دهنده یک تلاش کاملاً هدایت شده است؛ زیرا اصولاً امام چنین ملاقاتی با نامبردگان نداشته و ثانیاً عبارت به کار گرفته شده در سند مربوط به یک روحانی نیست و بیشتر ریشه در فرهنگ متملقانه درباری دارد (ادعا شده کتاب سند توافق بین ارتش و امام حجت‌الاسلام اشراقی است) ضمن اینکه یک روحانی در امضای یک بیانیه هرگز برای خود القاب و عناوین ذکر نمی‌کند و در نهایت این که اگر ارتش تسلیم انقلاب شده بود چرا در روز ۲۲ بهمن که برنامه کودتای هاپز شکست خورد اعلام بی‌طرفی کرد تا مورد تعرض بیشتر قرار نگیرد و تشکیلات آن ضربه نخورد و به عنوان یک برگه برنده همچنان در اختیار وا‌شنگتن باقی بماند؟ این اعلام بی‌طرفی و عدم اعلام همبستگی با نهضتی که آمریکا را کاملاً مستأصل ساخته بود خود بهترین گواه بر خلاف واقع بودن ادعای آقای جعفری است.

آقای جعفری به امام نسبت‌های فراوانی از این دست می‌دهد و در فرازی امام را به صورت اسیری در چنبره قدرت حزب جمهوری ترسیم می‌نماید (ص ۱۶). در چندین فراز شخص امام را بازیگر اصلی صحنه که از برگه حزب نیز بهره می‌برد، معرفی می‌نماید و... البته خواننده در یک ارزیابی کلی این کتاب را مجموعه‌ای از تناقض‌گویی‌ها، چه در مورد امام و چه در مورد موضوعات پیش‌مار دیگر می‌بیند، برای مثال درحالی‌که آقای جعفری دولت آقای رجایی را عامل به تعویق افتادن حل مسئله گروگان‌ها می‌خواند وقتی اولین پاسخ آقای نوبری را به چندین نامه و تلفنگرام رئیس دولت منعکس می‌سازد بر خواننده مشخص می‌شود که این ادعا که آقای رجایی و وزیر مشاور در امور اجرایی عامل تاخیر بوده‌اند کاملاً خلاف واقع است، زیرا هنوز بانک مرکزی که در آن زمان تحت کنترل رئیس‌جمهور بود و یکی از یاران بسیار نزدیک آقای بنی‌صدر در رأس آن قرار داشت اطلاعات لازم را در مورد داریی‌های ایران در آمریکا و... بعد از پیگیری‌های مکرر دولت در اختیار نگذاشته بود. بنابراین تعجیل نیروهای طیف روزنامه انقلاب اسلامی به منظور حل و فصل مسئله سفارت در زمان کارتر دقیقاً به توافقی پنهانی باز می‌گشت که خود آنان با دولت وی کرده بودند، وگرنه مستند به توضیحات آقای نوبری می‌توان به قطعیت گفت بحث آقای بنی‌صدر بر سر دفاع از مصالح ملی نبوده است. البته در این نقد قصد ورود به مبحث چگونگی حل و فصل مسئله گروگان‌ها توسط مجلس و دولت آقای رجایی را نداریم و تاکنون مسئولان مربوطه و امضاء کنندگان قرارداد الجزایر نظرات خود را به صورت میسوط در ارتباط با ایراداتی که افرادی چون آقای جعفری مطرح می‌سازند، بیان داشته‌اند؛ لذا صرفاً به منظور اجتناب از طولانی‌تر شدن بیشتر این نقد از پرداختن به این فصل اجتناب می‌ورزیم والا تعارضات فراوانی نیز در این زمینه وجود دارد.

در آخرین فراز از این نوشتار مجدداً بر این نکته تأکید می‌شود که کتاب حاضر می‌توانست نقش بسیار روشنگری در زمینه تاریخ معاصر داشته باشد منوط بر آن‌که اصل اولیه در نگارش تاریخ، یعنی دوری جستن از عداوت‌های شخصی، در آن رعایت می‌شد. آقای جعفری از آنجا که می‌توانست روایتگر بسیاری از مسائلی باشد که در طیف روزنامه انقلاب اسلامی خود شاهد و ناظر آن بوده، کتابش از این منظر قابلیت

آن را داشت که نظر همگان را معطوف به خود سازد، اما متأسفانه نویسنده ترجیح داده است اثرش را جایگاهی برای تسویه حساب‌ها و عداوت‌ورزی‌های خود نماید؛ لذا گاهی معترف است که اشغال سفارت آمریکا در تهران واکنشی منطقی از سوی ملت ایران به عملکرد این کشور بوده است و در فرازی دیگر آمریکا را مبتکر حرکت دانشجویان معرفی می‌کند. همچنین خواننده نمی‌تواند دریابد که از دیدگاه آقای جعفری واکنش دانشجویان به تحرکات آمریکا علیه استقلال کشورشان موجب برانگیختن ضدیت‌های آمریکا علیه ایران شد یا تضعیف آن را در پی داشت (البته جدا از مسئله چگونگی حل و فصل موضوع). اگر آن‌گونه که آقای بنی‌صدر در نامه خود خطاب به رئیس مجمع عمومی سازمان ملل یادآور می‌شود که قبل از اقدام دانشجویان، سفارت آمریکا کانون فتنه علیه استقلال بود چرا می‌بایست دانشجویان را متهم کنیم که آنان راه دشمنی را هموار ساختند؟ در حالی که در چارچوب اغتشاشات داخلی و کودتا امکان تحقق اهداف ضدایرانی آمریکا بیشتر بود و زمانی که دانشجویان شبکه داخلی این کشور را در ایران در هم ریختند و اشننگتن از سر استیصال به عامل خارجی یعنی صدام پناه برد و سرانجام کم‌کم‌های این کشور به فردی خونریز چون دیکتاتور بغداد، معادلات منطقه‌ای را نیز برای کاخ سفید بسیار غامض ساخت؛ بنابراین هرگز دانشجویان عامل برانگیختن ضدیت آمریکا علیه ملت ما نبودند، بلکه به شدت ابزارهای در اختیار این کشور را برای نفی استقلال ایران ناکارآمد ساختند.

حتی اگر تمامی ادعاهای آقای جعفری در مورد نحوه پایان یافتن تسخیر سفارت آمریکا را بپذیریم، آیا این امر می‌تواند دست‌آویزی برای زیر سؤال بردن اصل حرکت دانشجویان- که طی آن برنامه گسترده آمریکائیان برای نفی استقلال ایران در هم ریخت- باشد؟ ضمن اینکه آقای جعفری نیز نمی‌تواند به این واقعیت معترف نباشد که حتی اگر فوی‌ترین و ایده‌آل‌ترین توافقنامه‌ها نیز به امضاء می‌رسید آمریکائیان به سهولت عهد و پیمان می‌شکستند، همانگونه که به چهار شرطی که کارتر آن را پذیرفت و ریگان بر آن صحنه گذاشت پایبند نماندند. وقتی به اعتراف آقای بنی‌صدر آمریکائیان هیچ وقت به قوانین پایبند نبوده‌اند آیا این ضعف ما است که اشننگتن به عهدها و پیمانها و قوانین واقعی نمی‌گذارد؛ «[بنی‌صدر]:... چنان خواهد شد که همه چیز در دست میل و خواست و هوس ابرقدرتی است که نه در گذشته پایبند قانون و قاعده‌ای بوده، نه در حال و نه در آینده خواهد بود.» (ص ۳۳۴) وقتی معترفیم آمریکا به قوانینی که از بالاترین پشتوانه‌های اجرایی برخوردار است پایبند نیست، چرا هنگامی که این کشور به معاهده الجزایر متعهد نمی‌ماند حملات خود را متوجه مجریان کشورمان می‌کنیم و حتی فراتر رفته و اصل حساسیت مقدس ملتمان در برابر استقلال کشور را به زیر سؤال می‌بریم؟ تردیدی نیست چنانچه بانک مرکزی اطلاعات لازم را در مورد دارایی‌های ایران در آمریکا و... با سرعت لازم گردآوری می‌کرد و به موقع در اختیار دولت قرار می‌داد و همفکری بیشتری در این مسئله «تاریخی» صورت می‌گرفت شاید توافقنامه دقیقتر و جامعتری در الجزایر بدست می‌آمد. اما این موضوع نه ربطی به اصل حرکت دانشجویان دارد و نه قادر است دستاورد عظیم آنان را مخدوش سازد. حرکت جوانان این کشور اقدامی هوشمندانه و پیشگیرانه بود که بعدها اسناد بدست آمده از مرکز «سیا» در سفارت، صحت ارزیابی‌های آنان را به اثبات رسانید. لذا اگر تسخیر سفارت بموقع انجام نمی‌شد، تمامی کشور مجدداً برای چندین دهه در اختیار بیگانه قرار می‌گرفت همانگونه که بعد از کودتای ۲۸ مرداد واقع شد.

حرکت اعتراضی دانشجویان هرچند به روایت همگان قرار نبود از چند ساعت تجاوز نکند اما همانگونه که اشاره شد دستیابی آنان به حجم انبوهی از اسناد منهدم شده قابل بازخوانی و گاوصندوق‌هایی که کشف رمز آنها مدتها به طول انجامید این اقدام را به تدریج طولانی ساخت اما آنچه موجب طولانی شدن بیش از انتظار شد کشاکشی بود که بین جریان‌های تأیید کننده دانشجویان در مراحل بعدی رخ نمود. جریان‌اتی چون مجاهدین خلق، روزنامه انقلاب اسلامی و... به جای تسلیم شدن در برابر حقایق و ضعف‌های خود، با انواع کارشکنی‌ها هر روز بر پیچیدگی‌ها افزودند تا اسناد بدست آمده در مورد آنها مکتوم بماند و زمانی که نتوانستند دانشجویان را به این امر راضی کنند با تمام توان در جهت به زیر سؤال بردن این حرکت تلاش کردند.

خواننده در این کتاب با اشتباهات تاریخی زیادی نیز مواجه می‌شود که بعضاً به کم‌اطلاعی آقای جعفری باز می‌گردد و پاره‌ای به تلاش ایشان به منظور وارونه جلوه‌گر ساختن واقعیات. مواردی چون اشتباه گرفتن آقای محمدکاظم بجنوردی رئیس حزب ملل اسلامی با برادر روحانی‌اش ناشی از عدم اطلاع است اما ادعای اینکه عربستان در اوایل جنگ حاضر به پرداخت ۶۰-۵۰ میلیارد دلار غرامت برای پذیرش صلح از جانب ما بوده است به جعل تاریخ ارتباط پیدا می‌کند. آقای جعفری در حالی که به نقل از برخی واسطه‌های دولتهای اسلامی، اعلام آمادگی آنان را برای پرداخت غرامت مطرح می‌سازد: «ما [عربستان] حاضریم برای خاتمه

جنگ ۶۰-۵۰ میلیارد دلار خسارت به ایران بردازیم» (ص ۲۹۷) (البته خود رقم اعلام شده با یک نوسان ۱۰ میلیارد دلاری تا حدی واقعیت را روشن می‌کند) اما جالب اینکه در فراز دیگری با افتخار، عامل عدم پذیرش صلح را در درون جریان سیاسی خود پیدا کرده و معرفی می‌نماید: «وی [بنی‌صدر] در همین مصاحبه در رابطه با آتش‌بس و سخنان صدام حسین و دروغ‌هایش در کنفرانس اسلامی گفت: تا آنجا که به من مربوط است آتش‌بس را نمی‌پذیرم، با قاطعیت دشمن را بیرون می‌رانیم بعد که بیرون رانیدیم می‌رویم دنبال راه‌حل سیاسی.» (ص ۳۳۳)

این موضع آقای بنی‌صدر تکرار همان موضع امام بود بنابراین اتهام جنگ طلبی زدن به رهبری انقلاب و رد کردن پیشنهاد غرامت ۶۰-۱۵۰؟! میلیارد دلاری کاملاً جعل تاریخ است.

آنچه آقای جعفری در این کتاب مطرح ساخته هرچند بسیار در هم پیچیده است، اما می‌تواند انگیزه پژوهش را درباره حرکت قابل تحسین دانشجویان ایرانی در سال ۵۸ تقویت کند. متأسفانه غفلت از تحقیق در این زمینه در سال‌های گذشته شرایط را برای تبلیغات مسلط غرب هموارتر ساخته است. روایت کلیشه‌ای غرب از فداکاری و روشن‌بینی دانشجویان ایرانی، تاکنون این اقدام جوانان ما را افراطی و متعصبانه و یا حاصل عملکرد دست نشانده‌گان و تحریک شدگان قدرتهای شوم و ظلمانی نشان داده است. این روایت رسمی غرب، دیدگاه ایرانی و صدای هیچ هموطن پایبند به مصالح ملی را منعکس نمی‌کند. ایرانیانی که در این کار شرکت داشتند هرگز این فرصت را نیافتند تا روایت خود را از این رخداد مهم در سطح جهان بازگو کنند. هیچ کس از آنها سئوالی نپرسید و جویای نظر آنها نشد. متأسفانه کم‌توجهی ما به حرکتی که ساختار سلطه آمریکا را دستکم برای مدت مدیدی در منطقه در هم ریخت، ممکن است این احساس را ایجاد کرده باشد که چیزی برای گفتن نداریم، یا بدتر، همانند آقای جعفری روایت رسمی غرب را پذیرفته‌ایم.

با تشکر

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

دی ۱۳۸۶

تهران- خیابان ایرانشهر- خیابان سپند- کوچه خوارزمی- پلاک ۲- طبقه ۴- تلفن:
۸۸۳۰۹۱۹۲-۸۸۳۳۲۸۴۴-۸۸۳۳۲۸۴۳-۸۸۸۱۳۳۷۱